

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



قہرمان جنوب، دلاور خرب زندگی نامہ بسیجی شہید کریم رئیسی

پڑوش و نگارش :

محمود ضیائی ہا - عباس رئیسی کوشک قاضی

انتشارات ہدھد - بہار ۱۴۰۴

سرشناسه : ضیایی‌ها، محمود، ۱۳۴۴-
 عنوان و نام پدیدآور : قهرمان جنوب، دلاور غرب: زندگی‌نامه بسیجی شهید کریم ریسی /
 پژوهش و نگارش محمود ضیائی‌ها، عباس ریسی کوشک‌قاضی.
 مشخصات نشر : انتشارات هُدهُد، ۱۴۰۴
 مشخصات ظاهری : ۱۸۴ ص.؛ ۱۴/۵×۲۱/۵ س.م.
 شابک : 978-964-2508-97-6
 وضعیت فهرست نویسی : فیبا
 یادداشت : کتاب‌نامه: ص. ۱۸۴؛ همچنین به صورت زیرنویس.
 عنوان دیگر : زندگی‌نامه بسیجی شهید کریم ریسی.
 موضوع : ریسی، کریم، ۱۳۴۴-۱۳۶۵.
 موضوع : جنگ ایران و عراق، ۱۳۶۷-۱۳۵۹ -- شهیدان -- سرگذشت‌نامه
 Iran-Iraq War, 1980-1988 -- Martyrs -- Biography
 شهیدان -- ایران -- فسا -- بازماندگان -- خاطرات
 Martyrs -- Iran -- Fasa -- *Survivors -- Diaries
 شناسه افزوده : رئیسی کوشک‌قاضی، عباس، ۱۳۴۳-
 رده بندی کنگره : ۱۶۲۶DSR
 رده بندی دیویی : ۹۵۵/۰۸۴۳۰۹۲
 شماره کتابشناسی ملی : ۱۰۰۰۳۰۰۷
 اطلاعات رکورد کتابشناسی : فیبا



نام کتاب : قهرمان جنوب ، دلاور غرب
 پرتوهائی از زندگانی شهید گرانقدر کریم ریسی
 پژوهش و نگارش : محمود ضیائی‌ها ، عباس ریسی کوشک‌قاضی
 طراح جلد : حسین ریسی، علیرضا زارع
 تیراژ : ۱۰۰ نسخه کاغذی و انتشار دیجیتال در فضای مجازی
 ناشر: انتشارات هُدهُد - قم ۰۹۱۷۶۱۱۲۲۵۳
 چاپ و صحافی : ولیعصر - قم
 قیمت : ۱۴ صلوات
 نوبت چاپ : اول / بهار ۱۴۰۴
 شابک : 978-964-2508-97-6
 www.hodhodiran.ir
 کلیه حقوق محفوظ است. ©

فهرست مطالب

زیارت نامه شهداء.....	۶
مقدمه.....	۸
زندگی نامه شهید کریم ریسی در یک نگاه.....	۱۲
کلامی از امام خمینی رهبر کبیر انقلاب اسلامی.....	۱۳
بخش یکم.....	۱۵
تولد تا پیروزی انقلاب.....	۱۵
تولد.....	۱۵
نذر پدر.....	۱۶
تحصیل در مدرسه ابتدایی و راهنمایی.....	۱۷
شرکت در جلسات مذهبی.....	۱۸
شرکت در اعتراضات بر ضد رژیم پهلوی.....	۲۰
بخش دوم.....	۲۳
شروع جنگ تحمیلی.....	۲۳
اعزام به پادگان آموزشی شهید دستغیب کازرون.....	۲۴
بخش سوم.....	۲۹
شرکت در دفاع مقدس.....	۲۹
تاریخچه تیپ مستقل ۳۳ المهدی ^(عج)	۲۹
اردوگاه تیپ ۳۳ المهدی ^(عج)	۳۰
عملیات رمضان.....	۳۲
شرکت در عملیات رمضان.....	۳۳

- ۳۶..... ادامه ایثارگری کریم در عملیات رمضان و معجزه نذر سلامتی مادر
- ۳۸..... دومین اعزام به جبهه جنوب و آشنایی با علیرضا کیهان پور
- ۴۱..... در اردوگاه تیپ ۳۳ المهدی (عج)
- ۴۲..... پاسگاه زید و از بین بردن تک تیرانداز دشمن
- ۴۴..... عملیات محرم
- ۴۵..... روایتی دیگر از عملیات محرم
- ۴۷..... ماموریت منطقه دهلران
- ۵۲..... ماموریت حفر کانال در شرهانی (شهرک ۶۰)
- ۵۶..... عملیات والفجر ۱
- ۶۱..... درسوگ فرمانده و بهترین دوست
- ۶۵..... عملیات والفجر ۲
- ۷۱..... شرکت در عملیات والفجر ۲
- ۹۱..... دیدار با امام خمینی (ره) به همراه همزمان
- ۹۴..... عملیات خیبر
- ۹۵..... عملیات خیبر به روایت حاج محمد صالح اسدی
- ۹۸..... شرکت در عملیات خیبر
- ۱۰۱..... ماموریت کمین در خط پدافندی طلائی
- ۱۰۵..... آموزش هلی برن
- ۱۱۰..... خدمت مقدس سربازی
- ۱۱۱..... آموزش تکمیلی تخریب و ویژگی های شخصیتی کریم
- ۱۱۵..... عمل آپاندیس و نجات معجزه آسای کریم
- ۱۱۷..... دوره غواصی در بندرعباس

۱۲۰	شرکت در عملیات والفجر ۸.....
۱۲۷	شرکت در پاکسازی محور راس البیشه
۱۳۲	مصدوم شیمیائی شدن و اعزام به تهران
۱۳۴	درسوگ دوستان همزم
۱۳۶	عملیات کربلای ۵ و استراتژی فرماندهان نظامی
۱۳۷	عملیات کربلای ۵
۱۳۹	شرکت در مرحله اول عملیات کربلای پنج
۱۴۲	شرکت در مرحله دوم عملیات کربلای پنج
۱۴۷	لحظه دیدار با معبود و همزمان شهید
۱۵۰	اسامی مقدس شهدای گرانقدر روستای کوشک قاضی
۱۵۳	جلوه گاه خاطرات مصور
۱۸۴	کتابنامه

زيارت نامه شهداء

اَلسَّلَامُ عَلَى رَسُوْلِ اللّٰهِ اَلسَّلَامُ عَلَى نَبِيِّ اللّٰهِ اَلسَّلَامُ عَلَى مُحَمَّدٍ بِنِ
عَبْدِ اللّٰهِ؛ اَلسَّلَامُ عَلَى اَهْلِ بَيْتِهِ الطّاهِرِيْنَ اَلسَّلَامُ عَلَيْكُمْ اَيُّهَا الشُّهَدَاءُ الْمُؤْمِنُونَ؛
اَلسَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا اَهْلَ بَيْتِ الْاِيْمَانِ وَ التَّوْحِيدِ اَلسَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا اَنْصَارَ دِيْنِ اللّٰهِ
وَ اَنْصَارَ رَسُوْلِهِ عَلَيْهِ وَ اِلٰهِ السَّلَامِ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فِىْ نِعَمِ عُقْبَى الدَّارِ
اَشْهَدُ اَنَّ اللّٰهَ اخْتَارَكُمْ لِدِيْنِهِ وَ اصْطَفَاكُمْ لِرَسُوْلِهِ؛ وَ اَشْهَدُ اَنَّكُمْ قَدْ جَاهَدْتُمْ فِى
اللّٰهِ حَقَّ جِهَادِهِ وَ ذَبَبْتُمْ عَنْ دِيْنِ اللّٰهِ وَ عَنْ نَبِيِّهِ؛ وَ جَدَّدْتُمْ بَاَنْفُسِكُمْ ذُوْنَهُ
وَ اَشْهَدُ اَنَّكُمْ قُتِلْتُمْ عَلَى مِنْهَاجِ رَسُوْلِ اللّٰهِ؛ فَجَزَاكُمْ اللّٰهُ عَنْ نَبِيِّهِ وَ عَنْ الْاِسْلَامِ
وَ اَهْلِهِ اَفْضَلَ الْجَزَاءِ وَ عَزَّنَا وَجُوْهَكُمْ فِى مَحَلِّ رِضْوَانِهِ وَ مَوْضِعِ اِكْرَامِهِ مَعَ
النَّبِيِّنَ وَ الصَّدِّيقِيْنَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ الصّٰلِحِيْنَ وَ حَسَنَ اَوْلٰئِكَ رَفِيقًا اَشْهَدُ اَنَّكُمْ
حِزْبُ اللّٰهِ وَ اَنَّ مَنْ حَارَبَكُمْ فَقَدْ حَارَبَ اللّٰهَ وَ اَنَّكُمْ لِمَنْ الْمُقَرَّبِيْنَ الْفَاتِرِيْنَ
الَّذِيْنَ هُمْ اَحْيَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُوْنَ فَعَلَى مَنْ قَتَلَكُمْ لَعْنَةُ اللّٰهِ وَ الْمَلَائِكَةِ وَ
النَّاسِ اَجْمَعِيْنَ اَتَيْنَكُمْ يَا اَهْلَ التَّوْحِيدِ زَائِرًا وَ بَحَقِّكُمْ عَارِفًا وَ بِيَزَارَتَكُمْ اِلَى اللّٰهِ
مُتَقَرَّبًا وَ بِمَا سَبَقَ مِنْ شَرِيْفِ الْاَعْمَالِ وَ مَرْضٰى الْاَفْعَالِ عَالِمًا فَعَلَيْكُمْ سَلَامُ اللّٰهِ
وَ رَحْمَتُهُ وَ بَرَكَاتُهُ وَ عَلَى مَنْ قَتَلَكُمْ لَعْنَةُ اللّٰهِ وَ غَضَبُهُ وَ سَخَطُهُ اَللّٰهُمَّ اَنْفَعْنِى
بِيَزَارَتِهِمْ وَ تَبْنِنِىْ عَلَى قَصْدِهِمْ وَ تَوَفَّنِىْ عَلَى مَا تَوَفَّيْتَهُمْ عَلَيْهِ وَ اَجْمَعْ بَيْنِىْ وَ
بَيْنَهُمْ فِى مُسْتَقَرِّ دَارِ رَحْمَتِكَ اَشْهَدُ اَنَّكُمْ لَنَا فَرَطٌ وَ نَحْنُ بِكُمْ لَاحِقُونَ

به نام خداوند بخشنده مهربان

ترجمه زیارت نامه شهداء

سلام بر رسول خدا سلام بر پیامبر خدا سلام بر محمد بن عبدالله سلام بر خاندان پاکش سلام بر شما ای شهیدان با ایمان سلام بر شما ای خاندان ایمان و توحید سلام بر شما ای یاران دین خدا و یاران رسول خدا - که بر او و آلش سلام باد - سلام بر شما بدان شکیبائی که کردید پس چه خوب است خانه سرانجام شما گواهی دهم که براستی خداوند شما را برای دین خود انتخاب فرمود و برگزیدتان برای رسول خود و گواهی دهم که شما در راه خدا جهاد کردید آن طور که باید و دفاع کردید از دین خدا و از پیغمبر خدا و جانبازی کردید در رکاب رسول خدا و گواهی دهم که شما بر همان راه رسول خدا کشته شدید پس خدای تان پاداش دهد از جانب پیامبرش و از دین اسلام و مسلمانان بهترین پاداش و بشناساند به ما صورت های شما را در جایگاه رضوان خود و موضع اکرامش همراه با پیمبران و راستگویان و شهیدان و صالحان و چه نیکو رفیقانی هستند آن ها گواهی دهم که شما نیز حزب خدا و هر که با شما بجنگد مسلماً با خدا جنگ کرده و براستی شما از مقربان و رستگارانید که در پیشگاه پروردگارشان زنده اند و روزی می خورند پس لعنت خدا و فرشتگان و همه مردم بر آن که شما را کُشت آمده ام به نزد شما برای زیارت ای اهل توحید و به حق شما عارفم و بوسیله زیارت شما بسوی خدا تقرب جویم و بدان چه گذشته از اعمال شریف و کارهای پسندیده دانایم پس بر شما باد سلام خدا و رحمت و برکاتش و لعنت خدا و خشم غضبش بر آن کس که شما را کُشت خدایا سود ده مرا به زیارت شان و بر آن نیتی که آن ها داشتند مرا هم ثابت بدار و بمیرانم بر آن چه ایشان را بر آن میراندی و گرد آور میان من و ایشان در جایگاه خانه رحمتت گواهی دهم که شما بر ما سبقت گرفتید....

مقدمه

«ولا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتا بل احيا عند ربهم يرزقون». هرگز کسانی که در راه خدا کشته شده اند مرده مپندارید، بلکه آنها زنده هستند و نزد پروردگارشان روزی داده می شوند.» (سوره آل عمران آیه ۱۶۹) واژه «شهادت» و مشتقات آن یکصد و پنجاه بار در قرآن کریم آمده است و جالب این که در فرهنگ قرآنی، از شهادت با تعبیر «گواه» یاد شده که برای نمونه می توان به آیه شریفه فوق اشاره نمود. در اسلام کشته شدن آگاهانه در راه خدا در راستای گسترش اهداف الهی است و بارها مورد تاکید قرار گرفته است. فرهنگ ایثار و شهادت در دین اسلام در بردارنده مجموعه ای از آگاهی ها با اعتقادات و اعمالی است که موجب تقرب انسان در عالی ترین درجه کمال، یعنی انتخاب آگاهانه مرگ در راه خدا می گردد.

پیامبر اسلام (ص) فرمودند: «بالای هر نیکی، نیکی دیگری است تا آن که مرد در راه خدا کشته شود. پس چون در راه خدا کشته شد بالاتر از آن نیکی و ارزشی وجود ندارد» (وسائل الشیعه، ج ۱۱ ص ۱۰)

بنابراین همه ما مدیون شهدا و ایثارگران هستیم و یکی از روشهایی که می توانیم به آنان ادای دین نمائیم شناساندن همه جانبه آنان به نسل های آینده است. نسل هایی که شهدا و مسیری را که آنها در آن گام برداشته اند به خوبی درک نکرده اند.

همان گونه که مقام معظم رهبری، حضرت آیت‌الله خامنه ای با بصیرت و به درستی فرمودند: «فضیلت زنده نگه داشتن یاد و خاطره شهدا، کمتر از شهادت نیست. ۱۳۷۶/۲/۱۷»

و اما بعد، خدای بزرگ را سپاسگزاریم که توفیقی نصیبمان کرد تا برگ زرینی از زندگی پر بار یکی از شهدای دفاع مقدس را برای آیندگان ثبت کنیم و با مدد حضرتش سرگذشت یکی از مردان مبارز، مخلص و شجاع را بنویسیم. امروز همه ما وظیفه داریم که از خون شهدای عزیزمان حفاظت و در زنده نگه داشتن آن از هیچ تلاشی دریغ نکنیم هرچند ممکن است پس از سالها دوری از آن روزگاران خون و حماسه، گرد فراموشی بر خاطرات پاشیده شده باشد اما اطمینان داریم که نسل های آینده به خوبی از این میراث جاودان پاسداری خواهند کرد.

حدود دوسال قبل در مراسم سالگرد شهید کریم ریسی در روستای کوشک قاضی شهرستان فسا، مادر شهید اصرار داشتند که زندگی نامه و خاطرات فرزندش در دفاع مقدس جمع آوری و ثبت گردد. پس از مشورت با خانواده و مصاحبه با هم‌زمان شهید توفیق جمع آوری و تدوین کتاب به ما سپرده شد.

نگارش این کتاب زنده نگه داشتن یاد و خاطره جمعی از شهدا و ایثارگران لشکر مقدس ۳۳ المهدی(عج) در دفاع مقدس از جمله شهید بزرگوار کریم ریسی است.

شهید کریم ریسی در سال ۱۳۶۱ و در ایام دبیرستان که شانزده سال بیشتر نداشت به ندای هل من ناصر حسین زمان خمینی کبیر(ره) لبیک گفت و راهی جبهه های حق علیه باطل شد. از دشت های تفتیده جنوب تا کوه های سر به فلک کشیده غرب در عملیات ها حضور او برای فرماندهان و رزمندگان قوت قلب و نعمت بود. رزمنده بسیجی که چند سال در جبهه حضور داوطلبانه و شیوه خاصی در تیراندازی با سلاح آرپی جی هفت داشت، بسیار صمیمی و خوش برخورد بود، با همه می جوشید و خیلی زود با همه رفیق می شد. رفاقت و همراهی با انسان های وارسته ای نظیر شهیدان علی رضا کیهان پور، جلیل اسلامی، حسین اسلامی، مسلم رستم زاده، مرتضی جاویدی، رضا بدیهی، ابوالفضل صادقی و... در او بسیار تاثیر گذار بود.

در گرد آوری زندگی نامه، بسیاری از دوستان، آشنایان و همزمان شهید شریک و سهیم بودند از جمله:

روحانی جانباز حاج آقا ولی محمد بنّایی (پدر معنوی گردان فجر)، حاج حیدر یوسف پور (فرمانده گردان فجر لشکر ۳۳ المهدی در دفاع مقدس)، حاج اصغر ماهوتی (فرمانده گردان کمیل لشکر ۳۳ المهدی در دفاع مقدس) حاج محمد الهی، جمشید ثمردار، هادی مشغول، کریم مشغول، حاج ابراهیم عزیزاده، حاج یوسف رئیسی، حاج محمد بلاغی، محمد حیران، محمد محمد پور، قاسم افتخار، محمد جعفر زاده، ولی محمد دهقان، هادی دهاقانی، رضا بی زوال، حاج محمد تقی صادقی، حاج

حسن ملک زاده، حاج محمد جواد گلستان فرد، ابراهیم تولایی نژاد، محمد زمانی، جعفر مستقیم، حاج علی جاویدی، بهنام احمدیان، روح الله اکبری، مرتضی آموزنده و...

و اکنون از باب «من لم یشکر المخلوق لم یشکر الخالق» از آنها تقدیر و تشکر می کنیم هرچند آنها اجر و پاداش خود را از خدای شهیدان گرفته اند و خواهند گرفت.

در ضمن لازم به ذکر است که از بین چندین نام متناسب و متنوع نام این کتاب به پیشنهاد برادر جانباز حاج محمد الهی، دوست، همزم و همراه همیشگی شهید کریم ریسی، و تأیید بقیه دوستان و همکاران و همزمان انتخاب شده است.

در همین جا از تمام دوستان و عزیزانی که نکات اصلاحی در رابطه با این کتاب دارند و یا خاطره ای از این شهید گرامی شنیده و دیده و یا به خاطر دارند استدعا داریم به نگارنده اعلام فرمایند تا نسبت به مصاحبه و ثبت خاطرات اقدام و در چاپهای بعدی لحاظ گردد. انشاءالله

والسلام - و ما توفیقی الا بالله

محمود ضیائی ها - عباس ریسی

زمستان ۱۴۰۳

زندگی نامه شهید کریم ریسی در یک نگاه

شهید کریم ریسی (مجتبی) در ۳۰ شهریور ۱۳۴۴ در خانواده ای مذهبی و متدین در روستای کوشک قاضی شهرستان فسا متولد شد. فرزند چهارم خانواده بود و پدرش مرحوم حاج حسن ریسی از معتمدین روستا به شمار می-رفت. او آموزش ابتدایی را در مدرسه روستا گذراند و دوره راهنمایی و دبیرستان را در شهرستان فسا ادامه داد. در دوران انقلاب اگرچه کم سن و سال بود اما چون قطره ای در دریای موج انقلاب مردم حضور فعال داشت و در جلسات مذهبی، قرآن و راهپیمائی های ضد رژیم شرکت می کرد. علاقه زیادی به بسیج داشت و آموزش های نظامی دید.

خرداد سال ۱۳۶۱ شانزده ساله بود که تحصیل را به آینده موکول کرد و عازم سرزمین های نبرد و حماسه گشت و بهترین دوران جوانی و زندگی خود را در جبهه ها در راه جهاد و شهادت گذراند. او گمشده خود را در سنگر جهاد و شهادت و همچنین همنشینی با قدسیان و ملکوتیان جستجو می کرد. شرکت در عملیات های رمضان، محرم، والفجر یک، والفجر دو، والفجر هشت، کربلای پنج و خطوط پدافندی کوشک، پاسگاه زید، طلائی، شرهانی، هورالعظیم، حاج عمران، مریوان، اشنویه ، فاو... و گذراندن آموزش های تخصصی ادوات، تخریب، ش م ر، مهندسی رزمی، غواصی، هلی برن، همراه با شجاعت بی نظیر در صحنه نبرد از او رزمنده ای کامل ساخته بود.

این رزمنده حماسه ساز در سن ۲۱ سالگی (۱۳۶۵/۱۰/۲۹) در عملیات کربلای پنج، منطقه شلمچه واسطه وصل شهید به عالم افلاک گشت، آنگاه که با سینه ای شکافته به زیارت امام حسین(ع) سرور آزادگان و خیل یاران و دوستان و همزمان شهیدش شتافت و پس از تشییع باشکوه با شرکت مردم قدر شناس در قطعه شهدای روستای کوشک قاضی به خاک سپرده شد...
روحش شاد، یادش گرامی و راهش پر رهرو باد

کلامی از امام خمینی رهبر کبیر انقلاب اسلامی

در آینده ممکن است افرادی آگاهانه یا از روی ناآگاهی، در میان مردم این مساله را مطرح نمایند که ثمره خون‌ها و شهادت‌ها و ایثارها چه شد. این‌ها یقیناً از عوالم غیب و از فلسفه شهادت بی‌خبرند و نمی‌دانند کسی که فقط برای رضای خدا جهاد رفته است و سر در طبق اخلاص و بندگی نهاده است، حوادث زمان به جاودانگی و بقا و جایگاه رفیع آن لطمه‌ای وارد نمی‌سازد و ما برای درک کامل ارزش و راه شهیدانمان فاصله طولانی را باید پیماییم و در گذر زمان و تاریخ و آیندگان آن را جستجو نماییم. مسلماً خون شهیدان، انقلاب و اسلام را بیمه کرده است. خون شهیدان تا ابد درس مقاومت به جهانیان داده است و خدا می‌داند که راه و رسم شهادت کور شدنی نیست و این ملت‌ها و آیندگان هستند که به راه شهیدان اقتدا خواهند نمود و همین تربت پاک شهیدان است که تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود. صحیفه امام خمینی، جلد ۲۱، ص ۹۲

تقدیم به :

برادر شهیدمان که از نوجوانی به جبهه رفت و
با رشادت تا سن ۲۱ سالگی در راه دفاع از دین و
ناموس و وطن، عاشقانه و خالصانه با متجاوزین بعثی
جنگید و حماسه ها آفرید...

و به یاد پدر مرحوممان که دوستدار اهل بیت
بود و مادر مهربانمان که عاشق و دلباخته خاندان
پیامبر(ص) است و با گرمی داشت شهدای لشکر
مقدس ۳۳ المهدی (عج) در دفاع مقدس.

بخش یکم

تولد تا پیروزی انقلاب

تولد

در یک روز گرم تابستانی در شهریور ماه سال ۱۳۴۴ شمسی، مطابق با جمادی الاول سال ۱۳۸۵ هجری قمری، در روستای کوشک قاضی^۱ از توابع شهرستان فسا خانواده حاج حسن ریسی انتظار تولد نوزادی را می کشیدند. زمان به کندی می گذشت و خانواده در نگرانی و اضطراب دقایق را سپری می کردند، فضای خانه از عطر دعا و توسل پر شده بود. با طنین گریه نوزاد، سکوت فضای خانه شکسته شد و شادی در دل های همگان نمایان گردید. قابله محلی (مادر کربلایی حسین) که نوزاد را در قنداقی سفید پیچیده بود، لبخند زنان به حاج حسن نزدیک شد و نوزاد را در بغل پدر قرار داد و گفت: سالم و پسر است! انشاءالله زیر سایه پدر و مادرش بزرگ شود. پدر که شادمانه منتظر بود نوزادش را در آغوش کشید و خوشحالی اش چندین برابر شد. حاج حسن به شکرانه سلامتی مادر و

۱ - روستای کوشک قاضی با نام قدیمی قصر کرم، در فاصله سه کیلومتری جنوب شرقی بخش مرکزی شهرستان فسا، استان فارس قرار دارد. جمعیت این روستا بر اساس سرشماری سال ۱۳۹۵ سه هزار و پانصد نفر و شغل بیشتر مردم قبل از خشکسالی های اخیر کشاورزی و دامداری بوده است. مردم این روستا با آغاز قیام امام خمینی(ره) به ایشان لبیک گفتند و علیه رژیم پهلوی قیام کردند و در جنگ تحمیلی با تقدیم پنجاه شهید و تعدادی جانباز و آزاده در خط امام و رهبری بوده و هستند.

نوزاد و تشکر از زحمات قابله، انعامی شایسته تقدیم ایشان کرد و تا آستانه درب او را مشایعت نمود.

خانواده حاج حسن ریسی از خانواده های متدین و مذهبی بوده و در بین اهالی روستای کوشک قاضی دارای محبوبیت و حسن شهرت بوده و هستند. به دلیل ارادت ویژه ای که به خاندان پیامبر(ص) داشتند و به میمنت نام مبارک کریم اهل بیت، امام حسن مجتبی (ع) و به سفارش پدرش، نام نوزاد را کریم گذاشتند و مادرش که علاقه مند بود تا در وجود نوزاد، نشانه هایی از کریم اهل بیت (ع) تجلی نماید تقاضا کرد تا او را در خانه به نام مجتبی صدا بزنند. زمانی که زنده یاد حاج علی اکبر شریعتی از متدینین روستا و دوست صمیمی پدر در گوش نوزاد اذان و اقامه گفت و برای عاقبت به خیری کریم دعا کرد پدر و مادر کریم در پوست خودشان نمی گنجیدند و خدا را به خاطر اینکه نوزادی زیبا و سالم به آنان عطا کرده است شاکر بودند. آن روزها اقوام، خویشاوندان و اهالی روستا در شادی آنان شریک بوده و با دیدن پدر و مادر کریم می گفتند: انشاء الله عمر با عزت کند و سبب خیر و برکت باشد.

نذر پدر

مردم روستای کوشک قاضی از مردمان صبور، پرتلاش و مذهبی بوده و هستند و پدر کریم در میان همین مردم مهربان و باصفا زندگی می کرد. کشاورزی شغل غالب ساکنین روستا بود و درآمد حاج حسن از مغازه

خواربار فروشی در روستا تامین می‌شد و در کنار آن به باغداری نیز مشغول بود. رفتار او با مردم روستا از قبل صمیمی و گرم بود و حالا که خداوند به او فرزند چهارم هدیه داده بود بهتر و عالی تر هم شده بود. تنها دغدغه اش این بود که بتواند نذر خود را آدا نماید. او خود را متعهد کرده بود که هر ساله ایام محرم و صفر حلوا نذر کند و چنانچه به زیارت کربلای معلی مشرف شود پس از بازگشت به اهالی روستا و عزاداران حسینی در روز عاشورا غذای نذری بدهد و با تولد کریم بر ادای این نذر مصمم تر شده بود.

تحصیل در مدرسه ابتدایی و راهنمایی

کریم «مجتبی» این نوزاد دوست داشتنی در بین مردم روستا رشد کرد و قد کشید. او حالا بزرگ شده بود و کم‌کم بایستی آماده می‌شد تا به مدرسه برود. روزهای کودکی و نونهالی با بازیهای کودکانه و تحصیل در مدرسه ابتدایی مُهذب (علامه امینی) روستای کوشک قاضی با کسب مدرک پنجم ابتدایی به پایان رسیده بود. او خود را آماده می‌کرد برای کسب علم و تحصیل در دوره راهنمایی به شهرستان فسا اعزام شود. ایاب و ذهاب دانش آموزان روستای کوشک قاضی به مقصد شهرستان فسا در سالهای قبل از انقلاب توسط خودروهای وانت انجام می شد اما دانش آموزانی هم بودند که با تهیه دوچرخه مسیر روستا به شهرستان فسا را در طول هفته رکاب می زدند. کریم همه روزه شاهد رفت و آمد دانش آموزان

در این مسیر پر خطر بود اما چیزی که او را در موضع برتر قرار می داد روحیه مسئولیت پذیری و وجدان بیدار او بود. همیشه علاوه بر اینکه مسئولیت های واگذاری از طرف خانواده و مدرسه را به خوبی انجام می داد، برای بزرگان فامیل هم ارزش ویژه ای قائل بود. از جمله «مادربزرگ خود» که او را خیلی دوست می داشت و به او وابسته بود به طوری که از محل دستمزدش که از کار و تلاش به دست آورده بود با مادر بزرگش راهی زیارت امام رضا (ع) در مشهد مقدس شد و توانایی خود را در سفرهای ارزشمند به اثبات رسانید. کریم در روستای کوشک قاضی به نوجوانی تبدیل شده بود که فامیل و اهالی روستا به او اعتماد داشتند و همچنان به سوی مرد شدن، کاملتر شدن و با ایمان تر شدن گام برمی داشت.

شرکت در جلسات مذهبی

روزها از پی هم می گذشتند و شخصیت اجتماعی و تحصیلی کریم در روستا و مدرسه راهنمایی (دهخدا) شهرستان فسا کامل تر می شد. او تنها به درس خواندن فکر نمی کرد، مصمم بود همراه با برادران، اقوام و دوستان هم نظر خود در جلسات^۱ قرآن و احکام شرعی که توسط ابراهیم

۱- برخی از برگزار کنندگان گرامی جلسات مذهبی برادران زیر بودند:

ابراهیم رضاییان در تیرماه سال ۱۳۳۸ در روستای کوشک قاضی به دنیا آمد. پس از دریافت دیپلم و دو سال خدمت سربازی در اداره مخابرات فسا مشغول به کار شد. پیوسته در روستا، جلسات قرآن تشکیل می داد. چندین بار به جبهه اعزام شد و در تاریخ ۱۳۶۵/۱۰/۴ در عملیات کربلای ۴ به شهادت رسید.

رضایان، عبدالرسول صفری و مسعود رستم پور تشکیل می‌شد شرکت کند و با دین مبین اسلام بیشتر آشنا شود.

کریم همراه با جوانان مذهبی روستا، پای منبر روحانی عالیقدر مرحوم آیت الله ارسنجانی^۱ و دیگر روحانیون حضور می‌یافت و با تکالیف اجتماعی و وظایف مذهبی آشنا می‌شد. آشنایی کریم با آیت الله ارسنجانی به سبب دوستی دیرینه پدرش با ایشان بود. این وضعیت همچنان ادامه

عبدالرسول صفری در تیرماه ۱۳۳۵ در روستای کوشک قاضی به دنیا آمد. پس از دریافت دیپلم به فراگیری علوم دینی و حوزوی تا سطح مقدمات پرداخت. معلم بود و به عنوان بسیجی چندین بار در جبهه حضور یافت و تاریخ ۱۳۶۵/۱۰/۴ در عملیات کربلای ۴ به شهادت رسید. مسعود رستم پور در آبان ماه سال ۱۳۴۱ در روستای کوشک قاضی به دنیا آمد. پس از دریافت دیپلم، در رشته تربیت معلم به تحصیل ادامه داد. به عنوان بسیجی در سال ۱۳۶۲ در عملیات خیبر به شهادت رسید.

^۱ - آیت الله سید محمد حسین حسینی ارسنجانی (۱۳۰۱ - ۱۳۹۲) یکی از همدرسان آیت الله مکارم شیرازی و از شاگردان برجسته درس آیت الله بروجرودی و آیت الله گلپایگانی بود. ایشان در سال ۱۳۳۶ به دنبال دعوت مردم فارس، به امر آیت الله بروجرودی از قم به فسا عزیمت کرد و تا آخر عمر در این شهر باستانی مروج دیانت و اخلاق و حقیقت بود. در مبارزات حق طلبانه مردم در دوران نهضت اسلامی چندین بار به زندان افتاد و ممنوع المنبر شد. پس از پیروزی انقلاب به تقاضای مردم حق شناس فسا به حکم امام خمینی (ره) امام جمعه فسا شد و ۲۳ سال امین مردم و منادی اسلام رحمانی در منطقه بود. و افزون بر آن، دو مرحله نمایندگی مردم استان فارس در مجلس خبرگان رهبری بر عهده داشت و در دوران دفاع مقدس حضوری فعال در جبهه های حق علیه باطل داشت.

آیت الله ارسنجانی در بدو ورود به شهرستان فسا مدتی در روستای کوشک قاضی سکونت داشت و در بین مردم روستا از احترام خاصی برخوردار بود.

داشت تا اینکه زمزمه شروع انقلاب اسلامی به رهبری امام خمینی (ره) در جای جای این مرز و بوم شنیده شد و روستای کوشک قاضی و شهرستان فسا هم از این حرکت انقلابی اعتراض آمیز به رژیم پهلوی مستثنی نبود.

شرکت در اعتراضات بر ضد رژیم پهلوی

سال ۱۳۵۷ زمانی بود که فریاد اعتراض مردم ایران در هر کوی و برزن، از هر اداره و سازمانی شنیده می شد اما بیشترین حلقه های مقاومت به صورت خود جوش از میان مساجد و مدارس این سرزمین شکل گرفته و سازماندهی می گردید. کریم نوجوان سیزده ساله و دیگر دوستان بی شمار خود فهمیده بودند رژیم پهلوی و ایادی او به مردم ایران به خصوص اقشار روستایی و کم درآمد ظلم فراوان می کند و در واقع عدالت نسبی در کشور ایران جایگاهی ندارد. در یکی از مراسم صبحگاه مدرسه راهنمایی دهخدا، پس از سخنرانی پرشور جوان انقلابی فسا شهید محمد جعفر شکرپور^۱، کریم به صورت خودجوش در نوک اعتراض و تظاهرات علیه رژیم پهلوی قرار گرفته بود به طوری که صدای اعتراض دانش آموزان به مذاق مأمورین

۱ - محمد جعفر شکرپور در سال ۱۳۳۸ در فسا به دنیا آمد. از کودکی با حماسه عاشورا و واژه شهادت آشنا شد. پس از پیروزی انقلاب با شوقی بیشتر وارد فعالیتهای گسترده اجتماعی گردید و ضمن ادای وظیفه معلمی به تشکیلات حزب جمهوری اسلامی پیوست. پس از مدت کوتاهی به عنوان قائم مقام دبیر حزب در استانهای فارس، بوشهر و کهگیلویه انتخاب شد. در سال ۱۳۶۵ علی رغم اینکه در رشته عمران دانشگاه شریف قبول شده بود به جمع رزمندگان در جبهه شتافت. پس از عملیات کربلای ۴ با شوقی عجیب عازم عملیات کربلای ۵ شد و در ۲۹ دی ماه ۱۳۶۵ به فیض عظیم شهادت نائل آمد.

حکومتی خوش نیامد و در نتیجه، مدرسه راهنمایی را در محاصره قرار داده بودند. لحظات حساس و پر مخاطره ای بر دانش آموزان حاکم شده بود، آنها مترصد فرصتی بودند که از دست مامورین فرار کنند که با تلاش فراوان مردم توانستند از کمند محاصره بگریزند.

روز پیروزی انقلاب ۲۲ بهمن ماه ۱۳۵۷ مردم خوشحال و در کوچه و خیابان به جشن و سرور و پخش شیرینی مشغول بودند. کریم هم در کنار این مردم حضور داشت. اما بدون شک آنچه فکر وی را نیز مشغول کرده بود تنها خوشحالی و شادمانی در جشن انقلاب نبود. او بیشتر به فرداهای انقلاب می اندیشید، به اینکه چقدر می تواند برای خود و جامعه اش مفید باشد.

شرکت در جلسات مذهبی در مسجد جامع، مسجد ولی عصر (عج) و مسجد امام صادق (ع) و کلاسهای آموزش مقدماتی نظامی در پایگاه مقاومت مقداد روستای کوشک قاضی او را در مسیر مرد شدن خیلی زودتر از موعد مقرر قرار داد و از او یک انسان با اعتماد به نفس ساخت. او می خواست ضمن درس خواندن در مواقع اضطراری در صورتی که خطری متوجه انقلاب شود از مردم سرزمینش دفاع کند. در سال ۱۳۵۸ شاهد رفتارندم مردم و رای به جمهوری اسلامی بود. در سال ۱۳۵۹ در دومین سال پیروزی انقلاب توطئه های گوناگونی توسط شیطان بزرگ آمریکا و عوامل داخلی آن مانند سازمان منافقین، حزب خلق مسلمان،

تجزیه طلبان، طراحی و شروع شد و در ادامه شروع جنگ تحمیلی نظام سلطه علیه ایران اسلامی در ۳۱ شهریور ماه ۱۳۵۹ توسط رژیم بعث عراق به رهبری صدام بود.

بروز همه این اتفاقات ذهن و روح کریم را چنان مشغول نموده بود که او را در موقعیت تصمیم گیری برای دفاع از میهن و آرمانهای انقلاب قرار می داد، اما سن او در حدی نبود که بتواند کاری کند لذا ترجیح داد در دبیرستان ولی عصر(عج) به کسب علم و دانش بپردازد و شاهد رویدادهای حادث شده در کشورش باشد.

بخش دوم

شروع جنگ تحمیلی

در ۳۱ شهریور ماه ۱۳۵۹ ارتش بعث عراق به رهبری صدام حسین و پشتیبانی استکبار جهانی مرزهای غربی و جنوبی جمهوری اسلامی ایران را با دهها لشکر از زمین، هوا و دریا مورد هجوم قرار داد و جنگی ناجوانمردانه و نابرابر را بر میهن ما تحمیل کرد به طوری که در روزهای آغازین جنگ هزاران کیلومتر مربع از خاک جمهوری اسلامی ایران را به تصرف خود درآورد اما این تمام ماجرا نبود، دامنه حملات دشمن چنان گسترده بود که هر لحظه امکان تصرف کامل استان خوزستان متصور بود. نیروهای نظامی و مردمی به مقابله با دشمن پرداختند.

سال های آغازین جنگ (۱۳۶۰-۱۳۵۹) به سختی برای مردم ایران می‌گذشت. نیروهای ایرانی به دستور امام خمینی(ره) توانسته بودند دشمن را در تمامی جبهه های جنوب و غرب کشور متوقف و زمین گیر کنند. علاوه بر آن با اجرای عملیات‌های آفندی، شهرهای آبادان و بستان را از محاصره و اشغال دشمن رهایی سازند.

اما این اقدامات کافی نبود، خرمشهر هنوز در تصرف دشمن بعثی قرار داشت. در اردیبهشت ماه ۱۳۶۱ با اجرای عملیات بیت‌المقدس آزاد سازی خرمشهر آغاز شده بود و نیروهای ایرانی به یک قدمی دروازه های شهر رسیده بودند. کریم در دبیرستان ولی عصر(عج) اخبار جنگ را رصد

می‌کرد که یکباره خبری در شهرستان فسا منتشر شد. مردم شهید پرور توجه فرمایید: فردا شهادی عملیات بیت‌المقدس که در آزاد سازی خرمشهر به شهادت رسیده اند در سطح شهر تشییع خواهند شد. آن روز برای کریم و دوستانش و مردم شهرستان فسا روز خیلی سختی بود، وقتی پیکرهای شهادی عملیات بیت‌المقدس را بر دوش خود تشییع می‌کردند احساسی مملو از انتقام از دشمن بعثی بر چهره های مردم از جمله کریم نمایان بود. اما دیری نپائید که فردای آن روز کریم با یک خبر نسبتاً خوشحال کننده توسط مدیر دبیرستان آقای سپهری مواجه گردید. خبر دقیقاً این بود، فتوای^۱ رهبر کبیر انقلاب اسلامی امام خمینی (ره) مبنی بر واجب کفایی بودن اعزام جوانان شانزده سال قمری به جنگ تا زمانی که جبهه ها به نیرو نیاز دارد، در واقع فتوای رهبر کبیر انقلاب، کریم را در موقعیت تصمیم گیری قرار داده بود که از سنگر کسب علم و دانش به سنگر پیکار با دشمن بپیوندد.

اعزام به پادگان آموزشی شهید دستغیب کازرون

در تصوّرات کریم هنگامی که مدیر دبیرستان در حال قرائت فتوای امام خمینی(ره) بود، دفاع از سرزمین و مرزهای ایران تجلی می نمود. برای کریم کسب علم و دانش در تقدم بعدی خواسته های او قرار می گرفت چون دفاع و جنگیدن در برابر هجوم دشمن اولویت اول او بود. کریم

۱ - کتاب امام خمینی به روایت آیت الله هاشمی رفسنجانی. صفحه ۳۲۲

تصمیمش را گرفته بود، او می‌خواست بلافاصله پس از پایان کلاس درس به منزل برود و تصمیم جدی خود را با والدینش در میان گذارد. آن روز برای کریم روز خیلی مهمی بود، وقتی به خانه رسید با خانواده مهربانتر شده بود. پدر زیر چشمی پسر ته تغاری اش را می‌پایید، او سرد و گرم روزگار چشیده بود. با یک نگاه فهمید که کریم آن روز آرام و قرار ندارد. دلش می‌خواست برود فرزندش را در آغوش بگیرد و بگوید پسر من چی شده اما صبوری کرد تا اینکه کریم خودش به سخن درآمد:

- بابا اگر اجازه بدهید می‌خواهم به جبهه بروم..

پدر نگران بود، نگرانی‌اش بیشتر شد، پدر و پسر لحظاتی یکدیگر را می‌نگریستند. زنگ خانه به صدا درآمد، عبدالصمد پسر ارشد خانواده از جبهه جنوب آمده بود. اهالی خانه خوشحال و سرمست از دیدار فرزند و برادر، اما پدر از فکر کریم بیرون نرفته بود. وقتی که فرزند بزرگش عبدالصمد را در آغوش می‌کشید فکری به ذهنش رسید، ترجیح داد خواسته کریم «اعزام به جبهه» را با او مطرح کند، هرچه بود او ماهها در جبهه جنگ حضور فعال داشت. عبدالصمد وقتی ماجرا را شنید از خواسته برادرش (کریم) استقبال کرد و گفت:

- پدر جان، باید برای اعزام او به جبهه حتما رضایت نامه امضا کنید.

دست و پای پدر به یکباره لرزید، هرچه بود کریم شانزده سال بیشتر نداشت. ثانیا دلش نمی‌خواست همزمان دو فرزندش در جبهه جنگ

حضور داشته باشند. اما عبدالصمد پیشنهادی به پدر داد که همه اهل خانه به ظاهر راضی شدند:

- پدر جان، شما رضایت نامه را امضا کنید. اعزامی های جدید باید حداقل سه هفته در پادگان کازرون آموزشهای تکمیلی نظامی ببینند. حالا کریم آن آموزشهای تکمیلی را ببیند بعداً تصمیم نهایی را خواهیم گرفت. بعد در گوش پدر آهسته گفت:

- بعید میدونم سه هفته آموزش را دوام بیاورد.

چشمان نافذ کریم پدر و برادرش را می پایید. تو دلش می گفت خواهیم دید. عبدالصمد تلاش بسیار نمود که رضایت نامه به دست شعبه اعزام برسد. پدر آرام و قرار نداشت. زمانی که رضایت نامه فرزندش را امضا می کرد حالتش طوری بود که انگار اسماعیلش را به مسلخ می فرستد.... روز اعزام فرا رسید و وقتی که اتوبوس حامل رزمندگان داوطلب از مقابل چشمان پدر دور و دورتر می شد او زیر لب با خود می گفت برو پسر، خدا به همراهات، اما نگرانی اش کم نمی شد.

فاصله شهر فسا تا پادگان آموزشی شهید دستغیب کازرون بیش از ۲۸۰ کیلومتر بود. آنها بعد از چهار ساعت در اوایل خرداد ماه ۱۳۶۱ وارد پادگان آموزشی شدند.

فرمانده پادگان آموزشی برادر جابر نیزه دار ضمن خوش آمد گویی اهداف آموزش نظامی فشرده برای داوطلبین تشریح و مربیان

دوره عبدالصمد فخار، محسن خسروی، ابراهیم باقری، کاظم پدیدار، حسن کامفیروزی... را معرفی کرد.

کریم با چشمانی بیدار همه اتفاقات داخل پادگان را زیر نظر گرفته بود. او کم و بیش با آموزشهای نظامی در پایگاه مقاومت روستا آشنا شده بود و هیچ گونه ترس و نگرانی در چهره اش نمایان نبود. داوطلبان اعزام به جبهه در گروهانهای منظم سازماندهی و آماده اجرای آموزش شدند. سختگیری مربیان در روزهای ابتدایی آموزش آنقدر زیاد بود که تعدادی نتوانستند تاب و تحمل بیاورند و پادگان را ترک کردند. مسئولین پادگان عمداً این طور برنامه ریزی کرده بودند که هر که تحمل این سختی ها و آماده شدن برای رفتن به جبهه ندارد دوره آموزشی را ترک کند. کریم آنقدر ذوق و شوق رفتن به جبهه داشت که حاضر بود هر سختی و دشواری را تحمل کند تا به آرزوی خود که دفاع از دین و ناموس وطن بود برسد و ندای امام خمینی(ره) را لبیک گوید. چیزی که توجه او را بیشتر به خود جلب می کرد شعارهایی بود که یگانهای آموزشی در هنگام دویدن بصورت منظم و یکصدا فریاد می زدند و روحیه مضاعف جنگیدن را به داوطلبان اعزامی تزریق می نمودند. شعارهایی مانند:

-گوش کن بسیجی... اینجا ایران است... خاک شیران است...رفتم جبهه...دیدم دشمن ...از جا جهیدم... خنجر کشیدم ...سینه اش دریدم و ... روزها پشت سرهم در پادگان آموزشی کازرون می گذشتند و توسط مربیان، آموزش های آمادگی جسمانی، رزم شبانه، آشنایی با تخریب،

اسلحه شناسی و امور دیگر به مدت سه هفته به صورت فشرده برای داوطلبان به اجرا گذاشته می شد. اواخر دوره آموزشی بود که داوطلبان در میدان تیر حاضر شدند. کریم با تعدادی از نیروها در خط آتش قرار گرفته بود. همه آنها آماده بودند با اعلان مسئول میدان تیر، به سمت سیبل های در نظر گرفته شده با اسلحه کلاشینکف تیراندازی کنند و مهارت خود را نشان دهند. کریم با دقت بسیار و اعتماد به نفس، اکثر گلوله ها را به هدف زد که مورد تشویق مربیان قرار گرفت. نوبت به تیراندازی با اسلحه آرپی جی هفت رسید. کریم موشک آرپی جی هفت را با دقت تمام به هدفی که تعبیه شده بود شلیک کرد و تعجب و تحسین حاضرین و مربیان را برانگیخت. عبدالصمد فخّار^۱ که از دور شاهد تیراندازی کریم بود نزد او آمد و او را در آغوش گرفت. او هم تعجب کرده بود که جوانی کم سن و سال این قدر با مهارت و با اعتماد به نفس تیر اندازی کند. از خاطراتی که کریم در مدت حضور در پادگان آموزشی کازرون در ذهنش همیشه به یاد داشت، حضور والدین و همچنین دائی اش بود که در اواسط دوره به ملاقات او رفته بودند.

مدت آموزش برای داوطلبان اعزام به جبهه به پایان رسید، آنها پس از استفاده از چند روز مرخصی مجدداً سوار اتوبوس اعزام جبهه در استان خوزستان بودند.

۱ - عبدالصمد (محمود) فخّار در سال ۱۳۴۰ در شهرستان کازرون به دنیا آمد. پس از پیروزی انقلاب مدتی در جهاد سازندگی مشغول به خدمت شد. با آغاز جنگ تحمیلی به عضویت سپاه پاسداران درآمد و در پادگان شهید دستغیب کازرون به آموزش نظامی مشغول شد. در سال ۱۳۶۲ به لشکر ۳۳ المهدی پیوست و تا زمان شهادت ۱۳۶۵/۱۱/۴ در گردان فجر در عملیات های مختلف ادای وظیفه نمود.

بخش سوم

شرکت در دفاع مقدس

تاریخچه تیپ مستقل ۳۳ المهدی (عج)

پس از عملیات طریق القدس در آذر ۱۳۶۰ و آزاد سازی دشت آزادگان و بستان، از سوی فرماندهان ارتش و سپاه که در خود توان برنامه ریزی و اجرای عملیات های بزرگتر را می دیدند و از سوی دیگر گستردگی مناطق عملیات های بعدی به نیروی عظیم نیاز داشت، لذا طرح توسعه سپاه و تشکیل یگانهای بیشتر ضرورت داشت به همین دلیل به ده تیپ تازه نفس از سپاه و بسیج نیاز بود. با این هدف در بهمن ۱۳۶۰ این طرح در قرارگاه مرکزی سپاه به تصویب رسید و عملیاتی شد. علی فضلی جانشین تیپ کربلا، برای دریافت دستور جدید به قرارگاه مرکزی فراخوانده شد و در تاریخ ۵ اسفند ۱۳۶۰ ابلاغیه تشکیل تیپ ۳۳ المهدی (عج) تحت امر قرارگاه کربلا را دریافت کرد. قبل از عملیات رمضان به درخواست فرماندهان و رزمندگان شهرهای جهرم، فسا و... همچنین با تشخیص فرماندهان عالی، این تیپ تحت امر منطقه ۹ سپاه جواد الائمه فارس قرارگرفت. پیرو این تصمیم، محمد جعفر اسدی به فرماندهی یگان منصوب شد.^۱

^۱ - فرمانده جدید تیپ طی جلسه ای با لطف الله یداللهی و امیر علی امیری، فرماندهان سپاه جهرم و فسا از آنها پیمان گرفت که نیروهای خود را به تیپ ۳۳ المهدی اعزام کنند. (به نقل از کتاب دو لشکر فجر و ۳۳ المهدی. نویسنده: اکبر صحرایی)

اردوگاه تیپ ۳۳ المهدی (عج)

اوایل تیرماه ۱۳۶۱ اتوبوس حامل داوطلبان اعزامی به جبهه های حق علیه باطل از شهرستان فسا وارد اهواز شد. شور و شوق بچه ها در اتوبوس حد و مرزی نداشت، همه برای حضور در خط مقدم لحظه شماری می کردند. کریم و عبدالصمد هر دو برادر، آرام و قرار نداشتند. کریم بی قرار برای اجرای عملیات و عبدالصمد برادر بزرگتر، نگران برادر کوچکتر که شانزده سال بیشتر نداشت. عبدالصمد از آغاز جنگ تحمیلی تجربه حضور در جبهه های جنگی را داشت اما نمی توانست نگرانی حاصل از حضور برادر تازه واردش در جبهه جنوب را از چهره اش پنهان کند. داوطلبین اعزامی از شهرستان فسا یک روز را در مدرسه اروند در اهواز بسر بردند سپس عازم اردوگاه تیپ ۳۳ المهدی (عج) در منطقه «شمریه»^۱ در حاشیه رودخانه کارون شدند.

۱ - زمانی که تیپ المهدی را تحویل گرفتیم سه تا محل در اختیار ما قرار دادند. محل اول مدرسه ای در اهواز که شاید با میدان پنج نخلی امروزی دویست متر فاصله داشت. محل دوم یکسری ساختمانهای نیمه کاره به نام سپنتا در مدخل خروجی به سمت خرمشهر بود. محل سوم قرارگاهی کنار جاده حسینی، من چون کارون را خوب می شناختم رفتیم پایین تر از روستای شمریه یک اردوگاه در نظر گرفتیم. هدف این بود که وقتی نیروها را می خواستیم به خط ببریم لازم نباشد از اهواز و با یک فاصله زیادی جابجا کنیم. یک تعداد کمپرسی هم از قرارگاه گرفتیم برای حمل و نقل نیروها که سوار کمپرسی کردیم، شب از همین مدرسه فرستادیم رفتند کارون. (کتاب دولشکر فجر و ۳۳ المهدی - اکبر صحرایی) (مصاحبه با محمد جعفر اسدی)

در اردوگاه برنامه های آموزش تکمیلی نظامی برای نیروهای جدیدالورود در نظر گرفته شده بود. گرمای هوا و شرجی زیاد در فصل تابستان در اردوگاه برای رزمندگانی که به این شرایط عادت نداشتند غیر قابل تحمل بود.

کریم و عبدالصمد هریک جداگانه در یک گردان رزمی سازماندهی شدند. کریم در گردان ۹۳۶ و عبدالصمد در گردان ۹۳۹ قرار گرفت. کریم خیلی زود با فرمانده گردان برادر حمید عارف و معاون گردان جلیل اسلامی آشنا شد. رفتار برادرانه و مهربانانه عارف و اسلامی با رزمندگان به شدت کریم را تحت تاثیر قرار داده بود. حمید عارف در اردوگاه به رزمندگان گردان ۹۳۶ خوش آمد گفت و از آنها خواست با توجه به گرمای شدید تابستان خود را برای عملیات آفندی به سمت دشمن آماده کنند. وی همچنین گفت برای رزمندگان گردان برنامه‌های آموزش تکمیلی کوتاه مدت پیش بینی شده که بعد از انجام این آموزشها برای مأموریت آینده آماده می شویم. کریم شرایط حساس و هیجانی را تجربه می کرد. او با اشتیاق کامل همه کلاسهای آموزش تکمیلی نظامی را پشت سر گذاشت. یکی از روزها عبدالصمد برادر بزرگتر کریم که در گردان ۹۳۹ انجام وظیفه می‌کرد سرزده وارد منطقه گردان ۹۳۶ در اردوگاه شد تا وضعیت جسمی و روحی برادر کوچکتر خود را از نزدیک شاهد باشد. وقتی به نزدیک چادر استراحت کریم رسید با صحنه ای روبرو شد

که ترجیح داد خلوت و آرامش برادرش را به هم نزنند. او محو تماشای عبادت خالصانه برادر شد که با خدای خود راز و نیاز می‌کرد. در دل گفت برادرم تو دیگر نیاز به مراقبت من نداری چون خداوند مواظب تو خواهد بود. عبدالصمد بعد از اینکه از وضعیت روحی و جسمی برادر خود اطمینان حاصل کرد با آرامش به یگان خود بازگشت.

عملیات رمضان

عملیات رمضان^۱ در تاریخ ۲۲ تیر ۱۳۶۱ ساعت ۲۱:۳۰ با رمز «یا صاحب الزمان ادرکنی» در منطقه شرق بصره با هدف رسیدن قوای نظامی ایران در پشت اروندرود (شط العرب) و تسلط بر معابر وصولی بصره و دور کردن آتش دشمن از شهرهای جنوبی و انهدام نیروهای رژیم بعثی آغاز شد.

تیپ ۳۳ المهدی تحت امر قرارگاه فجر در این عملیات شرکت کرد و در مرحله اول موفق به تصرف دژ مرزی شد. روز ۲۳ تیرماه ۱۳۶۱ بعثیون با نیروهای زرهی و مکانیزه اقدام به پاتک شدید کردند، بنابراین دستور توقف پیشروی ها صادر شد و عقب نشینی تاکتیکی تا پشت دژ مرزی و الحاق با تیپ امام سجاد(ع) انجام گردید. با انجام مراحل بعدی عملیات، بعد از فراز و نشیب هایی که به وجود آمد ضربات سنگینی به دشمن وارد شد.

۱- به نقل از کتاب دو لشکر فجر و ۳۳ المهدی. اکبر صحرائی

شرکت در عملیات رمضان

فرمانده گردان ۹۳۶ (حمید عارف) و جانشین او جلیل اسلامی در روز ۲۲ تیر ماه ۱۳۶۱ رزمندگان را در اردوگاه گرد هم آورده و آنها را نسبت به عملیات توجیه نمودند. هدف عملیات، تصرف دژ مرزی دشمن بود. گردان ۹۳۶ طی چند هفته آموزش‌های تکمیلی نظامی را پشت سر گذاشته بودند، به طوری که در گرمای شدید تابستان کارایی لازم را داشته باشند. کریم ۱۶ ساله با جثه کوچک، به اقرار همزمانش، توانایی بالایی جهت اجرای ماموریت از خود به نمایش می‌گذاشت و تحسین همگان را بر می‌انگیخت. او در شروع عملیات نقش کمک آرپی جی زن را به عهده گرفت. گردان ۹۳۶ شرایط حساسی را پشت سر می‌گذاشت. قبل از آغاز تاریکی در ۲۲ تیرماه ۱۳۶۱ با خودروهای کمپرسی به خط نیروهای خودی نزدیک و نزدیک تر می‌شدند. آتش پراکنده توپخانه و تانک دشمن در نزدیکی آنها به زمین می‌خورد. قبل از عبور از خط، برای فرمانده شجاع گردان حمید عارف اتفاقی افتاد که هیچکدام از رزمندگان انتظار آن را نداشتند. حمید عارف همان طور که به جلیل اسلامی گفته بود: من قبل از عملیات شهید می‌شوم، تو مراقب بچه‌های گردان باش! قبل از رسیدن به خط مقدم مورد اصابت تیر مستقیم تانک دشمن قرار می‌گیرد و به شهادت می‌رسد. جلیل اسلامی قبل از شروع عملیات، فرماندهی گردان ۹۳۶ را به عهده می‌گیرد.

کریم همراه با دیگر رزمندگان از روی معبری که بچه های شهادت طلب تخریب زده و آن را با یک طناب سفید مشخص کرده بودند شروع کردند به دویدن... به یکباره طوفان گرد و خاک به پا شد، نفس کشیدن برایشان سخت شده بود. زمین از شن روان پوشیده شده و راه رفتن به سمت دشمن مشکل بود. زمانی که به فرمانده گردان گفتند، پاسخ داد: پیشانی بندهای خود را روی چشم و چفیه ها را روی دهان ببندید و آیه وَجَعَلْنَا^۱ ... را بخوانید تا دشمن متوجه حضور ما نشود. با همین شرایط و با توکل به خداوند توانستند پیش بروند. دشمن بعثی در خط اول، مقاومت ضعیفی از خود نشان داد و لبخند بر لبان کریم و دیگر رزمندگان گردان ۹۳۶ جاری شد. صبح روز بعد کریم و دیگر رزمندگان گردان به پیشروی خود ادامه دادند. آب و هوای بالای پنجاه درجه و شرجی زیاد، زمین مسطح و بدون عارضه و موانع مثلی^۲ متعددی که دشمن ایجاد کرده بود، کار را برای رزمنده ها مشکل و پیچیده می کرد. کریم و دیگر رزمندگان گردان برای حفظ برتری تاکتیکی مجدداً به دژ مرزی بازگشتند.

۱ - وَ جَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَ مِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَعْشَيْنَاهُمْ فَهْمًا لَا يَبْصُرُونَ. سوره یس آیه ۹

۲ - خاکریزهای مثلی با توجه به جنگ جهانی دوم ساخته شده بود. این مانع عجیب و غریب یک مثلث بزرگ با طول ضلع حدود سه کیلومتر و طول قاعده چهار کیلومتر بود که با تانکهای پیشرفته و تیربار پر شده بود. از مرز عراق که رد می شدیم، مسافتی را دشت می رفتیم به این موانع که به شکل مثلث بود بر می خوردیم. دشت هیچ جان پناهی نداشت.

به نقل از کتاب نه مثل غرب، نه مثل جنوب. نویسنده بابک طیبی. مجموعه خاطرات سردار مجتبی مینایی فرد

درست در مقابل چشمان آنها درخط دوم دشمن، تعداد زیادی تانک های پیشرفته آرایش جنگی گرفتند. نفس در سینه ها حبس شده بود! اما رزمندگان دلاور، خیال عقب نشینی نداشتند. آرپی جی زن ها به صف شدند، جلیل اسلامی فرمانده دلاور گردان در نوک هدایت این نبرد قرار گرفته بود. تانک در برابر گلوله آرپی جی، تانک در برابر نفر، این نبرد نابرابر در حال شکل گرفتن بود. دشمن با اجرای پاتک سنگین ضمن حمله به مواضع رزمندگان، قصد انهدام نیروها را نیز در اهداف خود داشت. جلیل اسلامی بایستی در کمترین زمان ممکن تصمیم می گرفت. تانک‌های پیشرفته دشمن هر لحظه به مواضع آنها نزدیک و نزدیک تر می شدند. جلیل خوب می دانست که با سلاح هایی که در اختیار دارد قادر نخواهد بود با دشمن جنگ مستقیم را تجربه کند. از طرفی برای او خبر آورده بودند که در خطوط دفاعی دوم و سوم دشمن، میادین مین و موانع متعددی وجود دارد. نیروهای او شانس این را نداشتند که با عبور از موانع تانک های مهاجم را دور زده و از پشت به دشمن ضربه وارد سازند، این بود که بلافاصله بعد از کمی فکر کردن تدبیر خود را به رزمندگان گردان ابلاغ کرد. هرچه سریع‌تر کلیه آرپی جی زن‌ها به صورت تیم های شکار تانک سازماندهی شوند و با شلیک های دقیق و پیاپی تانک های دشمن را در وهله اول متوقف و سپس نابود سازند.

این تصمیم، بلافاصله به مورد اجرا گذاشته شد. کریم که در مرحله اول عملیات، در نقش کمک آرپی جی زن بکار گرفته می شد. به علت سرعت عمل عالی و داشتن جسارت لازم به عنوان آرپی جی زن سازماندهی گردید. تانک های تی ۷۲ دشمن به مواضع رزمندگان نزدیک شده بودند، اما تیم های شکار تانک هم بیکار ننشسته بودند. از پشت خاکریزها، از میان چاله ها، از پشت هر مانعی از چپ و راست با شلیک پیاپی گلوله های آرپی جی، عرصه را بر دشمن تنگ کرده بودند بطوری که دشمن قبل از رسیدن به دژ مرزی متوقف گردید.

کریم و همزمانش وظیفه حمله و دفاع را به خوبی به انجام رسانیدند. اگرچه گلوله های آرپی جی خیلی در برابر تانک های مدرن تی ۷۲ موفق و موثر عمل نمی کرد ولی در نهایت با تمرکز آتش، دور تک را از دشمن گرفته و رزمندگان تیپ ۳۳ المهدی^(عج) همچنان در دژ مرزی به عملیات پدافندی در برابر هجوم های احتمالی دشمن امیدوار بودند.

ادامه ایثارگری کریم در عملیات رمضان و معجزه نذر سلامتی مادر

نبرد در منطقه عملیات ادامه داشت. هیچ یک از نیروهای درگیر از مبارزه پا پس نمی کشیدند. این طبیعی بود که دشمن بعثی در خاک سرزمین خود مقاومت بیشتری از خود نشان بدهد، آنها در وقفه ۴۰ روزه، که از عملیات بیت المقدس می گذشت کاملاً زمین منطقه را مسلح کرده بودند. کریم در مدت چند روزی که از عملیات رمضان گذشته بود نمره

قبولی را از فرماندهان گرفته بود، ترسی در چشمانش دیده نمی شد اما شرکت در چندین مرحله از عملیات تن او را خسته کرده بود. برای لحظاتی در موضع آرپی جی هفت به خواب رفت و خواب کوتاه مدت او را صدها کیلومتر دورتر به سرزمین مادری خود برد، لذت این لحظه برای او وصف ناپذیر بود. پدر و مادر کریم و اهالی روستای کوشک قاضی در شب احیا، شب ۲۳ ماه مبارک رمضان، دست به دعا برداشته و قرآن به سر گرفته بودند. شبی که تقدیر همه انسانها رقم می‌خورد. اما با یک تفاوت که مادر کریم از خداوند متعال علاوه بر رستگاری، سلامتی فرزندانش را در جبهه های جنگی جنوب طلب می نمود. خدایا: تو را قسم میدهم به دل شکسته زهرا^(س) مرا از دیدار فرزندانم محروم نفرما! من در همین شب قول می دهم اگر تا چند روز دیگر خبر سلامتی فرزندانم را بشنوم تمام دارایی ام که همین دو عدد النگوی طلا هست را نذر امام حسین^(ع) کنم! خدایا...خدایا... صدای برادر جلیل اسلامی بر سر کریم که فریاد می زد کریم! چه کار میکنی، تانک دشمن در تیررس موضع شماست معطل چی هستی، آتش کن آتش، کریم بیدار شده بود. انگار آن چند ثانیه خواب، خیلی چیزها را برایش ثابت کرده بود. جنگ، سرزمین مادری و خانواده و بخصوص مادر، انگار او به دنیا آمده بود که برای حفاظت از داشته های خود از دوره نوجوانی بجنگد تا برای مردم کشورش مفید باشد. با شلیک گلوله آر پی جی توسط کریم، انگار نبرد برای دقایقی

متوقف شده بود. بسیجی موتورسوار از عقب جبهه به مواضع گردان ۹۳۶ نزدیک می شد. همه نگاه ها به راکب موتور سوار بود. همه می خواستند ببینند او حامل چه خبری می تواند باشد. صدای موتور سوار پیام رسان بلند شد: کریم ریسی کیه! کریم متواضعانه به موتور سوار نزدیک شد من هستم، داداشت عبدالصمد پیغام داده با من بیا به اردوگاه تیپ، پدرت آنجا منتظره! نگران اینجا نباش برادر جلیل اسلامی هم باخبره، کریم یک لحظه خندید و پشت موتور سوار پیام رسان برای مدتی کوتاه از جبهه دور شد. با انجام مراحل بعدی عملیات رمضان، رزمندگان گردان ۹۳۶ ضمن حفظ دژ مرزی، ضربات جبران ناپذیری به بعثیون وارد کردند.

دومین اعزام به جبهه جنوب و آشنایی با علیرضا کیهان پور

روزهای نسبتاً گرم تابستان در شهرستان فسا، برای کریم به کندی می- گذشت، ایام امتحانات شهریور ۱۳۶۱ بود. کریم و تعدادی از دانش آموزان که به علت حضور در جبهه نتوانسته بودند در امتحانات خرداد ماه شرکت کنند، بایستی به سرعت برای شرکت در امتحانات شهریور آماده می شدند. او در حالی که امتحانات اصلی شجاعت و مردانگی را در جبهه جنوب با موفقیت به پایان رسانیده بود، خودش را آماده می کرد در امتحانات دروس دبیرستان نیز شرکت کند. کریم و دوستان همزمش از جمله، محمد الهی در سالن امتحانات حضور داشتند که به یکباره صدای بلندگو از خودروی تبلیغات بسیج در شهرستان فسا شنیده شد. صدای بلندگو آنقدر واضح بود

که برای لحظاتی کریم از پاسخ به سوالات برگه امتحانی دست کشید. «جوانان سلحشور و مبارز! امروز جبهه های حق علیه باطل بیش از هر زمانی دیگر به وجود و حضور شما نیازمند می باشد، بشتایید که از شرکت در این آزمون الهی جا نمانید و امتحانات، مانع تکلیف شما نشود». این پیام با صدای بلند، چندین بار در فضای دبیرستان طنین انداز شد. کریم و تعدادی از داوطلبان اعزام به جبهه مصمم بودند و قرار شد بعد از آخرین امتحان قبل از شروع فصل پاییز مجدداً به تیپ ۳۳ المهدی (عج) در خوزستان بیوندند. کریم به نقطه ای رسیده بود که احساس می کرد به خودش تعلق ندارد. آن روز قبل از اعزام به جبهه جنوب در روستای کوشک قاضی در کنار پدرش ایستاده بود و شاهد تقسیم گوشت نذری یک گوسفند در بین اهالی روستا بود. پدر و مادر کریم خیلی خوشحال بودند از اینکه هم نذرشان را آدا کرده اند و هم فرزندان شان از جبهه به سلامت بازگشته اند، اما نگاه های عمیق کریم به پدرش گویای خیلی حرف های ناگفته بود. کریم که غالباً کم حرف به نظر می رسید آن روز با چشمانش خیلی حرف ها را با پدر بازگو می کرد. اینکه پدرجان، بعد از این گوسفند های زیادی خواهی کشت و نذر سلامتی فرزندان تو خواهی کرد و حالا که به اردوگاه تیپ ۳۳ المهدی (عج) نزدیک می شد، بطور مداوم خاطرات خود را به یاد آورده و مرور می کرد.

کریم و همرزمانش، در گردان رزمی ۹۶۰ سازماندهی شده و مجدداً در اردوگاه تیپ، آموزش های تکمیلی نظامی برای آنها آغاز شد. کریم عقیده راسخ داشت که یک رزمنده باید توانایی این را داشته باشد که در مواقع اضطراری در صحنه نبرد از تمامی سلاحها بتواند استفاده کند. لذا به گفته همرزمانش او همیشه در یادگیری آموزش های نظامی پیشتاز بود و استعداد عجیبی داشت. کریم ضمن درس گرفتن از اولین فرمانده شهیدش «حمیدعارف» و تجدید بیعت با یاد و خاطرات او در جبهه های جنوب، در پاسداری از مرزهای میهن اسلامی لحظه ای کوتاهی نکرد. در اردوگاه تیپ ۳۳ المهدی^(عج) شخصیتی خاص و عجیب حضور داشت که توجه همه را به خود جلب می کرد، آن شخص برادر علیرضا کیهانپور بود. کریم، محمد الهی و تعداد دیگری از رزمندگان هم به شخصیت معنوی و نظامی گری او علاقه مند شده بودند.

کیهان پور فردی بود که به علت نبوغ نظامی و جسارت مثال زدنی اش، به دستور فرمانده تیپ ۳۳ المهدی^(عج) «حاج اسدی» در خطوط مقدم به تنهایی عمل می کرد و جزو سازماندهی هیچ یگانی نبود، او مزاحمت هایی برای نیروهای دشمن ایجاد می کرد که در روند موفقیت نیروها مثر به

ثمر بود. کیهان پور یک خودروی جیپ، یک چادر کوچک شش نفره، و یک تفنگ قناسه^۱ ویژه تک تیراندازان در اختیار داشت. روزها سپری می شدند و دوستی و صمیمیت کریم و کیهانپور عمیق تر و عاطفی تر می گردید. کیهانپور یک روز بچه های رزمنده اعزامی از شهرستان فسا را در چادر خود جمع کرد و برایشان گفت که با توجه به اینکه ماموریت گردانهای بسیجی ۳ ماهه است قصد دارد نیروهایی را که تمایل دارند تا پایان جنگ در جبهه ها حضور داشته باشند و برای اجرای ماموریت های خاص آموزش ببینند شناسایی کرده و سازماندهی نماید. کریم از اولین نیروهایی بود که برای این برنامه داوطلب شد و نام نویسی کرد.

در اردوگاه تیپ ۳۳ المهدی (عج)

رزمندگان در حال آموزش و حفظ آمادگی رزمی بودند، جمشید ثمردار نقل می کند با تعدادی از نیروهای اعزامی در اردوگاه مستقر بودیم، یک روز صبح به چادر علی رضا کیهانپور مراجعه کردم و گفتم: بچه هایی که تمایل دارند عکس یادگاری بگیرند به بیرون چادر بیایند.

۱ - قناسه (قناسه) یک تفنگ نیمه خودکار تک تیرانداز دوربین دار ساخت شوروی سابق است. این تفنگ بیشتر به سلاح تک تیرانداز معروف است و حتی در بین کشورهای عربی به نام قناسه (برگرفته از کلمه عربی قنص به معنی تک تیرانداز) شناخته می شود.

در کنار کیهانپور، یک جوان خوش سیما و حدوداً ۱۷ ساله (کریم) رو به من کرد و گفت از ما هم عکس می گیرید؟ من استقبال کردم و اولین عکس از آنها حین خوردن صبحانه گرفتم، با این کار، باب دوستی من و کریم باز شد. چند روزی گذشت و صمیمیت ما دو نفر بیشتر و عمیق تر گردید. هر روز بعد از اذان صبح در چادر جمع می شدیم و با تعداد دیگری از رزمنده ها زیارت عاشورا می خواندیم. در وقت استراحت با کریم در مورد عملیات رمضان صحبت می کردیم، او در مورد تانک های مدرن تی ۷۲ عراقی می گفت و اینکه چگونه در مقابل گلوله های آرپی جی مقاوم هستند.

پاسگاه زید و از بین بردن تک تیرانداز دشمن

اوایل پاییز ۱۳۶۱ به گردان ۹۶۰ تیپ ۳۳ المهدی^(عج) ماموریت خط پدافندی پاسگاه زید عراق در منطقه کوشک واگذار می شود. در این گردان جمعی از بچه های شهرستان فسا حضور داشتند. کریم به عنوان نیروی زبده و کیهانپور به عنوان نیروی آزاد و تک تیرانداز با آن قناصه ای که داشت در خط مقدم به کار گرفته شده بودند. حاج حیدر یوسف پور نقل می کند: در گردان ۹۶۰ مسئولیت دسته داشتم و شاهد شجاعت و خطر پذیر بودن کریم بودم. او علی رغم اینکه نیروی گردان محسوب می شد، ولی دائم با علیرضا کیهانپور بود، هر دو بیشتر مواقع جلوتر از خط مقدم به سر می بردند و برای تک تیراندازان و سنگرهای کمین عراقی ها مزاحمت

ایجاد می کردند. در خط پدافندی دشمن، یک تک تیرانداز حرفه ای بود که بعضا آرامش خط مقدم را به هم می ریخت و در منطقه ای موسوم به «سه راه مرگ» تلفات به رزمندگان تحمیل می کرد. کریم که در جبهه جنوب به تازگی پوست انداخته بود این برتری دشمن را بر نمی تافت، از کیهان پور دوست صمیمی اش طلب کمک کرد و او را مستقیما خطاب قرار داد، تا تو علیرضا، با این همه مهارت اینجا باشی تک تیرانداز دشمن هر روز به بچه ها تلفات تحمیل کند، کیهان پور خنده ای سرداد در واکنش به صحبت های کریم، تو فکر می کنی ما با یک نیروی عادی طرف هستیم، من الان چند روزه دنبالش هستم، اما او هر ساعت از یک موضع تیراندازی می کند، از میان نیزارها، از میان تانک های سوخته، از پشت خاکریزهایی که موضع مشخصی ندارد، کریم نگذاشت علیرضا ادامه بدهد و صحبتش را قطع کرد، پس باید چه کار کنیم! همین طور بگذاریم هر روز تلفات را به ما تحمیل کند. کیهانپور که همچنان لبخند بر لبانش جاری بود گفت: باید تو و دوستت رضا (بی زوال) که در چند قدمی آنها شاهد صحبت بود مرا کمک کنید تا شانس موفقیت ما بیشتر شود. بی زوال خیلی تمایل نداشت اما با اصرار کریم راضی شد. هر سه هم قسم شدند که موضوع تک تیرانداز حرفه ای دشمن را حل کنند.

آنها با قرار دادن کلاه آهنی بر روی تکه چوب های ثابت، در نقاط مختلف خط پدافندی توجه تک تیرانداز دشمن را به خود جلب کرده و به

تناوب به سمت نیزارها و تانکهای سوخته آتش می گشودند. بدون اینکه موضع واقعی خود را آشکار سازند. این روند تله ادامه داشت تا اینکه تک تیرانداز دشمن خود را نشان داد. علیرضا با تفنگ قناصه تک تیرانداز دشمن را هدف قرار داد و در ادامه هر دو روی خاکریز رفتند و شادی کنان فریاد زدند زدیمش، موفق شدیم! اما کریم برای این که اثری از آثار تک تیرانداز برجای نمانده باشد موضع تیرانداز حرفه ای دشمن را با آرمیجی هدف قرار داد. در نهایت هر سه «کریم، کیهانپور و بی زوال» شاهد پیروزی را در آغوش گرفتند.

عملیات محرم

عملیات محرم در تاریخ ۱۰ آبان ۱۳۶۱ ساعت ۲۲:۱۰ با رمز مبارک یا زینب(س) در منطقه شریانی، زبیدات و جنوب شرقی دهلران با هدف آزاد سازی جبال حمیرین در جنوب دهلران آغاز شد اما طغیان شدید رودخانه دویرج مانع پیشروی رزمندگان گردید. بعد از فروکش کردن طغیان رودخانه دستور ادامه عملیات صادر شد، رزمندگان از دو جناح راست و چپ به تپه ۱۷۵ واقع در منطقه شریانی حمله کردند و آن را به تصرف

خود در آوردند.^۱ در این عملیات تیپ ۳۳ المهدی (عج) تحت امر قرارگاه فجر حضور داشت.^۲

روایتی دیگر از عملیات محرم

در آبان ۱۳۶۱ ماموریت گردان ۹۶۰ در خط پدافندی پاسگاه زید در منطقه کوشک به پایان رسید و نیروها تسویه حساب کردند. کریم و تعدادی از رزمندگان که به علیرضا کیهانپور اعلام آمادگی و ثبت نام کرده بودند با راهنمایی ایشان به گردان ۹۷۲ ملحق شدند. در نزدیکی روستای ابوغریب اردوگاه زدند. ایام عملیات محرم بود و رزمندگان اسلام در شمال دهلران و منطقه شرهانی عملیاتی را آغاز کرده بودند. نیروهای اعزامی از لشکر ۱۴ امام حسین (ع) به فرماندهی حسین خرازی که در منطقه شرهانی وارد عمل شده بودند به علت طغیان رودخانه دویرج، شهدای زیادی تقدیم انقلاب کرده و مرحله اول عملیات به سختی در جریان بود. به دستور فرمانده تیپ ۳۳ المهدی، گردانهای ۹۷۲ به فرماندهی عبدالحسین سلیمان - زاده^۳ و ۹۷۹ به فرماندهی مرتضی جاویدی تحت کنترل عملیاتی سپاه

۱- ارتفاع ۱۷۵ بلندترین ارتفاع در جبال حمیرین، مشرف بر منطقه نیروی خودی بود.

۲- از ویژگیهای این منطقه عملیاتی وجود کانال بزرگی از چذابه تا شرهانی به عرض ۶ متر و ارتفاع ۴ متر بود که دشمن قبل از عملیات رمضان احداث کرده بود و تا زیر تپه ۱۷۵ امتداد داشت.

۳- عبدالحسین سلیمانزاده فرمانده گردان ۹۷۲ در عملیات والفجر یک به شهادت رسید.

اصفهان قرار گرفتند. رزمندگانی که از گردان های دیگر به گردان ۹۷۲ ملحق شده بودند خصوصا کریم، بسیار خوشحال بودند چون بالاخره سعادت شرکت در یک عملیات نصیب آنها شده بود. فرمانده گردان ۹۷۲ همه بچه ها را در اردوگاه جمع کرد و آنها را نسبت به عملیات در منطقه شریانی توجیه نمود. ماموریت گردان آنها کمک به تصرف ارتفاع ۱۷۵ بود که یک منطقه مهم به حساب می آمد و عراقی ها بواسطه تسلط بر آن دید و تیر وسیعی در دشت دهلران و منطقه عین خوش داشتند.

به همین علت شدیداً از آن به وسیله موانعی مثل میدان های مین و شلیک های آتشباری محافظت می کردند...

گردان ۹۷۲ نیز آماده عملیات بود، خورشید داشت غروب می کرد که برای آخرین بار تجهیزاتشان را بررسی و به سمت محور عملیات حرکت کردند. شب به منطقه رسیدند و به سمت محل درگیری رفتند. کریم همراه با تعدادی از نیروهای گردان جلوتر رفتند. عراقی ها با آتشبار و ادوات خود منطقه را زیر آتش گرفتند. صدای صفیر خمپاره در شیارها می پیچید. به دامنه تپه رسیدند و به میدان مین برخورد کردند. از روی معبری که بچه های تخریب با یک طناب سفید مشخص کرده بودند عبور کردند. گلوله های منور در رنگهای مختلف فضای منطقه را روشن کرده بود و دوشیکاها و تیربار های دشمن مرتب تیراندازی می کردند، سرخی گلوله های رسام دوشیکاها سقفی مرگبار روی کانال بالای تپه کشیده بود. آتش پر حجم دشمن، قدرت حرکت را از آنها سلب کرده بود. رزمندگان تلاش

زیادی کردند که ارتفاع را تصرف کنند ولی به علت مقاومت شدید عراقی ها و تسلط آنها بر منطقه درگیری و انبوه موانع و میادین مین توفیقی نداشتند. تعداد زیادی از آنها شهید و مفقودالاثرا شدند. فرمانده تیپ «حاج اسدی» تصمیم گرفت روز بعد نیروها را به اردوگاه برگرداند. اوضاع غریبی بود و بچه ها با چشمان اشکبار نوحه «ای از سفر برگشتگان کو شهیدان ما» را می خواندند.

ماموریت منطقه دهلران

اوایل دی ماه ۱۳۶۱ ماموریت سه ماهه گردان ۹۷۲ به اتمام رسید. کریم همراه با تعدادی از رزمندگانی که به علیرضا کیهانپور اعلام آمادگی کرده بودند به گردان ۹۸۸ ملحق شدند. این گردان به فرماندهی جلیل اسلامی و دیگر مسئولین «رضا بدیهی، علیرضا کیهانپور، و...» به منطقه دهلران مامور شد و پس از مدتی که با آموزش های نظامی جدید سپری کردند برای اجرای عملیات در محور «چیلان» آماده می شدند. آموزشهای جدید همراه با تاکتیک ها و رزمایش های توأم با بکارگیری گلوله های جنگی بود. رزمندگان گردان ۹۸۸ از آمادگی رزمی کاملی برخوردار بودند. کریم به گفته همرزمانش از جمله، حاج حیدر یوسف پور، چون استعداد خوبی در فراگیری آموزش های نظامی داشت و دوره های آن را هم گذرانده بود به عنوان یک مربی کار آمد آموزش خمپاره ۶۰ و دوشیکا در گردان عهده دار بود. کریم در میادین تیر همیشه می درخشید و در تیر اندازی آرپی

جی ۷ مهارت داشت. در منطقه دهلران «محور چیلات» علیرغم شناسایی محوره‌های وصولی به دشمن و آمادگی خوب نیروها یک روز قبل از شروع عملیات، عراقی‌ها با آتش توپخانه، محل استقرار آنها را گلوله باران کرده و تعدادی از رزمندگان شهید و زخمی شدند. مسئولین که متوجه آگاهی بعثیون از حضور نیروها شده بودند و اینکه احتمالاً عملیات لو رفته است دستور دادند منطقه را سریعاً تخلیه کنند. هوا بارانی بود و نیروها شبانه و در زیر باران شدید چادرها را جمع کرده و به دهلران برگشتند.

پس از مدتی ماموریت گردان ۹۸۸ به اتمام رسید. یک روز مسئولین گردان نیروها را جمع کرده و طرح علیرضا کیهانپور مبنی بر تشکیل گردان ثابت رزمی^۱ را علنی کردند. به نیروهایی که توسط کیهانپور شناسایی شده بودند اعلان کردند در صورتیکه مایلند ادامه ماموریت بدهند تسویه حساب نکرده و بمانند.^۲

۱- ایده تشکیل گردان ثابت رزمی توسط شهید حسین اسلامی مطرح و بوسیله شهیدان جلیل اسلامی، رضا بدیهی و علیرضا کیهانپور اجرا شد. (حاج حیدر یوسف پور)

۲- پیشنهاد تشکیل گردان ثابت رزمی را که دادند با جلیل اسلامی که فرمانده گردان بود و بنده که معاون ایشان بودم قبول کردیم، و با برادر علی رضا کیهانپور و اسکندر رضایی خدمت فرمانده محترم تیپ رسیدیم. پس از گفتن جریان به برادر اسدی، ایشان قبول کرده و قول هر گونه همکاری دادند. سپس با برادرانی که می‌خواستند در جبهه بمانند صحبت کردیم و عده‌ای قبول کردند. در این زمان تعداد برادران گردان ۲۲ الی ۳۰ نفر بودند و در آن زمان استعداد نیرو بسیار کم بود و فرمانده تیپ تصمیم گرفته بود که برادران را آزمایش کند و ماموریتی به آنها داده شد که در دهلران بود که باید بروند چند اسیر از عراقی‌ها بگیرند و بیاورند و خوشبختانه در این ماموریت موفق شدند و فقط دو نفر از برادران خودمان مجروح شدند. پس

برادر جمشید ثمردار از رزمندگان گردان فجر نقل می‌کند: در منطقه دهلران همراه با کریم، ابوالفضل صادقی، قاسم چوپان و جمعی دیگر از نیروهایی که به کیهانپور اعلام آمادگی کرده بودند حضور داشتم، رضا بدیهی که شور و شوق داوطلبین را مشاهده نمود عنوان کرد: برادران، شما زیارت عاشورا را بارها خوانده اید، یک جمله هست در زیارت عاشورا بنام «مقام محمود» چه کسی می‌داند معنای آن چیست؟ سپس خودش ادامه داد مقام محمود، سَرّی است در زیارت عاشورا! مقامی هست که شهیدان

از این فرمانده تیپ روی گردان حساب کرده و اعلام نمودند تبلیغات خود را گسترده کنید و قرار شد برادرانی که از گردانهای دیگر تسویه حساب می‌کنند چنانچه مایلند، جذب گردان شوند و در این رابطه برادرمان کیهانپور می‌گفت هر کس بخواهد داخل گردان بیاید باید یک برگ قرآن را امضا کند. در این زمان مسئولین گردان عبارت بودند از برادر کیهانپور، اسکندر رضایی، جلیل اسلامی، رضا بدیهی، جهاد سروستانی، ابولقاسم چوپان که کادر گردان بودند. در این زمان مسئولین اجازه جذب نیرو از تیپ‌ها یا لشکرهای دیگر را دادند. در این رابطه برادران ما زیاد زحمت کشیدند و اکثر مناطق جنگی را زیر پا گذاشتند و جذب نیرو نمودند. و با معرفی نامه تیپ به شهرستانهای فارس اعزام شده و سعی در جذب نیروهایی بود که در اکثر عملیاتها شرکت نموده و حماسه آفرین بودند و بحمد الله در همه این موارد موفق شدیم. وقتی که ما را از دهلران به دشت عباس آوردند عملیات گسترده ای در شمال فکه انجام شد به نام حمله مقدماتی والفجر، و به همین سبب این گردان والفجر نام گرفت. در دشت عباس استعداد نیروها دو گروهان بود. با توجه به زیاد شدن نیروها مسئولین تصمیم به برقراری کلاسهای عقیدتی گرفتند، در همین زمان برادر روحانی حجه السلام شیخ ولی بنائی از قم به جبهه آمده بودند و از وجودشان در ایجاد کلاسهای عقیدتی استفاده شد. «مصاحبه شهید محمد رضا بدیهی با تبلیغات و انتشارات سپاه استهبانات»

موقع شهادت آنرا درک می کنند، دعا کنید که ما هم لیاقت داشته باشیم آن را درک کنیم.

نیروهای باقیمانده از گردان های ۹۸۸ و ۹۷۹ (هسته اولیه گردان ثابت رزمی) به همراه دیگر یگانهای تیپ ۳۳ المهدی^(عج) به دشت عباس برگشتند. نیروهایی که از گردان ۹۸۸ مانده بودند و کریم هم جزو آنها بود به خودشان باقی مانده ۹۸۸ پیروز می گفتند. یک روز که مسئولین تیپ و گردان جلسه داشتند و اتفاقاً مصادف با عملیات والفجر مقدماتی بود، پیشنهاد شد اسمی برای نیروهای ثابت مشخص کنند. حاج آقا بذرکار استخاره کرد و نام والفجر^۱ انتخاب شد^۲.

مهمترین کار گردان شروع شد و برنامه جذب نیروها آغاز گردید. کریم و تعدادی از بچه ها با نصب تابلوهای فراوان با موضوع «گردان ثابت والفجر نیرو می گیرد»^۳ در جاده ها به معرفی گردان و اهداف آن مشغول

۱ - اسم گردان، والفجر نامگذاری و بعد از عملیات والفجر ۲ به گردان فجر تغییر نام داد.
۲ - رزمندگان گردان مقدس فجر که بعد از عملیات رمضان، از خط کوشک حسینه و پاسگاه زید به ابتکار مسئولین، اندیشه شکل گرفتن واحد رزمی ثابت در دفاع مقدس را آغاز کردند، مدتی بعد در تنگه ابوغریب «اردوگاه شهید دستغیب» آن را پی گرفتند و در ۱۵ بهمن ماه ۱۳۶۱ به آن رسمیت دادند.

۳ - یکی از برادران استهبان به نام جواد خیرات که خیلی خوش خط بود به عنوان مسئول تبلیغات گردان انتخاب کردیم. در همان دشت عباس تبلیغات ما بسیار گسترده بود به حدی که از تیپ و لشکر گسترش پیدا کرد که مسئولان تبلیغات تیپ اعتراض کرده بودند، ولی برادر اسدی گفتند هیچ اشکالی ندارد و پشتیبانی کرده بودند از ما. از طرف تبلیغات گردان یک قسمت برنامه ها به این قرار بود که برادران مسابقه قرائت قرآن، مسابقه حمد و سوره، مسابقه

شدند. با تصمیم علیرضا کیهانپور، کریم با وجود اینکه نیروی دسته بود در چادر فرماندهی گردان قرار گرفت، البته این تصمیم برای آن بود که کیهانپور علاقه بسیاری به خصوصیات و اخلاقیات کریم داشت و شجاعت و مهارت نظامی کریم هم مزید بر علت بود.

به علت استقبال رزمندگان «فسا، استهبان، کازرون، زرقان، جهرم و...» برای ملحق شدن به گردان فجر، مسئولین تصمیم گرفتند. شرط ورود به گردان ابتدا تخصص، مهارت نظامی و تجربه جنگی باشد. به نقل از هادی مشغول، کریم در جلسه ای که در حضور مسئولین گردان در چادر علیرضا کیهانپور برگزار شده بود گفت: مهمترین شرط، علاوه بر مهارت نظامی

دو، مسابقه رساله و احکام و یکسری مسابقات دیگر، به همین ترتیب سطح معنویات و فکری بچه ها در گردان گسترش پیدا میکرد و این باعث شد که تیپ بیشتر از آن حد که در دهلران روی آن حساب میکردند، حساب کنند. برادرانی بودند، که پولی که به عنوان عیدی بهشون داده بودند به تبلیغات داده و گفته بودند برای گردان استفاده کنید. یعنی اینقدر این بچه ها ایثار داشتند. یکسری برنامه های دیگر برای بچه ها بود از جمله دعا خواندن، نماز شب خواندن، و نمازهای مستحبی و کارهای دیگر که سطح فکری معنوی آنها را بالا می برد. در اردوگاه که نماز جماعت بر پا می شد اگر فرضاً ۲۰۰ نفر می آمدند، ۱۵۰ نفر از برادران گردان فجر بودند. وقتی اینها را تماشا میکردی (آخر نماز) هرکدام به یک نحو داشتند با خدا راز و نیاز میکردند. یکی سجده بود، یکی نماز دوباره میخواند، یکی دعا، یک نفر قرآن می خواند. ایثار و ایمانی که این برادران داشتند در هیچ گردانی دیده نمی شد. وقتی نگاه می کردی به صورت این برادران، واقعا نور از صورتشان می تابید. انگار که مهتاب جذب شده بود توی صورت اینها. یک سری از برنامه های جالب دیگر داشتیم در منطقه جنوب و آن اینکه در هفته، از واحدهای تیپ دعوت میکردیم و داخل اردوگاه با برادرها سفره وحدت می انداختیم، فرضاً در هفته یک شب یا دوشب این کار را می کردیم. (مصاحبه شهید محمد رضا بدیهی با تبلیغات و انتشارات سپاه استهبان)

باید شجاعت باشد و در این مورد پافشاری زیادی داشت. به گفته هادی، خودِ کریم در عمل، بهترین نیرو از نظر شجاعت برای گردان فجر بود. او به مانند کسی بود که از مرگ هیچ گاه نمی ترسید، و کسی که از مرگ نترسد، معلوم است که باید چگونه نیرویی باشد، بودن با کریم در هر دسته یا گروهان باعث قوت قلب همه نیروها می شد.

ماموریت حفر کانال در شرهانی (شهرک ۶۰)

از طرف فرماندهی تیپ ۳۳ المهدی^(عج) اولین مأموریت برای گردان فجر مشخص گردید. قرار شد گردان برای حفر کانال به منطقه شرهانی اعزام شود. چون به تعداد کمی نیرو نیاز داشتند و داوطلب برای این ماموریت زیاد بود با قرعه کشی، نیروها مشخص گردیدند. اسم کریم ابتدا در قرعه کشی بیرون نیامد. ولی با سماجت فراوان جزو افراد قرار گرفت و به ماموریت رفتند. خط پدافندی شرهانی بسیار حساس و مهم بود. فاصله نیروهای خودی با دشمن آن قدر نزدیک بود که با سلاحهای سبک به هم تیراندازی می کردند.

شهرک ۶۰ در منطقه شرهانی دو مفهوم را برای رزمندگان به همراه داشت. اولاً این که فاصله نیروهای درگیر در بعضی مناطق به ۶۰ متر می رسید. دوم که مهمتر از مفهوم اول بود، استفاده موثر و مخرب خمپاره انداز ۶۰ میلی متری برای از بین بردن نیروها در دستور کار هر دو طرف

درگیر «خودی و دشمن» بود^۱. تدبیر مسئولین گردان این بود که برای کم کردن تلفات نیروهای خودی، باید شبکه ای از کانال ها بعد از ورودی شهرک به سنگرهای اجتماعی و کمین احداث شود.

ولی این کار بسیار مشکل به نظر می رسید، چون امکان آوردن وسایل مهندسی برای حفر کانال میسر نبود و هم اینکه عراقیها به شدت روی

۱ - از طرف تیپ به ما خبر دادند که دو دسته از نیروهایتان جهت ماموریت سنگین و خطرناکی لازم داریم، ما با برادران صحبت کردیم کسانی که مایل هستند بیایند که خوشبختانه همه آمدند، ولی ما دو دسته بیشتر لازم نداشتیم. ما را بردند در شمال پاسگاه شرهانی، آنجا به شهرک ۶۰ معروف بود، چون خمپاره ۶۰ زیاد می آمد و قرار بر حفر کانال در آن منطقه بود. زیرا فاصله با عراقی ها کم بود و نیروهای ما را با سیمینوف می زدند. برادران، ظرف ۴۸ ساعت یک کیلومتر کانال پیچ و خم دار، در آن هوای گرم و طاقت فرسا و زمین های سخت حفر نمودند و دسته های آنها آغشته از تاول بود. چندین بار خواستیم آنها را عوض کنیم و نیروهای دیگری جایگزین کنیم، به هیچ وجه خودشان قبول نمی کردند. تا اینکه یک روز برادر اسدی فرمانده تیپ در همان محل آمد، برادران اعتراض کردند که چرا خط تحویل ما نمی دهید. ایشان قول تحویل همین شهرک را داد، و پس از تحویل، ما برادران را در همان جا مستقر کردیم. در این محل فاصله ما با عراقی ها ۵۰ الی ۶۰ متر بود و ماموریت خطرناکی به ما واگذار می شد و اجازه عملیات چریکی و نفوذ در خاکریز دشمن و از بین بردن نیروها و یا اسارت را دادند. و این عملیات در بسیاری موارد موفقیت آمیز بود و نیروهای مستقر در شهرک ۴۵ الی ۵۰ نفر بودند و پس از ده روز استقرار و خسته شدن آنها، قرار بر تعویض آنها شد. ولی گفتند ما عقب نمی رویم و همین جا خواهیم ماند. در همین شهرک، فرمانده گروهان برادر جهاد سروستانی یک چشمش را از دست داد و برادر شهید ابوالقاسم چوپان، مسئولیت گروهان را به عهده گرفت. وضعیت تدارکات در شهرک مشکل بود. حدود ۵۰۰ الی ۶۰۰ متر برادران، مهمات، غذا یا آب و پوشاک را کول گرفته و از طریق کانال ها به شهرک می آوردند.

(مصاحبه شهید محمد رضا بدیعی با تبلیغات بنیاد شهید استهبان)

منطقه دید داشتند. تنها وسایل ساده «بیل و کلنگ» در دسترس بود. تیم های دو نفره برای حفر کانال تشکیل شد. بعد از تاریکی هوا کریم با هم‌زمش «جمشید ثمردار» بعد از ورود به معبر اصلی شهرک حفر کانال را شروع کردند. به صورت درازکش به نوبت، یکی با کلنگ زمین را حفر می کرد و دیگری با بیل، خاک آن را بر می داشت. سختی کار چند ساعت بعد مشخص گردید. چون زمین منطقه بیش از حد انتظار سفت و سخت بود ولی آنها مصمم بودند به هر زحمتی هست این مأموریت را به پایان برسانند.

حاج یوسف ریسی «پسر عموی کریم» نقل می کند: یک شب با کریم در حال حفر کانال بودیم که خمپاره ۶۰ میلی متری دشمن به نزدیک ما دو نفر فرود آمد ولی خوشبختانه عمل نکرد. کریم بیش از بقیه نیروها فعالیت و پشتکار داشت، اگر ما دستان تاول زده بود، ولی او دستش خون آلود بود. حاج حیدر یوسف پور نقل می کند: من با مرتضی جاویدی در گردان ۹۰۴۱ بودم، یک دسته از گردان ما جهت کمک به حفر کانال، به گردان فجر مأمور شده بود. در منطقه شرفانی شاهد تلاش شبانه روزی کریم برای حفر کانال بودم، او به خاطر مهارتی که در تیراندازی با خمپاره انداز ۶۰ میلی متری داشت در آن منطقه به عنوان مسئول خمپاره انداز ۶۰ نیز انجام وظیفه می کرد.

چند روزی که از حفر کانال گذشته بود به بچه ها اطلاع دادند فرمانده تیپ ۳۳ المهدی^(عج) (حاج اسدی) برای سرکشی به خط می آیند. کریم و

دیگر رزمندگان بی توجه به آمدن فرمانده تیپ تند تند زمین سفت را می‌کنند. داشتند عرق صورت را با چفیه دور گردن خشک می‌کردند که حاج اسدی را بالای سر خود دیدند. خداقوت! جلیل اسلامی فرمانده گردان فجر، علی رضا کیهان پور و دیگر مسئولین گردان هم بودند. کریم و چند نفر از بچه‌ها دست از کار کشیدند و صاف ایستادند و گفتند ممنون حاجی! حاجی اسدی با چند نفر از بچه‌ها دست داد وقتی متوجه تاول‌ها و پینه‌های دستشان شد، به اسلامی گفت: اینها را بفرست مرخصی‌یه استراحت کنند.

جلیل اسلامی خندید و گفت: حاجی اسدی اگر بخواهم، باید همه را بفرستم مرخصی، در گردان همه خسته هستند و دستاشون تاول زده! حاج اسدی فکری کرد و دست اسلامی را گرفت و باز کرد. وقتی به تاولها و پینه دست او نگاه کرد، اشک از چشمانش جاری شد. با همت و تلاش رزمندگان گردان فجر طی چند هفته شبانه روز، شبکه‌ای از کانالها بین سنگرهای اجتماعی، انفرادی و کمین احداث شد و تقریباً خط پدافندی شرفانی امن گردید. البته این مهم به سادگی انجام نشد. تاولهای زیاد کف دست آنها گویای سختی کار بود.

عملیات والفجر ۱

این عملیات در تاریخ ۲۱ فروردین ۱۳۶۲ ساعت ۲۲:۳۰ با رمز یا الله، یا الله، یا الله در منطقه شمال غرب فکه، به وسعت ۱۵۰ کیلومتر مربع با هدف انهدام نیروهای دشمن و آزاد سازی بخشی از نوار مرزی آغاز شد.^۱ تیپ ۳۳ المهدی (عج) با پنج گردان مامور شد در منطقه شرهانی از دو محور برای تصرف تپه های مهم و کلیدی ۱۷۵ و ۱۷۸ اقدام کند. تیپ با انهدام نیروهای دشمن و تصرف این ارتفاعات به روند عملیات، سرعت بخشید اما به دلایل مختلف از جمله آگاهی دشمن از حرکت نیروهای خودی، آتش بی امان دشمن و... مجبور به عقب نشینی شدند.^۲ البته سایر یگانهای عملیاتی، ماموریت خود را انجام دادند و به بخش های دیگر اهداف عملیاتی دست یافتند. تیپ ۳۳ المهدی (عج) قبل از عملیات به منظور ارتقای روحیه رزمندگان، از مراجع تقلید و آیات عظام جوادی آملی، شب زنده دار جهرمی، کریمی جهرمی و مشکینی برای برگزاری سمیناری با عنوان «تهذیب» به مقر یگان در منطقه ابوغریب دعوت کرده بود.^۳

۱ - از جمله شهیدان این عملیات، علیرضا کیهانپور (فرمانده ستادی گردان فجر)، سید محمد رضا اشرف زاده (معاون گردان ۹۰۴۱)، حسنعلی رحمانیان (فرمانده گردان ۹۰۳۶) هستند.

۲ - مسئول محورهای عملیاتی، علی اکبر رحمانیان، علی شیرزادی، حسین اسلامی، کرامت الله رفیعی

۳ - کتاب دولشکر فجر و ۳۳ المهدی. نویسنده اکبر صحرایی

شرکت در عملیات والفجر ۱

کریم و دیگر رزمندگان گردان فجر در اردوگاه شهید دستغیب مشغول آموزش و بالا بردن توان رزمی بودند. با ملحق شدن دیگر نیروها سازماندهی جدید به وجود آمده بود، آنها آماده می شدند که مجدداً در منطقه شریانی^۱ مستقر و برای عملیات جدید مهیا شوند. این اولین مأموریت آفندی آنها با سازماندهی جدید بود، همه سر از پا نمی شناختند، آنها برای حفر کانال در شریانی، تلاش و فداکاری بسیاری از خود نشان داده بودند. منطقه شریانی، از موقعیت سوق الجیشی فراوانی برخوردار بود، در واقع نقطه حساسی که نیروهای دفاعی جبهه جنوب را با جبهه غرب جدا می کرد. دشمن با تسلط بر ارتفاع ۱۷۵ دید و تیر وسیعی بر منطقه داشت و همین حساسیت باعث شده بود زمین منطقه عملیات را با انواع میادین مین و موانع سد کننده متعدد و آتشبار مجهز کند، با این وجود

۱ - منطقه ای است در شمال فکه که در میان تپه ماهورهای شنی و کانالهای طبیعی و مصنوعی قرار گرفته. این منطقه در ۶۵ کیلومتری جنوب شرقی دهلران بر روی ارتفاعات حمزین قرار دارد و حد شمالی منطقه عمومی فکه محسوب میشود از این رو به آن شاخ فکه هم می گویند. فاصله شریانی تا جاده دهلران اندیمشک و پادگان عین خوش حدود بیست کیلومتر است که این ارتباط از طریق جاده شهید خرازی و پل دوبرج میسر می شود. وجود ارتفاعات ۱۷۸ و ۱۷۵ که میدان دید و تیر گسترده و عمیق به دشت دهلران و منطقه عین خوش در شرق و سرتاسر استان میسان عراق دارد بر اهمیت نظامی منطقه می افزاید. منطقه شریانی در یکی از محورهای وصولی مهم از عراق به شهرهای شمالی خوزستان (دزفول، اندیمشک، شوش) قرار گرفته است.

این منطقه برای کریم و تعدادی از رزمندگان که در عملیات محرم شرکت کرده بودند نا آشنا نبود.

علیرضا کیهان پور همراه با عناصری از اطلاعات تیپ ۳۳ المهدی (عج) هر شب از سنگرهای کمین نیروهای خودی عبور کرده و معبر وصولی به دشمن را می گشودند. ۲۰ فروردین ۱۳۶۲ گردان فجر در موقعیت حمله به دشمن بعثی قرار گرفته بود. یک روز قبل از شروع عملیات والفجر یک ساعت ۱۰ شب، کریم پشت مواضع کمین نیروی خودی با کیهان پور قرار ملاقات داشت. دوستی کریم و علیرضا فراتر از یک دوستی معمولی بود، آنها برادر، هم رزم، همسنگر و هم نفس بودند. آن شب بین کریم و علیرضا، صحبت های بسیاری رد و بدل شد که فراتر از یک وصیت بود کریم می گفت: خیلی مواظب خودت باش! این گردان به وجود تو نیازمنده، علیرضا هم گفت: نگران نباش کریم هر چی خدا بخواهد همان میشود. این آخرین صحبت های کریم و علیرضا قبل از شروع عملیات بود. انگار به کریم الهام شده بود که قرار است اتفاقی رخ دهد.... اما خدا حافظ ای بهترین دوست! به نقل از هادی مشغول: شبی که علیرضا برای شناسایی رفت و دیگر برنگشت من پشت بیسیم گردان بودم. علیرضا گفت هادی! این وسایل من پیش شما باشد. حتی کارت شناسایی اش را هم به من داد. انگار به او الهام شده بود که دیگر بر نمی گردد. علی رضا رفت، چیزی نگذشته بود از مسیری که رفته بود صدای انفجاری قوی بلند شد، علیرضا رفت تا برای همیشه انتظارش با بغضی سنگین با ما بماند.

شهید علیرضا کیهانپور در مدت کمی، با قدرت سازماندهی بالایی که داشت موفق به جذب نیروهای متخصص شد. همین افراد در ماههای بعد بار اصلی کارها را بر دوش کشیدند و از جان مایه گذاشتند و ناممکن‌ها را به ممکن تبدیل کردند. مردانی که نامشان در هیچ کتاب و دفتری ثبت نشده اما بازیگران اصلی گردان فجر بودند. به نقل از جمشید ثمردار، عصر روز ۲۱ فروردین در خط پدافندی همراه کریم بودم، او از اتفاقی که برای کیهانپور افتاده بود به شدت اندوهگین به نظر می‌رسید، یک چشمش خون و یک چشمش اشک بود. با دوربین منطقه را می‌پایید، شاید اثری از علیرضا پیدا کند. سرگرم دلداری به او بودم که یک خمپاره، نزدیک ما به زمین خورد. ترکش به سرم اصابت و موج انفجار چند متر من را به اطراف پرت کرد، چیز زیادی متوجه نشدم کریم را می‌دیدم که پروانه وار دور من می‌چرخید. قبل از آمدن امدادگر سرم را باند پیچی کرد و کمک کرد به عقب تخلیه شوم.

۲۱ فروردین ۱۳۶۲ ساعت ۲۲:۳۰ کریم و دیگر رزمندگان گردان فجر نزدیک معبری که بچه‌های تخریب باز کرده بودند، دراز کشیده بود. گلوله‌های توپ و خمپاره، کنار آنها زمین می‌خورد و ترکش و کلوخ آن به اطراف پخش می‌شد. «تا قبل از عملیات والفجرا همواره برای درهم کوبیدن خط دشمن از تاریکی شب و ساعات استراحت نیروهای بعضی برای غافلگیری بهره گرفته می‌شد اما در این عملیات روش هجوم در

پوشش آتش تهیه برای درهم کوبیدن دشمن برگزیده شد. این روش «آتش به جای خون» نیز نامیده می‌شد. کریم و دیگر رزمندگان، منتظر دستور حمله بودند. رمز عملیات از بیسیم گردان اعلان شد، یا الله، یا الله، یا الله، به پیش، گردان فجر به فرماندهی جلیل اسلامی خط شکن بودند. اسلامی دستور حمله داد، کریم و بقیه بچه ها از زمین بلند شدند، بند سفید معبر را پیدا کردند و داخل معبر شدند. هنگام عبور از میدان مین هم مراقب دشمن بودند و هم اینکه شاید بتوانند اثری از شهید کیهانپور پیدا کنند. همه پشت سر جلیل اسلامی و رضا بدیهی به سمت دامنۀ تپه ۱۷۵ حرکت کردند.

عراقی ها از بالای تپه مقاومت می کردند و با انواع سلاحها بچه ها را هدف قرار می دادند. مدت کمی از شروع عملیات نگذشته بود که جلیل اسلامی رضا بدیهی و مسلم رستم زاده زخمی شدند. به دستور حاج اسدی، مرتضی جاویدی که فرماندهی گردان ۹۰۴۱ به عهده داشت همراه با حیدر یوسفپور، هدایت همزمان گردان فجر را به عهده گرفتند. کریم با تعدادی از آرپی جی زنهار، سنگرهای تیربار دشمن را منهدم کردند و راه پیشروی بچه ها آسانتر گردید. در تاریک روشنائی صبح بالاخره به بالای تپه های ۱۷۵ رسیدند. مرتضی جاویدی صدا زد: سنگرها را پاکسازی کنید، بچه ها داخل کانال های پیچ در پیچ بتونی تپه شدند و جنگ تن به تن با نیروهای دشمن شروع شد. صبح هوا که روشن شد، جاویدی و یوسفپور بچه هایی که سالم مانده بودند را مجدداً سازماندهی کردند،

جاویدی گفت به احتمال زیاد عراقی ها برای پس گرفتن تپه پاتک می-زنند، آماده باشید بیسیم زد و از فرمانده تیپ نیروی کمکی خواست. ساعت ده صبح عراقی ها از زمین و هوا برای پس گرفتن تپه پاتک زدند. یک گردان کماندویی با حمایت آتش هلی کوپتر و آتشبار سنگین حمله کردند. تعداد زیادی از رزمندگان در درگیری شدید با عراقی ها شهید و زخمی شدند. حاج اسدی اجازه عقب نشینی داد. بچه ها دو قسمت شدند. گروه اول روی دشمن آتش می ریختند تا گروه دوم بتوانند زخمی ها را به عقب بکشند. نیروها با چشمان اشکبار عقب نشینی کردند. به خاکریز خودی که رسیدند کریم و دیگر رزمندگانی که سالم مانده بودند به دنبال راهی می گشتند که جنازه بچه هایی که شهید شده اند را به عقب برگردانند و اثری هم از شهید کیهانپور پیدا کنند. گردان تلاشگر فجر به خط پدافندی شرفانی رسیده بود آنان رزمندگان سرافراز این سرزمین بودند و نبرد همچنان ادامه داشت.

درسوک فرمانده و بهترین دوست

عملیات والفجرا به پایان رسیده بود، همه در سوگ از دست دادن علیرضا کیهان پور غمگین بودند اما ناراحتی و غصه کریم فزاینده تر از یک غصه معمولی بود. او علیرغم اینکه رزمنده ای با جسارت و شهامت می بود اما فقدان و شهادت هم رزم و برادر بزرگتر خود علیرضا را باور نداشت. جای خالی او را در چادر فرماندهی تحمل نمی کرد. چندین بار به مرتضی

جاویدی که به تازگی مسئولیت گردان فجر را به عهده گرفته بود مراجعه کرد و داوطلب شد که به منطقه شریانی برود و اثری از علیرضا پیدا کند. حاج محمد الهی، یکی از همزمان همیشه همراه کریم، نقل می کند: کریم به حدی ناراحت بود که یک مدت از بقیه بچه ها جدا شد و گوشه عزلت گرفت.

او به شدت افسرده شده بود، کسی لبخند کریم را نمی دید و حاضر نبود حتی یک عکس با بقیه دوستان بگیرد. یک هفته بعد...

اذان که می گویند از جا بلند می شود و فوری وضو می گیرد و وارد نماز خانه تیپ می شود. با حس و حال خوبی نماز می خواند. چند روزی بود که بعد از شهادت کیهانپور و چند تن از همزمانش خیلی منقلب شده و زیاد اشک ریخته بود. راست گفته اند که یاد و نام خدا، دل ها را آرام می کند. مشغول دعا در سجده بود که دستی موهایش را نوازش کرد. با حیرت برگشت! آه ..خدای من! برادرش عبدالصمد بود، چطور او این همه راه برای ملاقاتش آمده بود. در واقع در این شلوغی چطور او را پیدا کرده بود. هر دو برادر مشتاقانه همدیگر را در آغوش گرفتند. عبدالصمد به شدت اشک می ریخت و او را در آغوشش لمس می کرد. کریم رو به برادرش با خنده گفت : بس کن! مرد گنده که اشک نمی ریزد، بلند شو به چادر برویم حتما گرسنه هستی، اما عبدالصمد اجازه نداد و چسبیده به او نشست، انگار می خواست همان جور در حالت نشسته هم او را در

آغوش گیرد، دستان برادرش را گرفت، در چشمان زیبای او خیره شد و گفت: چی شده! چرا این قدر بی تابی می‌کنی، عبدالصمد با صدای لرزانی گفت: خدا را شکر! هنوز زنده‌ای، با اخم گفت: برای خودت شب و روز آرزوی شهادت می‌کنی اما به من که میرسی! عبد الصمد با لحن دلجویانه ای گفت: ببین مجتبی، با خنده رو به برادرش کرد و گفت: کریم هستم! عبدالصمد تعارف را کنار گذاشت و گفت: ببین! کریم آقا... شهید کیهانپور فقط برای تو عزیز نبوده، همه بچه‌های گردان در نبود او ناراحت هستند. هدف علیرضا تشکیل یک گردان رزمی ثابت بود. امیدش به تو و سایر بچه‌هایی بود که در کنارش بودند. بچه‌های گردان می‌گویند کریم در نبود علیرضا خیلی بی تاب می‌کند و در گوشه‌ای روزگار خود را به عزلت می‌گذرانند. برادرم صبور باش، جنگ که به اتمام نرسیده. انشا... در عملیات بعدی انتقام او را از بعثیون خواهی گرفت. شنیده‌ام در عملیات «الفجر ۱» زیاد به گلوله‌های توپ و خمپاره محل نمی‌گذاشتی و هنگام آتش دشمن، راست راست راه می‌رفتی! خواست حرف عبد الصمد را قطع کند. اما او ادامه داد ببین برادر! آهن مذاب و گلوله است. با بدن نحیف آدمی شوخی ندارد در ثانی تو! حرف عبد الصمد را قطع کرد و گفت قربان دل نگران شوم، خب عملیات هست، تو میگی چکار کنم، وایسم تیربارچی دشمن، بچه‌های گردان را درو کند، خب من آرپیجی زنم، وظیفه دارم سنگرهای تیربار را منهدم کنم، عبدالصمد با لحن مهربانی گفت خب برادر

آروم تر، با احتیاط تر.... کریم می دانست که برادرش به او گیر بدهد و کن ماجرا نخواهد بود. پیشانی او را بوسید و گفت چشم برادر مهربانم، هر چی تو بگی، حالا پاشو به چادر برویم و یه لقمه نون بخوریم. می دونم گرسنه ای، عبدالصمد دوباره او را محکم در آغوش گرفت و گفت: باید بروم، با یه بدبختی چند ساعت مرخصی گرفتم، پدر و مادر خیلی دلتنگ بودند، یادت باشه، پشت گوش نندازی، حتماً چند روزی مرخصی بگیر، کریم لبخند زد و گفت: اونجا هم بروم بازم باید شبها تو قبرای خالی برم و دعای کمیل بخونم، عبدالصمد قاه قاه خندید، خاطرات سالهای نوجوانی کریم برایش زنده شد. عجب سر نترسی داشت کریم، شب ها می رفت و در قبرهای خالی می خوابید و دعا می خواند. برادرش را دوباره بوسید، سپس با اندوه از هم دیگر جدا شدند.

یک هفته بعد... کریم در شهرستان فسا همراه با تعدادی از همزمانش به خانه والدین کیهانپور می روند و با خانواده اش همدردی می کنند. او حتی عکس علیرضا را بزرگ کرده و قاب گرفته بود به طوری که با عکس او درد دل می کرد. عبدالرسول «برادر کریم» نقل می کند: کریم در مدت کوتاهی که به مرخصی آمده بود هر روز به شهرستان فسا مراجعت و پیگیری می کرد که شاید خبری از شهید کیهانپور پیدا کند. با ولادت برادر کوچکترش از پدر و مادرش خواست که حتماً به یاد دوستش اسم نوزاد را علیرضا بنامند.

اردیبهشت ماه ۱۳۶۲ کریم زمانی که به اردوگاه تیپ ۳۳ المهدی رسید گردان فجر جهت شرکت در عملیات والفجر ۲ آماده می‌شد که به منطقه غرب اعزام گردد. مرثیه و سوگواری کریم برای علیرضا به پایان رسیده بود. او شهادت دوست برادر و فرمانده خود، کیهانپور را باور کرده و پذیرفته بود. او می‌خواست در عملیات آینده با سعی و تلاش فراوان کمبود فرمانده شهیدش را جبران نماید و آرزوی او را به منصه ظهور برساند و چقدر در انجام این مهم مصمم بود.

عملیات والفجر ۲

عملیات والفجر ۲ در ۲۹ تیر ۱۳۶۲ ساعت ۲۴ با رمز مبارک «یا الله، یاالله، یاالله» در منطقه حاج عمران در استان سلیمانیه عراق، با هدف خارج کردن شهرهای کردنشین از زیر آتش دشمن، آزاد سازی ارتفاعات مهم منطقه، مسدود کردن راه ضد انقلاب و تصرف پادگان حاج عمران شروع شد. گردان‌هایی از تیپ ۲ لشکر ۷۷ با گردانهای تیپ ۳۳ المهدی^(عج) ادغام شدند. مبنای طرح مانور، عملیات تک دورانی (دور زدن دشمن) بود که بدینوسیله هرگونه فرصت عکس العمل از دشمن گرفته شود، بدین ترتیب چهار گردان از سمت راست و سه گردان از سمت چپ وارد شدند و پس از دور زدن ارتفاعات در تنگه دربند الحاق کردند. این عملیات در مرحله اول دور زدن دشمن با عبور از شیارها و ارتفاعات صعب العبور، در مرحله دوم آزادی کامل پادگان حاج عمران و گمرک و در مرحله سوم تصرف

ارتفاع گرده مند در جنوب تنگه دربند انجام شد. در این عملیات علاوه بر آزاد شدن پادگان حاج عمران، تعداد ۶۰ پایگاه دشمن تصرف و ۲۰۰ کیلومتر مربع از منطقه عملیاتی آزاد شد. هم چنین بخش فراوانی از تجهیزات دشمن منهدم شد و یا به غنیمت درآمد. تعداد ۴۰۰۰ نفر کشته و زخمی شدند و ۲۰۰ نفر به اسارت رزمندگان اسلام در آمدند.^۱

پس از آنکه چند عملیات محدود «محرم، والفجر مقدماتی، والفجر یک و...» در منطقه جنوب، خواسته فرماندهان را برآورده نکرد، اجرای عملیات در غرب کشور در دستور کار قرار گرفت.

کریم و دیگر رزمندگان گردان فجر و تیپ ۳۳ المهدی (عج) در اوایل اردیبهشت ۱۳۶۲ از جنوب بوسیله قطار به ارومیه عزیمت و در قسمتی از پادگان جلدیان لشکر ۶۴ ارتش واقع درحاشیه شهر پیرانشهر آذربایجان غربی مستقر شدند. کریم و دوست هم‌رزمش جمشید ثمردار در این جابجایی چند روزه، مسئول تامین ماشین آلات و ادوات در قسمت بار قطار بودند. همه چیز به خوبی و راحتی پیش نمی‌رفت. علاوه بر دشمن بعثی، دشمنان داخلی مانند عناصر گروهک های ضد انقلاب کومله و دمکرات هر لحظه در کمین آنها بودند.^۲

۱- دو لشکر فجر و ۳۳ المهدی (عج) نویسنده اکبر صحرایی

۲- به ما خبر دادند که می خواهیم به غرب کشور برویم. یعنی کاملاً تیپ می خواست برود غرب کشور. گردان ما همیشه مسلح بود و بالاخره جابجایی تیپ انجام گرفت. از جنوب به غرب کشور، نصف کارهای جابجایی تیپ، بچه های گردان فجر انجام دادند که واقعا خیلی عجیب بود.

تیپ ۳۳ المهدی^(ع) و بخصوص گردان فجر بایستی جنگ در کوهستان را می‌آموختند. جنگ در کوهستان با جنگ در جبهه‌های جنوب خیلی متفاوت بود. اما آنها آموزش‌های نظامی سخت را شروع کرده بودند. با اسلحه و تجهیزات سنگین، بارها و بارها کوه‌های سر به فلک کشیده را پیمایش می‌کردند. هر روز ساعت ۵ تا ۶ صبح از پادگان جلدیان حرکت می‌کردند و پس از راهپیمایی و کوه پیمایی با تجهیزات کامل ساعت ۴ تا ۵ بعدازظهر بر می‌گشتند. چون منطقه به علت فعالیت گروهک‌های ضد انقلاب امنیت کامل نداشت، برای ناهار بعضی مواقع، نان خشک و خرما توزیع می‌گردید که رزمندگان عادت کنند. برای اینکه معلوم شود کدام نیروها، توان همراهی و کشش لازم در طول عملیات دارند، از روزهای اول کوه پیمایی شروع به انتخاب آنها کردند. کریم و جمعی از دوستان هم‌رزمش «جمشیدشردار، رضا بی‌زوال، ابوالفضل صادقی، جواد خیرات، محسن پیرامون، احمد فیروزی و...» جزو اولین نیروهایی بودند که انتخاب شدند. در پایان راهپیمایی و کوه پیمایی روزانه و شبانه، نای و رمقی برایشان نمی‌ماند. اما گام‌های بلند و استوار فرمانده محبوبشان «مرتضی جاویدی» همه آنها را زنده می‌کرد. از آن طرف هم دلشان خوش بود که بزودی حمله‌ای در کار است و بر دشمن بعثی میتازند. به گفته مرتضی

وقتی فرمانده محترم تیپ فهمیده بود خیلی تعجب کرد. تا اینکه اولین سری که به غرب رسید خود بنده با آنها بودم، ما آنجا ایستادیم و بارها را خالی کردیم و همان روز با حزب کثیف کومله درگیر شدیم و خوشبختانه نتوانستند غلطی بکنند و محکم و استوار، برادران ایستادند و تمام بار قطار را خالی کردند و اینها را آوردند سلماس به ارومیه و از ارومیه به پیرانشهر و پادگان جلدیان. یکی دو روز در پادگان جلدیان استراحت کردیم تا اینکه ما را در جریان گذاشتند برای عملیات آینده در غرب کشور. (مصاحبه شهید محمد رضا بدیهی معاون گردان فجر. واحد فرهنگی بنیاد شهید شهرستان استهبان)

جاویدی روی کیفیت و آموزش رزمندگان خیلی کار شده بود. آنها طرز کار با انواع سلاحها، از آرپی جی ۷ گرفته تا تفنگ ۱۰۶ میلی متری، دوره های کوتاه مدت تخریب، امدادگری و رزم شبانه فراگرفته بودند. برای هرکدام آنها هم‌رزم مشخص شده بود، کریم دوستش «جمشید ثمر دار» را به عنوان هم‌رزم و همراه انتخاب کرد. هم‌زمان، کار فرهنگی توسط حاج آقا بنایی «پدر معنوی گردان فجر» پیگیری می‌شد. خواندن سوره واقعه^۱ هر شب قبل از خواب، و زیارت عاشورا هر روز صبح، و پهن کردن سفره وحدت، رفاقت و صمیمیت بی نظیری بین رزمندگان ایجاد کرده بود.^۲

۱- یکی از مسائلی که باعث شده بود برادران گردان فجر در کارهاشان موفق باشند، اهمیت دادن به مسائل عبادی و رعایت مستحبات و دوری از مکروهات و همواره به یاد خدا بودن بود. اولین مسئله ای که به آن اهمیت می دادند این بود که در اکثر اوقات با وضو بودند و حتی در شب می خواستند بخوابند با وضو می خوابیدند. هر شب سوره واقعه را قرائت می کردند و سپس می خوابیدند. بیشتر اوقات، نماز شب و نافله شان ترک نمی شد. به نماز اول وقت اهمیت زیادی می دادند. الحق که آنها شیران روز و زاهدان شب بودند. (مصاحبه شهید محمود مخبری از رزمندگان گردان فجر. واحد فرهنگی بنیاد شهید استهبان)

۲- ما سفره وحدتی تصمیم گرفتیم که بین همه برادرها انداخته شود. با خود برادرها صحبت کردیم قبول کردند. بالاخره صبحانه هم شد سفره وحدت. یعنی صبح و ظهر و شام سفره وحدت می انداختیم در یک سالنی در همان پادگان جلدیان. به گوش فرمانده تیپ رسیده بود خیلی خوشحال شده بود و خود ایشان تشریف می آوردند. حتی به گوش مسئولین مملکتی هم رسیده بود که چنین گردانی هست و این کارها را می کند و هم چنین معنویاتی در کنار گردان دیده میشود، که یک روز نماینده امام در سپاه منطقه برادر میثمی و برادر کلاهدوزان و تعدادی دیگر از برادران که در شورای فرماندهی مرکزی تهران بودند، خود برادر اسدی، سرهنگ ناصری و فرمانده پادگان ۶۴ ارومیه، فرمانده پادگان جلدیان و تعدادی دیگر از برادران روحانی این جا بودند، واقعا لذت برده بودند از این کارهای بچه ها. برای نیروها برنامه ریزی کرده بودیم قبل از صبحانه هر روز یک سوره کوچک همه با هم خوانده شود و ظهرها همه با هم دعای روزانه

دو ماه آموزش سخت در کوههای اطراف پیرانشهر به پایان رسیده بود. کریم و دیگر رزمندگان در آمادگی اجرای عملیات قرار گرفته بودند، لحظه موعود فرا رسید. صبح روز ۲۷ تیرماه ۱۳۶۲ حاج اسدی به دعوت مرتضی جاویدی در جمع رزمندگان حضور یافت. جاویدی از آمادگی بچه ها صحبت کرد و گفت: «ما همگی از سختی کار و مشکلات آگاه هستیم! و با امام پیمان بسته ایم که در این عملیات عقب نشینی نخواهیم کرد و مثل تنگه احد است که در تاریخ اسلام تکرار نخواهد شد». در ادامه حاج اسدی فرمانده تیپ المهدی از سختی و فوق العاده بودن عملیات گفتند و اینکه شکست یا پیروزی ما بسته به عملکرد گردان فجر در تصرف گلوگاه تدارکاتی دشمن دارد و گره پیروزی ما به دست شماس است.

ظهر روز ۲۷ تیر ۱۳۶۲ روی ارتفاع مرزی ۲۸۰۰ متری قَمطره فرمانده گردان فجر «مرتضی جاویدی» در دیدگاه فرماندهی، از روی نقشه و کالک عملیاتی، آخرین وضعیت منطقه را تشریح می‌کرد. برادر قاسم چوپان و بقیه فرماندهان گروهان سراپا گوش بودند. دو شب قبل از شروع عملیات باید از ارتفاع مرزی قَمطره در معبری که بچه های اطلاعات مشخص کرده

می‌خواندیم و شب ها قبل از شام سینه زنی، واین باعث شده بود که هرکس آنجا می آمد تبلیغات گسترده ای در شهرستان و یا هر جای دیگر که می رفتند بکنند. بعد از عملیات والفجر ۱ برادران سه ماه استراحت در اردوگاه جنوب داشتند. اینها آمده بودند قصد ده روزه کرده بودند و نمازشان را کامل می خواندند و در آن آفتاب سوزان و گرم روزه مستحبی می گرفتند. واقعا اینها این قدر شجاعت، ایمان داشتند. روحیه رزمندگان تا قبل از عملیات والفجر ۲ بسیار خوب بود و هر روز ثانیه شماری می کردند که کی این برادران را می برند برای عملیات. قبل از والفجر ۲ همه آمده بودند، حنا بسته بودند و غسل شهادت کرده بودند، اینقدر روحیه شان بالا بود. (مصاحبه شهید محمد رضا بدیهی معاون گردان فجر، واحد فرهنگی بنیاد شهید استهبان)

اند حرکت خود را شروع کنیم، با یک مانور دَوَرانی با عبور از ارتفاعات صعب العبور، مخفیانه از کنار سنگرهای دشمن و مقرهای آنها در عمق خاک عراق نفوذ کنیم، روز را باید در شیارها مخفی شویم، بعد از نیمه شب، تپه بُردِ زرد را تصرف کنیم. با تصرف این تپه که مشرف بر جاده اصلی است، راه تدارکاتی دشمن بسته می‌شود، این جایی که می‌خواهیم عملیات انجام دهیم، حالت تنگه احد دارد. ممکن است چند ساعت حتی ده روز طول بکشد. هیچ کدام از نیروها حق عقب نشینی ندارند. باید آنقدر استقامت کنیم که پیروز شویم.

شرکت در این عملیات اجباری نیست، در این مأموریت دو راه بیشتر نداریم، یا پیروزی یا شهادت! عصر روز ۲۷ تیر ۱۳۶۲ کریم همراه دیگر همزمانش در مقابل اسلحه خانه گردان قرار گرفته بودند. آنها باید اسلحه دریافتی خود را انتخاب می کردند. طبیعی بود کریم که یکی از بهترین آرپی جی زن های گردان بود، اسلحه آرپی جی هفت را انتخاب کند. اما به یکباره به یاد دوست و فرمانده شهیدش «کیهانپور» افتاد، او باید تصمیمی می گرفت، به خود قول داده بود که انتقام او را از دشمن بعثی بگیرد. بلافاصله اسلحه ژ ۳ را انتخاب کرد به همراه چهارصد تیر فشنگ! او به این باور رسیده بود با توجه به شرایط کوهستانی منطقه عملیات، با استفاده از اسلحه ژ ۳ بهتر می تواند انتقامی سخت از دشمن بعثی بگیرد و بر این باور اصرار داشت. هنگام دریافت سلاح و مهمات، حاج آقا بنّایی «پدر معنوی گردان فجر» شاهد این ماجرا بود و زیر لب برای کریم و همزمانش دعا میخواند. کریم برای شروع عملیات در دل ثانیه شماری می کرد.

شرکت در عملیات والفجر ۲

روز ۲۸ تیر ۱۳۶۲ اعلام حرکت به گردان فجر دادند. بچه‌ها شور و شوق دیگری داشتند و آخرین نهارشان را در سالن گردان که جایگاه سفره وحدت بود صرف کردند و آماده حرکت شدند. کریم با دیگر هم‌زمانش جیره ۴۸ ساعته خود را دریافت نمود و پیشانی بند یا زهرا به کمک هم بر پیشانی یکدیگر بستند.

همه بچه‌ها با تجهیزات کامل منتظر رسیدن ماشین‌ها بودند، در این بین از هم حلالیت می‌طلبیدند و همدیگر را عاشقانه و عارفانه در آغوش می‌کشیدند و از هم درخواست می‌کردند که در آن دنیا شفاعتشان کنند. بالاخره، ماشین‌ها آمدند و با نظمی خاص دسته به دسته، در آن قرار گرفتند و حرکت را آغاز کردند، حرکتی که پیروزی بزرگی را به ارمغان آورد، حرکتی که نعمت‌ها در آن نهفته بود، حرکتی که به لقاالله پیوستن یاران حسین(ع) در کربلای ایران را در برداشت. حدود ساعت پنج بعداز ظهر بود که به بالای کوه قمطره که خط مرزی ایران و عراق بود رسیدند، پس از مدتی استراحت شام آوردند، بچه‌ها چند نفر، چند نفر، به یاد سفره وحدتشان نشستند و آخرین شام گرمشان را خوردند و پس از چندی آماده خواندن نماز و راز و نیاز با خداوند شدند. بعد از خواندن نماز دستور حرکت به گروهانها داده شد.^۱

آنها می‌بایست در تاریکی شب، مخفیانه دو روز زودتر از بقیه نیروها مسافت ۱۵ تا ۲۰ کیلومتری در خاک دشمن را طی می‌کردند و خود را به تپه برد زرد می‌رساندند و راه تدارکاتی دشمن را می‌بستند. این حرکت

۱- قسمتی از مصاحبه شهید محسن پیرامون(خلیلی) از رزمندگان گردان فجر

راهپیمایی و کوه پیمایی به راحتی میسر نبود. چون عبور از میان خط اول دشمن و گروهک های معاند که در سراسر مرز در هر کوه و تپه ای مستقر بودند کار ساده ای به نظر نمی رسید.

اما نیروهای ورزیده گردان فجر برای انجام این ماموریت، آموزش های سخت نظامی را گذرانده بودند و عبور از ارتفاعات صعب العبور منطقه برای آنها کاری نسبتاً آسان به نظر می رسید. آنها آنقدر در اجرای مأموریت مهم خود مصمم بودند که حتی با یکدیگر پیمان نامه خون امضا کرده بودند، که معنی آن پیمان چنین بود، یا پیروزی یا شهادت! کریم و دیگر همزمانش که در رکاب فرمانده دلاورشان «مرتضی جاویدی» گام بر می داشتند از با تجربه ترین و فداکارترین نیروهای تیپ ۳۳ المهدی (عج) به شمار می آمدند. اگرچه عملیات در تابستان انجام می شد اما شدت بروود هوای سرد کوهستان و جنگل های منطقه باعث می گردید که رزمندگان همگی از پوششهای زمستانی استفاده کنند و گاهی در هنگام عبور از سطوح برفی به شوخی های طنزگونه بپردازند. کریم و دوستانش بالای ارتفاع پر از برف قمطره در حال استراحت موقت بودند که به ناگاه رضا بی زوال متوجه غلتیدن گلوله برفی می شود که به سرعت به سمت او در حال حرکت بود، رضا فرصت عکس العمل فوری نداشت چندین متر در بین برفها غلت خورد، تخته سنگی مانع پرت شدنش به پایین شد. کریم که شاهد ماجرا بود کمی ترسید! بلافاصله خود را به نزد رضا رساند، او را در آغوش کشید و در گوش او گفت رضا جان ببخشید نمی دانستم که شما متوجه نمی شوید، هر دو برای لحظاتی به چشمان هم خیره شدند و در ادامه به آرامی خندیدند.

آنها با یاری خداوند و هدایت نیروهای اطلاعات و عملیات تیپ و پیشمرگهای کرد به پیشروی خود در عمق خاک عراق ادامه دادند، پس از مقداری راهپیمایی به جاهایی از کوه رسیدند که واقعاً صعب العبور بود، ولی از آنجا که خداوند یار و یاورشان بود بدون هیچ گونه ناراحتی و بدون کوچکترین مشکل قابل توجهی به راهشان ادامه دادند و یکی از امدادهای غیبی همین بود که بچه ها بدون احساس خستگی با آن همه تجهیزات تا ساعت چهار صبح راه پیمایی یا بهتر بگوییم کوه پیمایی کردند.^۱

صبح روز ۲۹ تیر بعد از یک شب راهپیمایی طاقت فرسا به جایی رسیدند که بنا بود گردان روز را در آن جا به پایان رساند، طوری که دشمن متوجه آنها نشود. هوا سرد بود و آب سردی از جویبارها می‌گذشت. بچه ها در صدد وضو ساختن بر آمدند ولی از آنجایی که حدود هشت ساعت راهپیمایی را پشت سر گذاشته بودند، بعضی از آنها نای راه رفتن نداشتند و چشمانشان از شدت بیخوابی در هوای سرد، سرخ شده بود ولی با عین حال می‌رفتند وضو می‌گرفتند تا با خدای خود راز و نیاز کنند. پس از چندی بوسیله فرمانده گردان، بچه ها به جای امن تری راهنمایی شدند و در آنجا تجهیزاتشان را باز کردند که خستگی راهپیمایی چند ساعته را از بدن خود بیرون کنند.

کم کم خورشید بالا آمد و اشعه زرین آن، جان تازه ای به کالبد نیمه جان بچه ها دمید. آنها چند نفر، چند نفر جمع شدند و پس از صرف

۱- باید به این نکته اشاره کنم که بچه ها علاوه بر تجهیزات سازمانی و جیره ۴۸ ساعته، تعداد زیادی فشنگ و چند عدد نارنجک به میل و خواست خود برداشته بودند. نمونه آن برادر کریم ریسی بود که چهار صد تیر فشنگ ۳ ژ همراه خود آورده بود تا با دشمن بجنگد و مقاومت کند و حماسه آفریند. (مصاحبه شهید محسن پیرامون)

صبحانه هریک، گوشه ای برای استراحت پیدا کردند و خوابیدند، فرمانده گردان (مرتضی جاویدی) همراه با فرماندهان گروهان برای شناسایی به دیدگاهی رفتند که روی تپه بردزد کاملاً دید داشت. وقتی از پشت به تپه نگاه کردند متوجه شدند استعداد دشمن در آنجا زیاد است، آنها بایستی بدون نیروی پشتیبان به راه خود ادامه می دادند. بالاخره ظهر شد و بچه ها پس از ادای نماز و راز و نیاز با خداوند و صرف ناهار منتظر عصر بودند که لحظه حرکت فرا رسد، در این بین از آنجا که مردم دهات نزدیک منطقه رفت و آمد داشتند مجبور بودند که آنها را چند ساعتی پیش خود نگه دارند و از لو رفتن عملیات جلوگیری کنند. ساعت ۹ شب بود که حرکت خود را آغاز کردند، بیسیم های دسته ها و گروهان ها روشن شد و تماس برقرار گردید، دومین امداد غیبی این بود که بچه ها باید از بالای پایگاههای کوچک دشمن عبور می کردند و از آنجا که خداوند در قرآن وعده داده «وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا و مِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ... دشمنان شما، کر و کور هستند و از پس و پیش رویشان پرده ای کشیده ایم و نمی بینند» آنها متوجه عبور بچه ها نشدند و از پایگاهها و جاهای صعب العبور بدون هیچ مشکلی می گذشتند و باید خاطر نشان کرد در راهپیمایی، همواره بچه ها به یاد خدا بودند و زیر لب تسبیح خدا می گفتند و از خداوند و فرمانده اصلی شان، حضرت مهدی (عج) کمک و یاری می طلبیدند. چون مسیر طولانی بود حدود هشت ساعت در راه بودند، وقتی به پشت شیار خلان منتهی به تپه برد زرد رسیدند خسته بودند، شیار در نظر گرفته شده جنگلی، فشرده و رودخانه ای در آن جریان داشت و امکان عبور نفرات وجود نداشت، آنها می بایست چاره ای می جستند. اگر صبح می شد در دید مستقیم دشمن قرار می گرفتند. همه

می‌گفتند خدایا چکار کنیم! مرتضی جاویدی مرد همه کاره گردان فجر که همه راهها و نظرها به این فرمانده بی نظیر ختم می شد معتقد بود در این موقعیت حساس، فقط باید التماس خدا کرد^۱. و خیلی زود خداوند هم راه را به آنها نشان داد. راهی که به نظرشان رسید این بود که از روی جاده حرکت کنند تا به هدف برسند. ولی این حرکت، پر ریسک و خطرناک بود. اولاً احتمال اینکه جاده مین گذاری شده باشد متصور بود. ثانیاً نیروهای اطلاعات و عملیات مسئولیت آن را قبول نمی‌کردند. آنها می‌گفتند فقط تا ابتدای شیار خَلاَن شناسایی کرده اند و حرکت روی جاده را منطقی نمی‌دانستند. روی جاده حرکت خود را آغاز کردند. از آن جایی که خدا می‌خواست و به آنها کمک کرد پس از پیمودن دو کیلومتر به نقطه ای از شیار رسیدند که قسمتی از آن باز بود و امکان عبور نفرات وجود داشت. این خواست خداوند بود که رزمندگان در آن مرحله از عملیات در خاک دشمن زمین گیر نشده و به پیشروی خود به سمت هدف ادامه دهند، نیمه های شب به زیر تپه بُرد زرد رسیدند.

کریم و دوستش جمشید ثمردار در موضع تک، قرار گرفته بودند. او یاد قولی افتاد که به فرمانده شهیدش کیهانپور داده بود. خدایا من به علیرضا قول داده ام که انتقام خون پاکش را از بعثیون بگیرم. این فرصت را از من نگیر! اگر تقدیر هست که زده شوم در آخرین مرحله عملیات اتفاق بیفتد. عراقی ها با خمپاره مَنور جلوی تپه را روشن می‌کردند و یکی از امدادهای الهی این بود که دشمن زبون آنها را نمی‌دید، در صورتی که مَنور بالای

سرشان بود و آنها در سطح زمین صاف قرار گرفته بودند.^۱ جمشید ثمردار تصوّر می‌کرد که دشمن شاید متوجه شده و هوشیارانه عمل می‌کند. اما کریم معتقد بود دشمن خوابش را هم نمی‌دید که ما در زیر تپه در نزدیکی آنها حضور داشته باشیم. همه منتظر شروع عملیات بودند. به دستور مرتضی جاویدی حمله آغاز شد، در دامنه تپه برد زرد به سیم خاردار رسیدند، دشمن آنها را دیده بود و با تیربار به سمتشان تیراندازی می‌کرد، یک نفر صدا زد تیربارچی بیاید و این سنگر را خاموش کند، احدّ خدّامی که تیربارچی بود با دو نفر کمکی خود «عباس گلمحمدی و سید محمود بهارلو»^۲ جلو رفتند، پیش از این که کاری بکنند با نارنجک دشمن، هر سه به شهادت رسیدند، بعد صدا زدند آرپی جی زن بیاید، من و احمد فیروزی که آرپی جی زن بود جلو رفتیم و با اولین گلوله، سنگر زده شد و تیراندازی تیربار دشمن خاموش گردید و بچه‌ها به سر تپه رسیدند.^۳

۱- قسمتی از مصاحبه شهید جواد خیرات بعد از عملیات والفجر ۲_ واحد فرهنگی بنیاد

شهید استهبان

۲ - شهیدان شهر زرقان در عملیات والفجر ۲ به نقل از کتاب امام زادگان عشق:

شهید محمدرضا حاجی زمانی / حسین / ۱۶/۸/۱۳۳۹ زرقان / ۲۸/۴/۱۳۶۲/ بسیج

شهید عبدالاحد خدّامی / حاج رضا / ۱/۵/۱۳۳۹ زرقان / ۲۸/۴/۱۳۶۲/ بسیج

شهید عباس گلمحمدی / احمد / ۱۳۴۳/ زرقان / ۲۸/۴/۱۳۶۲/ بسیج

شهید سید محمود بهارلو/ سید احمد/ ۱۰/۶/۱۳۴۲ زرقان ۲۸/۴/۱۳۶۲ بسیج

۳- عملیات والفجر ۲ با حرکت تلفیقی بین تیپ ۳۳ المهدی (عج) که آن موقع ۱۲ گردان عملیاتی داشت با تیپ ۲ از لشکر ۷۷ با ۳ گردان آغاز شد. نیروهایی که در سمت چپ منطقه، در واقع از چم حاج ابراهیم حرکت کرده بودند، در گام اول موفق شدند که مواضع اولیه عراقی‌ها روی ارتفاع ۲۵۱۹ و پایین ارتفاعات کدو تصرف کنند، این یعنی اهدافی که از قبل تعیین شده بود به جز یک پایگاه به هیچ کدام نرسیدند.

بلندی ها و مواضع حساس دشمن، توسط رزمندگان جان بر کف گردان فجر تصرف شد و بعثیون پا به فرار داشتند، یا الله، یا الله، یا الله رمز عملیات، آنقدر کارساز بود که کار دشمن را خیلی زود ساخت. پاکسازی سنگرها آغاز شده بود، منوره‌های دشمن سرتاسر منطقه و تپه های اطراف را روشن کرده بودند. در تاریکی روشنائی گاه‌ها تشخیص نیروهای دشمن و خودی سخت شده بود. اما بالاخره خورشید طلوع کرد تا رزمندگان گردان فجر صبح روز ۳۰ تیرماه را همراه با پیروزی مشاهده کنند.^۱

نیروهایی که از تمرچین حرکت می کردند، به دلیل موانعی همچون میدان مین و سیم خاردارهایی که سر راهشان بود، فقط موفق شدند تا پشت همان موانع پیش بروند و همان جا بمانند. نیروهای سمت راست هم که واحدی از ارتش عملیاتی را انجام میداد، شب اول روی ارتفاع کینگ موفقیتی نداشتند.

در این بین فقط نیروهای گردان فجر موفق شدند بروند ۳ تا قله از ارتفاع برد زرد را بگیرند، گردانهای دیگر موفقیت کمتری داشتند، مثلا گردان کمیل هم که توی عمق و دل ارتفاعات تبک کوران عمل میکرد موفق شد یکی دوتا از پایگاههای اولیه عراقی ها را بگیرد. صبح شب عملیات شرایط به شدت سخت تر از روز قبل عملیات بود، علتش هم این بود که نیروها در عمق منطقه با دشمن درگیر بودند و هیچ راه دسترسی هم به عقبه نداشتند. از آنجایی که فرمانده سپاه و ارتش یعنی آقای محسن رضایی و شهید صیاد شیرازی در سنگر فرماندهی حضور داشتند، بلافاصله درخواست تیم هوانیروز کردند. تیم هوانیروز آمد و در پادگان جلدیان مستقر شد.

۱- قرار شد با همان هلی کوپترها، ما پشتیبانی و نیروهای کمکی برای هر دو طرف منطقه بفرستیم. یک هلی کوپتر برای شناسایی منطقه حرکت کرد. شهید حسین جعفری یکی از جانشینان اطلاعات تیپ المهدی حاضر شد به عنوان راهنما همراه هلی کوپتر برود. با تاسف با خبر شدیم بالگرد شناسایی هم به صخره کوبیده و سقوط کرد. این باز کار برای ما مشکل کرد، از آنجایی که جاده تدارکاتی باز نشده بود، نیروها در عمق با مشکل جدی مواجه شدند. شب دوم به جز ارتفاع کینگ که بچه های ادوات از قبلش یک آتش سنگین رویش ریختند و عراقی ها

صبح روز ۳۰ تیر درگیری روی ارتفاع بردزرد کاهش پیدا کرده بود، فرصتی شد تا کریم، جمشید ثمردار و سایر دوستان هم رزمش، نفسی بکشند و از بالای ارتفاع بر روی تخته سنگها کل منطقه را تماشا کرده و به

تخلیه کردند و رفتند، توفیق چندانی حاصل نشد، یعنی در واقع هیچ کار خاصی صورت نگرفت. عناصری که در منطقه بودند، فقط مواضع را حفظ کردند و نتوانستند پیشروی داشته باشند.

اتفاق عجیبی که افتاد و ورق برگشت، تماس مرتضی جاویدی با مقرر فرماندهی بود. مرتضی گفت که با نیروهایش روی ارتفاع کینگ مستقر است. ما همه تعجب کردیم که مرتضی چطور می تواند روی ارتفاع کینگ باشد. ما که ارتفاع کینگ، جلوی چشمان بود و می دیدیم که مرتضی روی آن مستقر نیست. به او گفتیم که تو اشتباه میکنی! اما اصرار داشت که اشتباه نمی کند. حاج اسدی به محمود ستوده گفت «تو با یک بیسیم برو بالا در دیدگاه و به مرتضی بگو که یک نارنجکی، چیزی پرت کند، بلکه ببینی کجاست.» حاج محمود رفت و ما هم داشتیم نگاه می کردیم که یک انفجار را ببینیم و جای مرتضی را پیدا کنیم. مرتضی از آن طرف می گفت:

«من نارنجک را پرت کردم». ما هرچه دقت کردیم، چیزی ندیدیم. حاج محمود هم که بالای دیدگاه بود، چیزی نمی دید. به مرتضی گفتیم که روی ارتفاع کینگ نیست و ما این انفجار را نمی بینیم، از شما خواستیم اگر کلت منور دارد، شلیک کند. این هم نداشت. تقسیم شدیم و هر کدام نقطه ای را زیر نظر گرفتیم، جلال کوشا یک طرف، حاج محمود یک طرف، من هم یک طرف، بعد حاج محمود با بیسیم به مرتضی گفت: «من می گویم یک دو سه، شما هر تعداد نارنجک می توانید در یک نقطه پرتاب کنید که ما یک انفجار بزرگ را ببینیم» پشت درخواست حاج محمود، همه با دقت نگاه می کردیم که دیدیم یک انفجار در عمق حاج عمران صورت گرفت. آنجا ما متوجه شدیم که بچه های گردان فجر در دورترین نقطه و روی برد زرد هستند. این ارتفاع مشرف به تنگه دربند بود. فرماندهی با مرتضی صحبت کرد و گفت که در چه موقعیت خطرناکی قرار گرفته، با رمز به او گفت که شما الان تو دل عراقی ها هستید و با ما فاصله زیادی دارید و باید خیلی مراقب باشید. تا متوجه شدیم که مرتضی در عمق منطقه قرار گرفته است، امید بیشتری برای تصرف منطقه حاصل شد، از یک طرف هم خود این اتفاق، تلاش برای حفظ جان مرتضی و نیروهایش را مضاعف کرد.

(کتاب دو لشکر فجر و لشکر ۳۳ المهدی (عج). اکبر صحرایی. مصاحبه با حاج صالح اسدی)

نوعی زیر نظر بگیرند و مسیری که از خط مرزی عبور کرده و تا ارتفاع برد زرد پیموده بودند را تماشا کنند. برای خود تصوّر می‌کردند که چگونه این راه طولانی طی کرده اند و در یک اقدام متهورانه بر دشمن چیره گشتند. از زاویه ای دیگر طبیعت بکر کردستان عراق همانند یک تابلوی نقاشی زیبا در برابر چشمان آنها خودنمایی می‌کرد. روستاهایی سرسبز و مردم گرد که زندگی عادی خود را توأم با جنگ تحمیلی پشت سر می گذاشتند. همه این تصاویر منطقه، در مقابل چشمان کریم مثل یک فیلم مستند رنگی در حال عبور بود. انگار نه انگار که یک گردان رزمی در اعماق خاک دشمن در پی انجام ماموریت مهم می باشند. جمشید ثمردار قمقمه خالی‌اش را به کریم نشان داد و متقابلاً کریم رودخانه پایین تپه را با چشمان خود جستجو نمود.

علی رغم اینکه عراقی ها بر رودخانه مسلط بودند، کریم و دوستانش با احتیاط کامل قمقمه ها را پر از آب نموده و به مواضع خود در بالای تپه بازگشتند. ساعتی بعد کریم با محمد الهی داخل یکی از سنگرها شده که به شدّت از چیزی که با چشمان خود دیدند حیرت نمودند. یک سنگر بزرگ که عملاً زاغه مهمات نیروی دشمن بود و انواع سلاحها و مهمات در آنجا پیدا می شد. مهمات سلاحهای سبک و سنگین و تعدادی سلاحهای دوربین دار روسی! کریم به محمد گفت: راستی چرا ما نباید از این سلاحها داشته باشیم، (کریم علاوه بر داشتن خیلی از مهارتهای نظامی در استفاده از انواع سلاحها توانایی بسیاری داشت)، سپس یک قبضه اسلحه دوربین دار را برداشت. مهمات آن را پیدا کرد و با محمد الهی از سنگر زاغه مهمات

بیرون رفتند. آنها بلافاصله در بلندیهای تپه برد زرد در کنار مرتضی جاویدی و قاسم چوپان قرار گرفتند. آنها شاد و سرزنده بودند و از عملیات شب گذشته حرف می زدند و با خود می گفتند که ایکاش از اوضاع کشور و جنگ با خبر بودند. آنها تصوّر می کردند حالا که در عملیات موفّق شده اند مارش پیروزی طنین انداز خواهد شد. تپه برد زرد و کل بلندهای آن ۲۴ ساعت در تصوّف رزمندگان گردان فجر بود. نزدیک های غروب روز ۳۰ تیر حدود ساعت پنج بعد از ظهر، آرامش تپه برد زرد بهم خورد. صدای تیراندازی از پایین تپه بگوش می رسید.

ابوالفضل صادقی دوان دوان خود را به بالای تپه نزد مرتضی جاویدی و قاسم چوپان رساند. و نفس زنان گفت: پنجاه، شصت کماندوی عراقی از طرف شیار خلان و جنگل می خواهند ما را دور بزنند.

کریم و همرزمانش از جمله محسن پیرامون، جواد خیرات، ابوالفضل صادقی، احمد فیروزی با استقرار تیربار گرینوف در جاهای مناسب، بعثیون را هدف رگبارهای خود قرار دادند. تعدادی از آنها کشته و بقیه اسیر شدند. بعد از این ناکامی، دشمن و نیروهای حزب دمکرات شروع به اولین پاتک کردند و این در حالی بود که رزمندگان گردان فجر بعد از دو شب راهپیمایی و جنگ تن به تن، توانی برایشان باقی نمانده بود. اما دشمن از نیروهای تازه نفس بهره می برد. درگیری های نفس گیر و خونین تا شب ادامه داشت و حاصل آن برای بچه های گردان از دست دادن یک ضلع بلند تپه برد زرد که بر دو ارتفاع دیگر هم اشراف داشت و همچنین شهادت

و اسارت تعدادی از رزمندگان بود. اکنون علاوه بر محاصره ۳۶۰ درجه از بالا هم زیر دید و تیر بودند. بعد از اینکه دشمن بلندترین قله برد زرد را تصرف کرد با خمپاره ۶۰ میلی متری مستقیماً پایگاه آنها را روی دو ارتفاع دیگر مورد اصابت قرار می‌داد. از طرف جاده هم با تفنگ ۱۰۶ میلی متری تیر اندازی می‌کرد. روی تپه برد زرد رادیو دو موج غنیمتی کنار گوششان بود و خبری از پیروزی نبود. نه از صدای مارش خبری بود نه اطلاعیه‌ای خوانده می‌شد. دلواپسی و نگرانی حاکم شده بود، اما ترس و عقب نشینی در افکار آنها جایگاهی نداشت. یک لحظه صحنه عجیبی را در منطقه پشت جبهه شاهد بودند. از طرف پادگان حاج عمران عراق، تعدادی از ماشینهای نظامی به سمت تپه برد زرد می‌آمدند.

آنها به تصور اینکه نیروهای تیپ ۳۳ المهدی در حال پیوستن به گردان فجر هستند برای لحظاتی خوشحالی کردند، اما خیلی زود متوجه شدند همه آنها نیروهای عراقی بودند که جهت تقویت نیروی دشمن به پارک موتوری پایین تپه بردزرد پیوستند. دیگر برایشان مسجل شده بود که خط دشمن شکسته نشده و در محاصره کامل قرار گرفته اند.

بسیم چی گردان هنوز روی فرکانس عراقیها شنود می‌کرد. فرمانده تیپ مخصوص کماندویی با آب و تاب به فرمانده لشکرش گزارش می‌داد که ایرانی ها را در تمام محورها متوقف کردیم، تنها عناصری از آنها توانسته اند، تپه برد زرد را بگیرند، فرمانده لشکر با عصبانیت گفت: تپه برد زرد در

عمق خاک ما قرار دارد، اشتباه می‌کنی، غیر ممکنه، سپس دستور داد هرچه در توان داری بگذار و ارتفاع را پس بگیر!

صبح روز سی و یکم تیر کریم، تعدادی از هم‌زمانش را صدا زد. آنها خود را به غرب تپه برد زرد رسانیدند. کریم جاده عقبه دشمن را نشان داد، جاده آسفالت ماریچی که از شهر چومان مصطفی عراق و تپه ها می-گذشت، ستون خودروهای نظامی به سمت خطوط مرزی ایران در حال حرکت بودند. ستون نظامی به نزدیکی تنگه دربندی خان که رسید، مرتضی جاویدی گفت می‌روند طرف خط اول جبهه! و قتشه تنگه اُحد را ببندیم! نباید حتی یک نیرو هم از تنگه عبور کند. کریم اسلحه ژ ۳ را برداشت. علی خلیلی و مهدی باهوش پشت تیربار چهار لول نشستند، همه منتظر دستور مرتضی جاویدی بودند، خیلی طول نکشید که تنگه دربندی خان با اجرای انبوه آتش نیروهای گردان فجر به جهنمی سوزان تبدیل گردید. سربازان عراقی وحشت زده آتش می‌گرفتند و از پشت کامیونها بیرون می‌ریختند. انفجار مهمات پشت ماشین ها به عقب سرایت کرد و کوه آتش و دود تنگه را پوشاند و بست. در عرض چند دقیقه بقیه ادوات جنگی و سربازها دستپاچه عقب نشینی کردند.

مرتضی جاویدی با حاج اسدی تماس برقرار کرد، با توکل به خداوند متعال تنگه اُحد برای دشمن شد جهنم^۱، الان تنگه بسته شده و هیچ راهی

۱ - تپه های جاویدی و راز اشلو. اکبر صحرایی

برای تامین خط اولشون ندارند، چه بهتر اینکه حمله را ادامه دهید، حاج اسدی به مرتضی گفت: من در شرایط تصمیم گیری نیستم، بعید میدونم حمله ادامه پیدا کند، الان هم که تنگه دربندی خان مسدود کردید، تمام ارتش عراق بسیج شده و از زمین و هوا به برد زرد حمله خواهند کرد، نظر محسن رضایی و سرهنگ صیاد شیرازی اینست که شبانه گردان را بکشید عقب! تا فرصت هست جان بچه ها را نجات دهید. مرتضی جاویدی لحظه ای درنگ نکرد و به حاج اسدی گفت به محسن رضایی و سرهنگ صیاد بگویید ما به بچه ها و شما قول داده ایم که در تاریخ دوباره قضیه اُحد تکرار نشود. من با بقیه رزمندگان می مانیم تا شما به ما ملحق شوید، یا شهید می شویم یا اینکه پیروز، ولی نمی گذاریم در تاریخ اسلام، تنگه احد دو بار تکرار شود. عصر روز سی و یکم تیر، دشمن وقتی متوجه شد که در جنگ مستقیم نمی تواند تپه برد زرد را پس بگیرد با تخلیه نیروهایش در پایین تپه و پرواز هواپیما های جنگنده اقدام به ریختن بمب با چتر جهت اطمینان از اصابت دقیق آنها کرد ولی لطف خدا شامل رزمندگان شد، بمب ها قبل از فرود بوسیله باد به پایین ارتفاعات اصابت کرد.

دشمن بد جوری از عدم توانایی خود برای تصرف ارتفاعات عصبانی بود، لذا اقدام به اعزام نیروهای ورزیده و تازه نفس کرد. پاتک سنگین شروع شده بود، صدای شلیک قبضه های توپخانه عراقی ها به حدی بود که گویا تعداد زیادی طبل به صدا در آمده اند و تپه برد زرد زیر پا

می‌لرزید، گلوله های توپ و خمپاره، متر به متر روی تپه زمین می خورد. قبضه های تفنگ ۱۰۶ میلی متری روی جاده آسفالت از پایین تپه هر جنبنده ای را می دیدند مورد هدف قرار می دادند. برای اولین بار بود که در تاریخ جنگ تحمیلی؛ دشمن در پشت خط مقدم اقدام به پیاده کردن چتربازان کماندویی نموده بود، هرکدام از آنها به منزله یک بمب ساعتی بودند^۱. زیر آتش حمایت هلی کوپترها تعداد زیادی چتربازان کماندویی به سمت تپه برد زرد حرکت کردند. همه جا دود و آتش فرا گرفته بود. کریم از ثانیه ها و لحظات حضور در برابر دشمن استفاده می کرد. او از خمپاره انداز ۶۰ میلیمتری چریکی که از عراقی ها به غنیمت گرفته بود بهره می جست. گرا می گرفت و شلیک می کرد. اگرچه گرا هم نمی خواست، بدون گرا هم که شلیک می کرد، به خاطر فاصله نزدیک با آنها، به پارک موتوری و تجمع عراقی ها اصابت می کرد. محمدالهی در یک سنگر موضع گرفته بود، او بوسیله اسلحه دوربین داری که کریم از زاغه مهمات پیدا کرده بود به سمت نفرات مهاجم اقدام به شلیک پیاپی می نمود.

اما دیری نپایید که خمپاره دشمن، بر سقف سنگر فرود آمد، محمدالهی فریاد زد کریم کور شدم! به دادم برس! موج انفجار و گرد و خاک ناشی از آن به چشم او به شدت آسیب رسانده بود. کریم به سرعت هرچه تمام تر به سمت دوست صمیمی اش رفت، به او کمک کرد که به سنگر

۱- مصاحبه محمد جعفر اسدی فرمانده وقت لشکر ۳۳ المهدی (عج)

مجروحین برسد. چشمان محمد را با مقدار آبی که در قمقمه داشت، شستشو داد و پیشانی او را بوسید. نمی توانست برای مدت طولانی در سنگر مجروحین بماند. می بایست به کمک هم‌زمانش می شتافت. هنگام خروج از سنگر متوجه رضا بی زوال شد. چند روزی می شد که از او بی خبر بود. رضا در شب تصرف تپه بردزد، حین ختی کردن مین مورد اصابت گلوله از ناحیه پا قرار گرفته بود. کریم فرصت حرف زدن نداشت ولی لحظاتی در چشمان دوست خود خیره شد. انگار می‌خواست بگوید فرصت برای حرف زدن بسیار است.

کریم با دردی در دل و امیدی در قلب پای از سنگر مجروحین بیرون گذاشت. یکساعتی بود که آتش تهیه دشمن روی تپه بردزد فروکش کرده بود اما جای خوشحالی نداشت، چون قاسم چوپان، بلند فریاد میزد کریم، آهای بچه ها ! عراقی ها دارن میان بالای تپه، آماده باشید! بینم چه جوری به دشمن، درس شجاعت و غیرت می دهید. پای یک کماندوی عراقی نباید به بالای تپه برسد. کماندوهای عراقی مثل مور و ملخ از هر یال و شیار در حال پیشروی بودند. کریم و دوستانش از مواضع سرپوشیده خارج شدند چون می خواستند با آتش دقیق تر تلفات دشمن را به حداکثر برسانند.

یک نارنجک پرتاپ می‌کردند، ده نارنجک از طرف دشمن پاسخ داده می شد. یک زخم می‌زدند، ده زخم می خوردند. نزدیکهای غروب بود که

تعدادی از رزمندگان گردان، شهید و تعداد بیشتری زخمی شدند. آنهایی هم که سالم و سر و پا بودند تعدادشان کم بود، بیسیم چی گردان، فرانکس فرمانده گردان کماندویی را که حمله کرده بودند شنود می‌کرد. مترجم ترجمه می‌کرد، نیروهای تیپ مخصوص عراقن!

ما به پنجاه متری هدف رسیدیم، کار داره خوب پیش میره، الان هس که تپه بردزد سقوط کنه، ایرانی ها بشدت مقاومت می کنند، بدجوری تلفات می‌دهیم، این جور پیش بره یه نفر زنده نمی ماند، فرمانده تیپ عراقی دستور عقب نشینی داد. کماندوها نرسیده به بالای تپه عقب نشینی کردند. مقاومت کریم و همزمانش معجزه کرد و حدود ۲۰۰ کماندوی کلاه سبز عراقی کشته و زخمی شدند. فقط چند قدم مانده بود که تپه بردزد سقوط کند، اما ترسی که خداوند در دل بعضی ها انداخت باعث شد که آنها از ادامه پیشروی منصرف گردند. روز سوم محاصره در حالی به پایان رسید که تعداد نیروهای گردان به حداقل رسیده بود، هیچ راهی هم به علت بُعد مسافت، با جبهه خودی برای کمک رسانی و تخلیه مجروحین نبود. به همین علت ۱۲ نفر از آنها به شهادت رسیدند.^۱ تنها غذای بچه ها مقداری

۱- از آنجا که نیروها کم بودند و هرچه زمان می گذشت بچه ها کمتر می شدند، یا به آرزوی دیرینشان که شهادت بود میرسیدند و یا مجروح می شدند. وقتی که وارد سنگری که بچه های زخمی بودند، می شدیم، بچه ها تشنه بودند و طلب آب میکردند، ولی در آنجا آب کمی وجود داشت و هم اینکه آنها زخمی بودند و آب برایشان ضرر داشت. هر نفر یک یا دو سر قمقمه بیشتر آب، گیرش نمی آمد، آنها سوال می کردند وضع بیرون چگونه است؟ نیروی کمکی نیامده؟

به بچه های زخمی امید می دادند و سفارش می کردند که ذکر خدا و فریاد یا مهدی(عج) را فراموش نکنند. در همین بین بود که از بیسیم به ما خبر دادند که امام عزیز فرموده اند سوره فتح را بخوانید، به همین خاطر بود که ذکر تمام بچه ها خواندن سوره فتح شده بود و همین طور که راه می رفتند سوره فتح می خواندند. واقعا که خدا به وعده خود وفا کرد و دشمن پا به فرار گذاشت. عقبه های ساعت خسته و کوفته به جلو می رفتند و حدود ساعت ۳ را نشان میدادند. که یکی از برادران سپاه داراب به نام خادمی پیشنهاد دعای توسل داد و گفت که بچه ها بیایید، توسلی به چهارده معصوم بکنیم تا به دادمان برسند و پیروزی هر چه سریعتر نصیب ما گردانند.

بالاخره دعا شروع شد. خدا رحمتش کند با صدای بلند دعا را شروع کرد و می نالید و در بینابین ناله هایش از خدا طلب پیروزی سریعتر و بخشش گناه میکرد. هنوز از توسل به فاطمه زهرا (س) نگذشته بود که دشمن خمپاره ای را در یک متری شهید خادمی انداخت و برادر خادمی و یکی از همسنگراناش به آرزوی دیرینشان که شهادت در راه خدا بود رسیدند و کتاب دعا در گوشه ای و خود نیز در گوشه ای دیگر نقش بر زمین شد. بعد از شهادت وی تصمیم گرفتیم دعای توسل را ادامه دهیم و مجدداً از چهارده معصوم کمک بطلبیم. وقتی کتاب دعای توسل را برداشتیم مشاهده نمودیم که درست، تمامی برگههایی که دعا رویش نوشته بود جدا از کتاب و تکه تکه شده بود و دیگر داعی وجود نداشت. به همین خاطر به دنبال کتاب دعای دیگر گشتیم و متوسل به چهارده معصوم شدیم. پس از آن مجدداً غروب فرا رسید، غروب که باز عزیزی را در بین خود نمی دیدیم، غروب که بر تعداد زخمیهای ما افزوده می شد، غروب که نشانگر ایشار و مقاومت و دلاوری عزیزی بود که شبانه روز علاوه بر سختیها و رنجها و نابسامانیها مقاومت کرده بودند و درس خوبی به صدامیان داده بودند، تا آنجا که یکی از فرماندهان نیروهای بعثی در بیسیم به فرماندهان بالاتر گزارش داده بود که در روی تپه بردزد نیروهای مخصوصی از امام خمینی گذاشته اند و گرفتن تپه غیر ممکن است. به درستی که آنها نیروهای مخصوص خدا بودند. بالاخره خورشید، تابش دوباره را آغاز کرد، مجدداً اشعه هایش بر چهره های خون گرفته شهیدان و همچنین به چهره خاک آلوده و خسته و کوفته برادران سالم با دلی مجروح گستراند، آخر دلشان مجروح بود، دلایل زیادی برای مجروح شدن دلشان داشتند، از جمله شهید چوپان که میگفت همه رفتند و ما ماندیم.

(مصاحبه شهید محسن پیرامون. واحد فرهنگی بنیاد شهید استهبان)

شیره خرما، شیرخشک و کنسروهایی بود که از سنگر عراقی ها به دست آورده بودند.

صبح روز یکم مردادماه ۱۳۶۲ لحظاتی بود که تپه برد زرد برای دقایقی رنگ آرامش به خود گرفته بود.

کریم و دوستش جمشید ثمردار فرصتی را بدست آوردند تا خاطرات مسافرت به قم و مشهد مقدس را که بعد از عملیات والفجر یک با هم داشتند مرور کنند. هم چنین جمشید، خاطره دو روز قبل درگیری در سنگرهای دشمن را به کریم یادآور شد، هردو خدای را شاکر بودند که اتفاقی ناگواری رخ نداده بود، ماجرا از این قرار بود که کریم در حال پاکسازی سنگرهای دشمن روی تپه برد زرد به یکباره با سرباز کماندوی عراقی در درب ورودی سنگر مواجه می شود. هر دو مسلح! هرکه ماشه را زودتر می کشید زنده می ماند، کریم به سرعتی کمتر از ثانیه شلیک می کند و کماندوی عراقی در دم به هلاکت می رسد.

نکته عجیب اینکه به علت نزدیک بودن هر دو به یکدیگر پیکر کماندوی عراقی با سر در آغوش کریم قرار می گیرد.

کریم لحظه به لحظه آن درگیری را به یاد می آورد، لحظاتی نگذشته بود که صدای تیراندازی از پایین تپه بگوش رسید، حجم آتش دشمن به قدری زیاد بود که جمشید از ناحیه پا مورد اصابت گلوله قرار گرفت، مجروحیت جمشید به حدی بود که استخوان رانش بیرون زده شد. کریم که وضعیت دوست همزمش را دید بسرعت، با کمک دیگر بچه ها یک

پتو تهیه و جمشید را داخل آن قرار دادند و به سنگر مجروحین منتقل کردند.

عصر روز یکم مردادماه برای چندمین بار کماندوهای عراقی زیر پوشش سنگین آتش هلیکوپترها دوباره، جسورانه از شیب تپه بردزد بالا می‌آمدند، تعداد رزمندگانی که از تپه دفاع می‌کردند به حداقل رسیده بود، آنها باید تدبیری اتخاذ می‌کردند که دشمن متوجه تعداد اندک آنها نشود. کریم همراه با قاسم چوپان؛ ابوالفضل صادقی، احمد فیروزی، محسن پیرامون و سایر رزمندگانی که هنوز سالم بودند با قرار دادن تعداد زیادی اسلحه و مهمات در کانالها و سنگرهای اطراف تپه به تناوب اقدام به شلیک به سمت دشمن می‌کردند. لحظاتی نگذشته بود که ابوالفضل متوجه سرباز عراقی شد که بصورت سینه خیز خودش را به سنگر کریم نزدیک میکند. ابوالفضل درنگ نکرد و بلافاصله کریم را هوشیار نمود. با رگبار اسلحه کریم، سرباز عراقی به هلاکت رسید. ساعاتی بعد بر اثر پرتاب نارنجک به سمت سنگری که کریم در حال تیراندازی بود، انفجاری شدید رخ داد، او از ناحیه هر دو پا مورد اصابت ترکشهای زیادی قرار گرفته بود، قاسم چوپان^۱ که متوجه زخمی شدن کریم شد به او کمک کرد تا به سنگر مجروحین منتقل شود.

۱ - ابوالقاسم چوپان فرمانده گروهان یکم گردان فجر (دوست و هم‌رزم شهید کریم ریسی) در روز عاشورای سال ۱۳۴۰ در شهرستان استهبان به دنیا آمد. به دلیل چالاکی، حضور مستمر در جبهه، عبادت و مناجات شبانه به «چمران ثانی» لقب گرفت. خودش می‌گفت میداند

صدای نفسهای دشمن کاملاً شنیده می‌شد. تعدادی از بعثیون از راه باغهای های داخل شیار پشت تپه بردزد، خودشان را به حدود ۵۰ متری سنگر مجروحین رسانده بودند. مرتضی جاویدی تدبیری اندیشید و تمام مجروحینی که قدرت شلیک اسلحه را داشتند مسلح نمود.

همین اقدام مته‌ورانه باعث شد که پیشروی دشمن برای لحظاتی مختل شود. کریم در کنار دیگر مجروحین بشمار گردان فجر خدا را شاکر بود که به او فرصت انتقام گرفتن از بعثیون داده شد و قولی که به فرمانده شهیدش علیرضاکیهانپور داده بود عملی کرد.

غروب روز یکم مرداد ۱۳۶۲، زمانی که حاج محمود ستوده (جانشین تیپ ۳۳ المهدی) همراه با حاج علی اکبر رحمانیان (جانشین معاونت عملیات تیپ) با یک دسته نیروی کمکی خودشان را به بچه‌ها رساندند و بشارت پیروزی بر دشمن و شکست محاصره را دادند تنها بیست نفر از گردان فجر از تپه برد زرد به سختی دفاع می کردند، که همه آنها هم مجروح شده بودند^۱.

که در جبهه‌های کردستان به شهادت می‌رسد، پس از شهادت، مرا «شهید مظلوم» بخوانید. در عملیات والفجر ۲ در تپه شهید صدر در سوم مرداد ماه ۱۳۶۲ به شهادت رسید.

۱- در همین موقع انتظار به سر رسید، انتظار چهار روزه ما، انتظار مجروحانی که چهار شبانه روز در سنگر مانده بودند و درد را با تمام وجود تحمل کرده بودند و حتی کوچکترین ناله‌ای را سر نداده بودند، انتظاری که پیروزی را به ارمغان می‌آورد. انتظاری که از وجود تمام عزیزاتی مثل شهید چوپان بر میخواست. و آن اینکه نیروهای کمکی پشت سر ما را پاکسازی کرده و به ما رسیدند. در همین حال خبر رسید که آمبولانس‌ها به ما رسیدند و بچه‌ها خوشحال

صبح روز دوم مردادماه نیروهای کمکی، خودشان را به بالای تپه برد زرد رساندند و باقیماندهٔ رزمندگان جان بر کف گردان فجر بالاخره خندیدند و رنگ پیروزی بر چهره‌ها نمایان شد. پس از پنج روز و چهار شب که از محاصره می‌گذشت، رزمندگان تیپ مقدس ۳۳ المهدی (عج) با کمک سایر یگانها با گردان فجر الحاق انجام دادند و پادگان حاج عمران عراق و ارتفاعات سرکوب منطقه به تصرف در آمد.

دیدار با امام خمینی (ره) به همراه همزمان

در اواسط مرداد ۱۳۶۲ چند روزی می‌گذشت که عملیات والفجر ۲ در منطقه حاج عمران عراق به اتمام رسیده بود. خانواده حاج حسن ریسی نگران کریم بودند. آخرین خبرشان در مورد وضعیت سلامتی کریم، مربوط به مکاتبه چند هفته قبل او از پادگان جلدیان بود. حالا خبر رسیده بود که کریم مجروح شده و در یکی از بیمارستان‌های تهران بستری است. پدرش با شتاب و عجله خودش را به شیراز می‌رساند. در ترمینال مسافربری او را می‌بیند که با کمک دوتا عصا به سختی از اتوبوس پیاده می‌شود. پدرش ابتدا تصوّر می‌کرد که کریم یک پای خود را از دست داده است. اما وقتی با روحیه بالای کریم مواجه می‌شود او را در آغوش گرفته و خدا را

شدند و خوشحال از اینکه توانسته بودند تاب بیاورند و مقاومت کنند و جلوگیری از سقوط تپه کنند. (مصاحبه شهید محسن پیرامون. واحد فرهنگی بنیاد شهید استهبان)

سپاس می گوید. در روستای کوشک قاضی همه به استقبال و عیادت کریم می آیند. زنده یاد حاج سلطانعلی نقی زاده از دوستان پدر، از او میخواهد که دیگر به جبهه نرود و درسش را ادامه دهد. اشک در چشمان کریم جاری می شود و در جواب می گوید: عشق حسینی است چه ها می کند!

به نقل از محمد جعفرزاده : همه همزمان کریم تایید می کنند که او اهل غلو و تعریف نبود. کریم متواضع و کم حرف بود. با اصرار من خاطره ای از عملیات والفجر ۲ بازگو کرد. او به من گفت: محمد! من بعد از شهادت دوست و همزم عزیزم علی رضا کیهانپور ناخودآگاه افسرده شدم و لبخند روی لبانم جاری نمی شد. در این عملیات خیلی از خودم راضی هستم! به جرات می گویم با هر تیر فشنگ ۳ یک بعثی را به جهنم فرستادم. اینجا بود که یقین پیدا کردم انتقام علیرضا را از بعثیون گرفته ام و ناخودآگاه لبخند زدم.

کریم پس از مدتی به اتفاق مرتضی جاویدی و سایر رزمندگانی که در عملیات شرکت کرده بودند به دیدار امام خمینی «ره» می روند. حضرت امام پیشانی مرتضی جاویدی را به نمایندگی از رزمندگان گردان فجر و مقاومت پنج روزه آنها در محاصره دشمن و پیروزی در عملیات می بوسد. بوسه ای که به گفته شهید صیاد شیرازی برای هیچ فرمانده گردانی دیگر

تکرار نشد و در تاریخ جنگ مرتضی جاویدی به عنوان سردار تنگه احد معروف می‌شود و در یادها ماندگار می‌گردد.^۱

مادر کریم نقل می‌کند که هر دو عصای او تا مدت‌ها مورد استفاده افرادی از اهالی روستا قرار می‌گرفت که دچار تصادف یا صدمه شده بودند و همه آنها اقرار می‌کردند بواسطه استفاده از آن، زودتر از حد تصوّر سلامتی‌شان را به دست آورده و بهبود پیدا کرده‌اند.

کریم در مدت دوره نقاهت چندین بار به شهرستان استهبان مراجعه و یاد و خاطره دوست و هم‌رمز شهیدش قاسم چوپان را گرامی داشت. به خانواده هم تاکید می‌کرد چنانچه به زیارت امام زاده پیرمراد در استهبان رفتید حتماً برای شهید چوپان فاتحه بخوانید.

کریم پس از بهبودی نسبی مجدداً خود را آماده می‌کرد که به جمع رزمندگان گردان فجر در پادگان جلدیان ملحق شود. گردان فجر بعد از عملیات والفجر ۲ و حضور در دو خط پدافندی تنگه حاج عمران و ارتفاعات شهید صدر، هم چنین جهت ادامه عملیات والفجر ۴ به مدت ۲۰ روز در خط پدافندی ارتفاعات سنگ معدن (دره شیلر و پنجوین عراق) و تثبیت خط پدافندی به جنوب عزیمت و در پایگاه پنجم شکاری امیدیه مستقر گردید.

۱ - سخنرانی سردار جعفر اسدی در یادواره شهید مرتضی جاویدی ۱۴۰۳/۱۱/۱۱ روستای جلیان فسا

عملیات خیبر

عملیات خیبر در ۳ اسفند ۱۳۶۲ ساعت ۸ و نیم شب با رمز «یا رسول الله (ص)» در منطقه هورالهیوزه و جزایر مجنون، به وسعت ۱۱۸۰ کیلومتر مربع با هدف تصرف و تامین جزایر مجنون و بخشی از هورالهیوزه آغاز شد، تیپ ۳۳ المهدی ابتدا با سه گردان عملیاتی طی ۶ کیلومتر پیاده روی در کنار هور به دژ رسید و به خاکریز اول دشمن حمله و خاکریز دوم و سوم را نیز تصرف و پاکسازی را آغاز کرد، اما با پاتک سنگین دشمن رو به رو شد. رزمندگان در اقدامی تاکتیکی، چند خاکریز عقب آمدند و دشمن موفق شد خاکریزهای فتح شده را باز پس گیرد. در مقابل تیپ ۳۳ المهدی چند جای دژ را با اژدر بنگال منفجر کرد و آب را به سمت خاکریز انداخت تا نیروهای زرهی عراق متوقف شوند. با تمرکز آتش دشمن بر روی جزایر و شهادت تعداد زیادی از نیروها، و با توجه به اینکه امام (ره) فرموده بودند: «جزایر باید حفظ شود^۱»، همه فرماندهان و رزمندگان برای پیروزی هم قسم شدند. در پی آن تیپ ۳۳ المهدی و تعدادی از یگانها در منطقه پاسگاه طلائییه جدید وارد عمل شدند، مهندسی رزمی خاکریزی نعلی شکل در دل دشمن احداث کرد و علیرغم پاتک دشمن، رزمندگان از دو طرف حمله و خط را پاکسازی کردند^۲.

۱- پیام امام خمینی (ره) ۱۳۶۲/۱۲/۱۴ پایگاه علمی حفظ و نشر ارزشهای دفاع مقدس

۲ - به نقل از کتاب دو لشکر فجر و ۳۳ المهدی، اکبر صحرایی

عملیات خیبر به روایت حاج محمد صالح اسدی

از محل استقرار در پایگاه پنجم شکاری که حرکت کردیم، بلافاصله منطقه ای را در سواحل هورالعظیم و پس از مدتی، خطی را در پیچ طلائی به ما واگذار کردند. جایی که مرز زاویه ۹۰ درجه پیدا می کرد. از آن خط برنامه عملیات خیبر برای ما طراحی شده بود. بچه های اطلاعات بلافاصله تقریباً در مسافتی حدود چند کیلومتر عقب تر از خط، پاسگاه فرماندهی تیپ المهدی را آماده کردند که به علت آتش سنگین توپخانه دشمن، ابراهیم ایل به شهادت رسید. بعد از او علی الوانی شهید شد. حاج علی اکبر رحمانیان هم که از چهره های شاخص یگان بود به شدت مجروح شد. البته این ضربه اول بود، ضربه سخت تر را تیپ المهدی در جریان بمباران اردوگاه در جفیر دریافت کرد. با این وجود تیپ بلافاصله خودش را بازسازی کرد و آماده عملیات شد. عملیات خیبر بعد از یک مدت زمان نسبتاً طولانی که ما از جنوب دور بودیم، مجدداً ما را به منطقه جنوب کشاند. ابتدا تصمیم بر این بود که تیپ را در جزیره مجنون به کار گیرند، ولی بعداً قرار شد برویم توی پیچ طلائی خط جدیدی را تحویل بگیریم. نیروهای اطلاعات دو تا منطقه برای شناسایی در نظر گرفتند. یکی، جایی که بعدها آن پل ۱۳ کیلومتری و ۱۵ کیلومتری زده شد. در این منطقه کار شناسایی در هور را انجام دادیم. یکی دیگر مقابل همین خطی بود (پیچ طلائی) که به ما تحویل داده بودند. یعنی از جایی که باتلاق های هور

شروع می‌شد و مقابل و سمت چپ ما دیگر خشکی بود. در واقع ادامه جاده ای که ما کنارش مستقر بودیم، وقتی می‌رفتیم به داخل زمین دشمن، می‌رسید به جایی که نهر «سویپ» از هور جدا می‌شد. جای مهمی بود، اما قرار نبود عملیاتی روی خشکی صورت گیرد، عملیات خیبر تمرکزش روی جزایر مجنون بود. عمده یگانهای سپاه و هوانیروز ارتش توی آن منطقه بکار برده شدند، اما عراقیها تلاش کردند که عملیات خیبر را با اجرای آتش سنگین متوقف کنند. بعد از چند روز عملیات سنگین در قرارگاه جلسه ای بود. آقای رشید به حاج اسدی (فرمانده تیپ) گفتند: شما نمی‌توانید کاری بکنید که آتش دشمن روی جزایر سبک شود، بلکه ما بتوانیم در آنجا مواضع را مستحکم و قابل دفاع کنیم؟ قرار شد در این منطقه، با لشکر ۲۷ (به فرماندهی شهید همت) عملیات مشترکی انجام دهیم و واحدهایی از لشکر ۹۲ ارتش هم در ادامه عملیات ما را پشتیبانی کنند. آن شب نیروهای لشکر ۲۷ از خط ما عبور کردند و توی یک عرض بسیار کمی که سمت راستشان هور و سمت چپشان هم باتلاق بود، در یک عرض ۲۵ متری که دیگر ثبات داشت و خشکی دژ بود، حرکت کردند. آن شب خاکریز اولیه عراقی‌ها شکسته شد، اما تا قبل از روشن شدن هوا نتوانستند خط را نگه دارند. تانکهای لشکر ۹۲ هم نتوانستند موقعیتی بدست آورند. خلاصه، عملیات زرهی موفق آمیز نبود و آتش دشمن روی جزایر همچنان سنگین بود. در نهایت به این نتیجه رسیدند که تیپ المهدی از مواضع خود به سمت خاکریز عراقی‌ها یک پیشروی

داشته باشند تا بخشی از نیرو و آتش دشمن تجزیه شود، دو گردان، پشت خط آرایش گرفتند. عراقی ها از این ناحیه به شدت احساس خطر می کردند. ما اگر می توانستیم به سمت کانال سویپ برویم، در واقع هم جزیره و هم بخشی از منطقه تثبیت شده بود. لذا عراقی ها احساس خطر کردند و آن حجم آتش سنگین را از روی جزایر برداشتند و به سمت ما روانه کردند. دیگر ما قادر به اینکه پیشروی زیادی انجام بدهیم، نبودیم. یک خاکریزی را روی میدان مین ایجاد کردیم، یعنی ما به دلیل شکل زمین و کانالی که عراقی ها ایجاد کرده بودند و انبوه آتشیایی که بود، نتوانستیم به خاکریز عراقی ها برسیم، ضمن اینکه هدف رسیدن به خاکریز عراقیها نبود، هدف تظاهر به تکی بود برای اینکه توان آنها را تجزیه کنیم، اما این تظاهر باید با یک قاطعیتی نشان داده می شد. و ما هم مجبور بودیم به خاکریز اول عراقی ها نزدیک شویم. آن منطقه وسیع بود و بچه های تخریب فرصت جمع آوری مین ها نداشتند، فقط خشتی می کردند. باید با عجله این کار را می کردند که بلدوزرها به مین ها نرسند. بچه های مهندسی با توجه به حجم آتش موفق نشدند، یعنی در واقع ما از دو جناح شروع کردیم به خاکریز زنی، همان اول صبح پاتک عراقی ها روی این خاکریز شروع شد. نیروهای ما آمدند عقب، آنجا یک نبرد آتشی، بین ما و عراقی ها انجام گرفت. محدودیت در مصرف مهمات ادوات برداشتند، آتش سنگین روی عراقی ها اجرا شد. با محمود ستوده یکی از گردانها را

آماده کردیم، قرار شد نزدیک غروب حرکت کنیم و بزیم به خاکریز عراقیها، قبل از انجام عملیات، ادوات یک آتش سنگین به یاد ماندنی روی عراقیها ریخت. یعنی خاکریز قبل از اینکه ما بخواهیم فتحش کنیم، بخش عمده ای از نیروهای دشمن پشت آن از بین رفته بودند، به هر حال مجدداً خاکریز را تصرف کردیم. نقش تیپ المهدی در عملیات خیبر به نوعی کمک به تثبیت جزایر بود. به رغم اینکه خودش در جزایر مجنون مستقیم وارد نشد، اما به دلیل عملیات ۲۴ ساعته تیپ، بقیه یگانهای که در جزایر مستقر بودند فرصت کردند امکانات و استحکامات خوبی ایجاد کنند.^۱

شرکت در عملیات خیبر

عملیات خیبر سومین عملیات آفندی بود که گردان فجر پس از تشکیل در آن شرکت می کرد. کریم و دیگر رزمندگان گردان، مدتی در اردوگاه غرب شوش مستقر بودند. او با «محمد حیران، جعفرمستقیم، احمد رشیدی، ابوالفضل صادقی، حسن اجرا» در یک چادر به سر می بردند. به نقل از محمد حیران: رفاقت و دوستی کریم با دیگران، دوستی جانی بود! او حاضر بود در مواقع خطر، جانش را برای دوستانش فدا کند. یک شب،

۱ - دو لشکر فجر و ۳۳ المهدی. اکبر صحرائی

قبل از عملیات خیبر ۱۳۶۲/۱۲/۲ از اردوگاه شوش حرکت و در منطقه جفیر، چادرها را برپا کرده و مستقر شدند. عصر همان روز بود که هواپیماهای عراقی از راه رسیدند و منطقه جفیر را بمباران کردند. تعداد زیادی از رزمندگان تیپ، شهید و مجروح شدند. اما این بمباران و تلفات ناشی از آن نتوانست مانع از حضور رزمندگان در عملیات شود.

حاج محمدتقی صادقی که در این عملیات به عنوان تک تیرانداز همراه کریم بوده است نقل می‌کند: بعد از اینکه نیروهای قبل از ما به عللی نتوانسته بودند خاکریز های تصرف شده را نگهداری کنند و بخاطر شهادت و مجروح شدن بسیاری از نیروهایشان دستور به عقب نشینی داشتند لذا به گردان فجر به فرماندهی «جلیل اسلامی» آماده باش دادند، من و کریم در گروهان مسلم رستم زاده بودیم. سوار مایلرها شدیم و به طرف منطقه درگیری حرکت کردیم. به ما گفته بودند باید دشمن را در این منطقه سرگرم کنیم تا فشار بر جزایر مجنون کم شود. بعد از چند کیلومتر راهپیمایی کنار هور، پشت دژی قرار گرفتیم تا هوا تاریک شود، برادرم «ابوالفضل» مقداری نان خشک و خرما تحویل داد تا بین بچه ها تقسیم کنم، هرکس چندین دانه خرما و کمی نان خشک بر می‌داشت، هوا تاریک شده بود، نمازمان خواندیم و راه افتادیم. منطقه حالت باتلاقی داشت. به طرف دشمن جلو رفتیم، بچه های تخریب معبر را در میدان مین باز کرده و تعدادی هم به شهادت رسیده بودند. دشمن، معبر منطقه را زیر تیر

داشت و مرتب منور می زد، منور که می زدند می نشستیم و بر می خاستیم، در همین نشست و برخاستها، همراه کریم متوجه شدیم که زیر پایمان خیلی نرم است، دقت کردیم دیدیم روی جنازه‌ای نشسته‌ایم، یعنی مقداری از این مسیر روی اجساد نیروهای لشکر ۱۴ رفته بودیم. عبور از روی پیکر شهدا در روحیه بچه ها اثر گذاشته بود. حالا نزدیک عراقی ها رسیده بودیم، یک تیربارچی بود که خیلی اذیت می کرد، یک گلوله آربی جی به طرف او شلیک شد که نزدیک سنگر تیربار به زمین خورد و تیربارچی هوشیارتر شد و فعالیتش را بیشتر کرد. در تاریکی از چند نقطه دیگر نیز به سوی تیربار، چند آربی جی شلیک شد و یکی از موشک ها به هدف خورد، با خاموش شدن تیربار، با کمک بچه ها خط شکسته شد. زیر آتش عراقی ها وجب به وجب به پیشروی ادامه دادیم، سنگرهای اجتماعی یکی پس از دیگری پاکسازی شدند. نیروهای پشتیبانی از لشکر فجر از راه رسیدند، تا فردا صبح پشت خاکریزها پدافند کردیم. حدود ساعت ۹ بود که به دستور فرماندهان زیر آتش سنگین دشمن به عقب برگشتیم. به اول دژ که رسیدیم فرمانده گردان «شهید جلیل اسلامی» نشسته بود که از برگشت تمام نیروها مطمئن شود. در مسیر برگشت دیدم روی دژ یک نفر به حالت دو زانو نشسته، رفتم کنارش، ذبیح الله تریاک کار بود. بهش گفتم بلند شو برویم عقب، هیچ نمی گفت و روی زمین خیره شده بود. مقابلش، دو زانو نشستم، دیدم تیر به سرش خورده و در همان حال به شهادت رسیده بود. هنوز آتش عراقی ها کم نشده بود و ما راهی پشت خط شدیم

و اذان ظهر به مقر رسیدیم. فردا صبح تعدادی آرپی جی زن ماهر که کریم هم جزو آنها بود برای مقابله با پاتک دشمن راهی طلائیه شدند. بعد از ۲۴ ساعت که جلوی پاتک عراقی ها گرفتند با چهره هایی دود گرفته و گوشه‌های سنگین به مقر برگشتند.

ماموریت کمین در خط پدافندی طلائیه

حضور رزمندگان اسلام در سنگرهای کمین یعنی یک گام به دشمن نزدیکتر. اینکه بتوانید نیروی دشمن را غافلگیر کنید، بتوانید حرکت بعدی نیروی مقابل را حدس بزنید و از نقشه های جنگی دشمن با اطلاع باشید. سنگرهای کمین مفهوم های دیگری را هم در ذهن رزمندگان تداعی می کرد، قانون نانوشته کمین بسیارند. شاید نبرد در سکوت بهترین تعریف این تاکتیک جنگی باشد. هادی مشغول از هم‌زمان کریم به سخن در آمد، او کریم را فراتر از یک رزمنده معمولی توصیف می کند. هادی صادقانه می‌گوید: من در هشت سال دفاع مقدس در جبهه های جنوب و غرب نیرویی مثل کریم سراغ ندارم، در وجود او ترس معنا نداشت. حضورش در هر دسته و گروهان، باعث قوت قلب فرماندهان و رزمندگان می شد. با پشتکار و علاقه وصف ناپذیرش در اکثر امورات نظامی تخصص پیدا کرده بود. هادی نقل می کند بعد از عملیات خیبر با پایان گرفتن مرخصی استعلاجی بخاطر مجروحیت، به موقعیت گردان فجر در منطقه عملیاتی

طلائیه آمده بودم تا از مرزهای وطنم در مقابل دشمن دفاع کنم. دلم می-خواست در کنار کریم دوش بدوش او در جنگ شرکت کنم. سراغ او را از جلیل اسلامی گرفتم، جلیل فرمانده روزهای سخت جنگ، عاشق و شیفته مرام کریم بود. قبل از اینکه موقعیت کریم را بازگو کند کمی با هادی درد دل کرد. عجب جوان برازنده‌ای هست این کریم! چقدر با مهارت و توانمند، ولی افسوس که مسئولیت فرماندهی را نمی پذیرد. او «کریم» می‌خواهد همانند یک عقاب در جای جای جبهه جنگ حضور داشته باشد و با مهارت هایی که در کوران جنگ کسب نموده گره از کار رزمندگان اسلام به خصوص گردان فجر بگشاید. او هم اکنون در ماموریت سنگرهای کمین در نزدیکی دشمن است. نیروهای مستقر در کمین هم اکنون خسته شده و بایستی تعویض شوند. هادی منتظر ادامه صحبت‌های اسلامی نشد. از جلیل رخصت گرفت و با تجهیزات، بعد از غروب آفتاب با تعدادی دیگر خود را نفس زنان به سنگرهای کمین رسانید. چیزی در حدود دو کیلومتر فاصله سنگرهای کمین تا خط اول نیروهای خودی وجود داشت. هادی خوب می دانست که موقعیت سنگر کمین یعنی چه، اما بیشتر دلش برای کریم تنگ شده بود. در کنار هر سنگر کمین به فاصله ده متر سنگر استراحت اجتماعی ساخته شده بود. کمین جایی برای پلک زدن چشم نبود. چرت زدن، رویا پردازی، خط قرمز حضور در کمین محسوب می شد. اگر زخمی می شدی و خون ریزی شدید داشتی بایستی تا شروع تاریکی صبوری می کردی، اگر درد ناشی از مجروحیت نصیب

تو می‌گردید ناله های تو باید در گلو محبوس می‌شد تا دشمن موقعیت سنگر کمین را متوجه نشود. و این مشکلات تازه بخشی از مرارت های سنگر کمین به حساب می‌آمد. کریم را مابین دو سنگر استراحت و سنگر اصلی کمین مشاهده کردم، برایم عجیب بود که در آن موقعیت خطرناک، کریم با آرامش خاصی جوراب هایش را به داخل جیب شلوارش قرار می‌دهد تا وضو گرفته و نماز اقامه نماید. سلام کریم تو خوبی! چرا تیمم نمی‌کنی، تو خوب می‌دانی فاصله سنگر کمین تا دشمن به ۶۰ متر نمی‌رسد و از سه زاویه در تیررس آنهاست. بدون استرس وضو می‌گیری، کریم در پاسخ هادی: حیف نیست تو این لحظات اگر قسمتم شهادت شد بدون وضو باشم. براستی کریم بیشتر توضیح نده قانع شدم، هادی به سکوت سنگرهای کمین مشکوک شده بود. راستی کریم چرا هم‌زمان شما در موضع کمین به استقبال من و بقیه دوستان نیامدند. کریم به آرامی پاسخ داد، نگران نباش دوستان دیشب نگهبانی داده و خسته هستند و هم اکنون در خواب بسر می‌برند. هادی از گفته های کریم قانع نشد درب سنگر اجتماعی را که باز کرد به رزمندگانی که در خواب بودند سلام کرد، سلام خسته نباشید برادران، در تاریک روشنایی سنگر، چهره دو رزمنده را مشاهده کرد که در خواب بسر می‌بردند. اما زمانی که پاسخی دریافت نکرد به چهره آنان بیشتر دقیق شد. یا خدا! یا ابوالفضل! به نظر می‌آمد آن دو عزیز به شهادت رسیده بودند. هادی نتوانست خودش را کنترل کند و

کریم را مخاطب قرار داد. این یعنی چه! کریم نگاه معناداری به هادی کرد و در ادامه گفت: اگر نمی‌دانی بدان، اینجا سنگر کمین است. من نمی‌توانم شهادت هم‌زمانم را به عالم فریاد بزنم. دو روز پیش من در سنگر نگهبانی بودم یه گلوله خمپاره ۶۰ میلیمتری از روزنه سنگر اجتماعی وارد شد و این دو عزیز هم‌زمانم در جا به شهادت رسیدند. منتظرم شب بشود شهدا را به پشت جبهه منتقل کنم. کریم براستی تو چگونه انسانی هستی، چطور طاقت می‌آوری، هادی در ادامه گفت اجازه بده من شهدا را به عقب منتقل کنم. اما کریم چشم در چشم او تاکید کرد که کار خودم است و آن شب کریم بعد از دو ساعت تلاش و انتقال شهدا به عقب به سنگرهای کمین نزدیک و نزدیکتر می‌شد. از چشمانش که همانند کاسه خون بود می‌شد فهمید چند روزی است استراحت نکرده و نخوابیده است. به ما تاکید شده بود در سنگر کمین تحت هیچ شرایطی تیراندازی نکنید. ولی کریم اعتقاد داشت اگر از سنگر کمین عراقی‌ها، یک گلوله تیراندازی شود ما باید ده گلوله به آنها جواب دهیم. عراقی‌ها باید از ما بترسند نه اینکه ما از آنها، به ابتکار کریم و همکاری دیگر رزمندگان طی یک هفته کانالی بین دو سنگرهای کمین احداث گردید. محمد حیران نقل می‌کند: سنگرهای کمین در طلائیه نزدیک به دو کیلومتر با خط اول فاصله داشت. از اول هورالعظیم تا یک کیلومتری پل طلائیه به جزیره مجنون جنوبی هیچ نیرویی وجود نداشت. در سنگر کمین تازه، با کریم دوست و رفیق شده بودم. هروقت بیکار می‌شدیم با اسلحه قناصه دوربین دار به

داخل سنگر نگهبانی می رفتیم. بعضی وقتها هدفی دیده می شد. به دلیل اینکه بیسیم و کد و رمز یکی از سنگرهای کمین بدست عراقی ها افتاده بود، آنها براحتی روی فرکانس ما می آمدند و اذیت می کردند. یکی از اعضای مجاهدین خلق «منافقین» در سنگر کمین عراقیها بود. پشت بیسیم می آمد و به اصطلاح جنگ روانی می کرد. تا اینکه گفت می روم کنار هور ماهی بگیرم، من و کریم که به شدت از این منافق وطن فروش عصبانی شده بودیم حرفش را جدی گرفتیم. سریعاً به سنگر کمین رفتیم. به محض اینکه قلاب ماهیگیری انداخت سه گلوله به او زدیم، پس از چند هفته مأموریت ما در سنگر کمین به اتمام رسید. یگانی از لشکر ۹۲ زرهی ارتش خط پدافندی را تحویل گرفتند. کریم بخاطر تجربه ای که در سنگرهای کمین بدست آورده بود تا پاسی از شب آنجا ماند تا آنها را توجیه کند.

آموزش هلی برن

خرداد ۱۳۶۳ رزمندگان تیپ ۳۳ المهدی^(عج) در پایگاه پنجم شکاری امیدیه در ساختمانی به نام «هتل اچ» مستقر بودند. «نیروها در این محل سازماندهی می شدند و به منطقه عملیاتی اعزام و برای استراحت مجدداً به پایگاه بر می گشتند.» حاج حسن ملک زاده نقل می کند: با گردان فجر در طبقه سوم «هتل اچ» پایگاه مستقر شده بودیم. نیمه های شب خیلی حالم بد شده بود. از اتاق بیرون آمدم، کریم را دیدم، متوجه حال خرابم

شد. با اصرار مرا تا بهداری همراهی کرد. دکتر را صدا زد، پس از ویزیت در کنارم ماند تا سرم تمام شود، بعد به من کمک کرد تا به اتاقم برگردم. سپس به من گفت حسن جان، من تا صبح بیدار هستم، اگر مشکلی پیدا کردی بیا دربِ اتاق را بزن مجدداً نزد دکتر برویم. کریم پسری خوشرو، فعال، زرنگ، خونگرم و رفیق دوست بود که واقعاً برای رفیق تا پای جان می‌ایستاد. پس از مدتی کریم و همزمانش در پایگاه امیدیه با خبری عجیب مواجه شدند. خبری که درست بر خلاف تصوّر آنها به جای اینکه در مقابل دشمن قرار گیرند، می‌بایست جهت فراگیری و تقویت آموزش های تخصصی لازم به پشت جبهه یعنی به «پادگان الغدير اصفهان» اعزام شوند.

این خبر بیش از اینکه رزمندگان گردان های فجر و کمیل را خوشحال کند، بیشتر غافلگیر و متعجب نمود. آنها در واقع سرباز وطن بودند و مطیع دستورات و اوامر فرمانده، تدبیر فرماندهان نظامی سپاه و ارتش این بود که از گردان های فجر و کمیل «تیپ ۳۳ المهدی (عج)» و گردانهای ۱۰۱، ۱۲۶، ۱۴۸ «تیپ ۵۵ هوابرد شیراز» که از نیروهای قدیمی و ثابت بهره مند بودند تحت عنوان تیپ رعد، جهت آموزشهای تخصصی هلی برن در پادگان الغدير اصفهان به کار گرفته شوند. کریم و دوستان همزمانش برای رفتن آماده شدند. همه لباس تکاوری پوشیدند. اتوبوسها آمدند و حرکت شروع شد. در مسیر برای استراحت در پادگانی در خرم آباد توقف کردند.

سپس به حرکت خود ادامه دادند تا رسیدند به پادگان الغدیر اصفهان، کریم و دوستانش، حتی جمشید ثمردار که هنوز مجروحیتش از عملیات والفجر ۲ بهبود نیافته بود هیچ دغدغه‌ای در دل نداشتند. آنها مترصد این بودند که با کسب آموزش‌های لازم بدون فوت وقت به جبهه جنوب رسیده و به نبرد خود در برابر دشمن بعثی ادامه دهند. قبل از شروع آموزشهای تخصصی هلی برن همه نیروها در صبحگاه پادگان الغدیر اصفهان حضور باشکوه داشتند، کریم و جمعی از هم‌زمانش از جمله «ثابت قدم، حیران، مشغول، صادقی، و... در یک صف ایستاده بودند.

سرهنگ صیاد شیرازی فرمانده نیروی زمینی ارتش و محسن رضایی فرمانده سپاه پاسداران در صبحگاه در کنار فرماندهان اصلی تیپ ۳۳ المهدی و هوابرد ارتش حاضر شده و در ادامه صیاد شیرازی سخنران ویژه با دانش آموختگان لب به سخن گشود. او در ابتدا با خواندن دعای فرج و آیه رَبِّ ادْخُلْنِيْ مُدْخَلَ صِدْقٍ و... (سوره اسراء آیه ۸۰) روحیه واقعی را به هم‌زمان سپاه و ارتش هدیه داد و گفت رزمندگان اسلام، برادران من، شما از کارآمدترین نیروهای این مرز و بوم هستید. شما دلاوران بی‌مانندی هستید که اگر این آموزش‌های تخصصی را به خوبی فرا گیرید، بدون شک در نبردهای واقعی، ترس را به جان دشمن بعثی خواهید انداخت و در نهایت حق بر باطل پیروز خواهد شد. سرهنگ صیاد شیرازی در ادامه سخنرانی خود فرمانده تیپ ۵۵ هوابرد «سرهنگ عبادت»

را مسئول اصلی آموزش هلی برن معرفی کرد. سازمان رزم تیپ رد تشکیل شد. گردانهای فجر، کمیل، ۱۰۱، ۱۴۶ عمل کننده و گردان ۱۲۶ احتیاط، گروهان سوم، گردان فجر به فرماندهی عبدالصمد فخار، به گردان ۱۴۶ مأمور شد و متقابلاً یک گروهان از گردان ۱۴۶ به فرماندهی سروان ملکی تحت امر گردان فجر قرار گرفت.

در سازمان رزم گروهانها یک تیم پشتیبان و یک قبضه خمپاره انداز ۶۰ میلی متری اضافه شد. «کریم در تیم پشتیبان، مسئول قبضه خمپاره ۶۰ شد». در گردان کمیل هم همین سازمان رزم تشکیل شد. پس از توجیه اولیه برای آموزش آماده شدند، اولین آموزش، نحوه سوار شدن و پیاده شدن از هلی کوپتر تا ارتفاع سه متر و نحوه چینش نیروها با هر سلاح، داخل هلی کوپترهای ۲۱۴ و شنوک بود. پس از چندی نوبت به آموزشهای بدنسازی و عبور از موانع که ویژه دوره های تکاوری بود رسید. حرکت روی سیم بکسل، پرش با طناب، بالا رفتن از دیوار چند متری، عبور از تونل، حرکت از روی تخته های نامتعادل و.... ابتدا تصور می شد رزمندگان تیپ ۳۳ المهدی^(عج) بصورت شایسته نتوانند همپای بچه های هوابرد در تمرینات شرکت کنند ولی کریم و همزمانش نیروهایی بودند که مدتها در مناطق عملیاتی، آموزشهای سخت و طاقت فرسا را پشت سر گذاشته بودند و کوههای اطراف پیرانشهر و حاج عمران از آنها مردانی سختکوش و ورزیده ساخته بود. کم کم آموزشهای اولیه تمام شده بود، باید خودشان

را برای انجام رزمایش آماده می کردند. در کویر بین اصفهان و یزد «گاوخونی» منطقه ای در نظر گرفته شده بود. چهار گردان فجر، کمیل، ۱۰۱، ۱۴۶ در یک دایره به عنوان سرپل عمل می کردند.

هر گردان، یک چهارم دایره، و گردان چهارم هم وسط دایره به عنوان پشتیبان مستقر می شد. با شروع رزمایش همزمان، یکصد هلی کوپتر ۲۱۴ و شنوک با اسکورت هلی کوپترهای کبری، در چهار دالان هوایی به موازات هم به پرواز در می آمدند. هر گردان در یک دالان هوایی مسئولیت گرفتن سر پل در یک چهارم دایره «هدف فرضی» را به عهده داشت. به هر گروهان هشت هلی کوپتر ۲۱۴ و یک شنوک اختصاص یافته بود. در هر هلی کوپتر ۲۱۴ حدود ۱۲ نفر و شنوک ۶۵ نفر با تجهیزات سوار می شدند. از قبل شماره هلی کوپترها، نام خلبان و کمک خلبان داده بودند. منطقه گاوخونی ماسه زار و کویری بود، روزها گرم و شبها سرد بود. رزمایش های روزانه و شبانه هلی برن با هیجان خاصی که بین رزمندگان ایجاد کرده بود همراه با تاکتیکهای جدید و شرایط واقعی میدان جنگ به مدت ۴۵ روز به پایان رسید. فرماندهان نظامی تصمیم گرفتند در منطقه جنوب «۷۵ کیومتری اهواز معروف به خلف آباد» رزمایشهای تکمیلی را با همان سازمان رزم قبلی ادامه دهند تا با هم افزایی و انتقال تجارب گرانبهای خود تمرینات تاکتیکی هلی برن را در زمین شبیه سازی شده منطقه دارخوین «خطوط اول تا سوم دشمن» به مرحله

اجرا در آورند. این تمرینات سخت در تابستان گرم و شرجی زیاد با جدیت پیگیری می شد.

تمرینات هلی برن بصورت شبانه روزی به مدت ۴۵ روز ادامه داشت. تیمهای رزمی در منطقه خلف آباد بارگیری انجام می دادند و در منطقه دارخوین رزمایشهای واقعی را روی اهداف شبیه سازی شده شرق بصره تمرین می کردند. هرچند علی رغم اینکه کریم و دیگر رزمندگان از آمادگی کاملی برای اجرای عملیات برخوردار بودند ولی مأموریت آنها به دلایل مختلف انجام نشد. فرماندهان نظامی تصمیم گرفتند سازمان رزم تمرین شده در آموزش هلی برن را حفظ کنند و منتظر اجرای مأموریت آینده شوند.

خدمت مقدس سربازی

در زمان جنگ تحمیلی هنوز مدت خدمت نیروهای داوطلب بسیجی در جبهه جزو خدمت سربازی شان به حساب نمی آمد. برای همین پدرش به کریم گفت: «حالا که در جبهه هستی و سن سربازی ات هم رسیده برو کارت آماده به خدمت بگیر تا دوران وظیفهات را هم گذرانده باشی». با توصیه پدر، کریم سرباز سپاه شد و دوران رزمش را با خدمت در سپاه پاسداران و در کنار همرزمانش در تیپ ۳۳ المهدی^(عج) ادامه داد.

آموزش تکمیلی تخریب و ویژگی های شخصیتی کریم..

بعد از این که عملیات هلی برن به دلایلی در منطقه جنوب لغو گردید، کریم همراه با رزمندگان گردان فجر به ماموریت تامین جاده، عازم شهر اشنویه در منطقه غرب کشور شد. کریم و حسن ملک زاده از رزمندگان گردان فجر در اجرای ماموریت تأمین و شناسایی روزانه خود به نقطه ای از منطقه می رسند که قبلاً گویا آنجا پایگاه یک یگان نظامی بوده، هر دو کنجکاو می شوند که آیا در فاصله بین دو سیم خاردار اطراف پایگاه از مین و تله های انفجاری خبری هست یا خیر، کریم با گفتن جمله خوب! می‌ریم جلو امتحان می کنیم به کنجکاوی خود و ملک زاده پایان می دهد. او در عین ناباوری منطقه را از وجود مین بررسی و مسیر میانبر را در بین سیم خاردارها پیدا کرده و توانایی خود را به گردان فجر به اثبات می رساند. بعد از یکماه که ماموریت اشنویه به اتمام رسیده بود گردان فجر به پایگاه امیدیه خوزستان بر می گردد. بلافاصله کریم از فرصت بدست آمده استفاده کرده و جهت آموزشهای تخصصی و تکمیلی تخریب تغییر واحد می دهد.

شیوه رفتار و اینکه او چقدر تشنه دانستن و ارتقای دانایی بود از زبان حاج محمد بلاغی از مسئولین گردان تخریب شنیدنی است: کریم در زمان کوتاهی آموزش های تخصصی و عملی تخریب را به خوبی فرا گرفت، او برای رفتن به ماموریت های پر خطر همیشه پیشقدم بود و به نحو مطلوب

انجام وظیفه می نمود. کریم در خصوص ویژگیهای یگان تخریب و اینکه چرا تغییر واحد داده به برادرش یادداشتی می نویسد که شایسته تعمق است:

برادر عزیزم! از من پرسیده بودی که یگان تخریب چگونه یگانی است و چه تفاوت هایی با سایر یگانهای رزمی دارد، من خیلی کوتاه پاسخ تورا خواهم داد. یگان تخریب از معنویت بالایی برخوردار است. کارایی و کاربرد تخصصی آن از لحاظ نظامی بسیار پر اهمیت می باشد....

در مورد ویژگیهای رزمندگان تخریب چی تیپ ۳۳ المهدی، برادر آموزنده، از مسئولین گردان تخریب در جنگ تحمیلی معتقد است تخریبچیها مردانی بودند که نه فقط در نبرد با دشمن، بلکه در نبرد با خود و ترس هایشان به پیروزی می رسیدند. آنها کسانی بودند که با دستان خود راه مرگ را از پیش پای همزمانشان پاک می کردند و با قدمهای استوار، مسیری امن به سوی جلو می گشودند. آنها وظیفه داشتند تا میدان های مین، تله ها و بمب های کار گذاشته شده توسط دشمن را خنثی کنند. هر عملیاتی که قرار بود انجام شود، پیش از هر چیز به حضور این افراد نیاز داشت تا مطمئن شوند که راه پیش رو، عاری از خطر هست. در هر ماموریت، تخریب چی ها با تلاشی بی پایان به جلو حرکت می کردند و با مهارت و دقت، یک به یک، موانع و تهدیدات را از سر راه بر می داشتند. برای تخریب چی ها هر قدم می توانست به معنای پایان زندگی

باشد، اما آنها هرگز تردید نمی کردند، ایمان، عشق به دین، وطن و تعهد به همزمانشان، نیرویی به آنها می داد که با جسارت به پیش بروند. هر عملیاتی برای تخریب چی ها، تجربه ای جدید از مواجهه با شهادت و زندگی بود. آنها هر روز در میانه صدای انفجار، بوی باروت و خاک سرخ آغشته به خون همزمانشان قدم می زدند و خود را برای ماموریتی دیگر آماده می کردند. تخریب چی ها در هر لحظه ممکن بود با کوچکترین اشتباه، نه تنها جان خود، بلکه جان همزمانشان را نیز به خطر بیندازند. اما دستان پرتوان و دلی آرام داشتند و با مهارت به کار خود ادامه می دادند. برای آنها هیچ افتخاری بالاتر از آن نبود که بدانند راهی برای همزمانشان گشوده اند و آنان را بسوی پیروزی هدایت کرده اند.

حاج آقا بنایی (پدر معنوی گردان فجر) در دوران دفاع مقدس که کریم را به خوبی می شناسد، روایت دیگری را مطرح می نماید. او معتقد است که کریم، بر مبنای آیه «و اعدوا لهم ما استطعتم من قوه و من رباط الخیل...» خود را برای مقابله با دشمن مجهز و آماده می نمود. آنچه که از معنی این آیه قرآنی برای همه مسلمین تکلیف شده است این است که مسلمانان با تمام قوا از جمله نیرو، سلاح و ایمان راسخ در برابر دشمنان مجهز و آماده نبرد باشند، و کریم برآستی معنی و مفهوم این آیه قرآنی را به خوبی فهمیده بود، او زمانی به نقطه آرامش می رسید که دانسته باشد تمام تلاش خود را بکار برده در فهمیدن، در دانستن، در کسب آموزشهای

تخصصی لازم، در افزودن و ارتقای مهارت های جنگی، در واقع بایستی کریم را در زمان جنگ تحمیلی یک پدیده و نبوغ نظامی ارزیابی کنیم. رزمنده ای که با پشتکار، علاقه مندی و مستعد بودن، به حدود ۶ الی ۷ تخصص نظامی آشنایی کامل پیدا کرده بود. علاوه بر همه این خصوصیات بارز، حاج حیدر یوسف پور «فرمانده گردان فجر در دفاع مقدس» معتقد است که کریم تشنه آموزش و دانایی بود. استعداد عجیبی در فراگیری مسایل نظامی داشت. لازم نبود فرماندهان او را برای دانستن و پذیرش آموزش به جایی اعزام کرده و یا به او توصیه کنند، او خود قبل از همه محل آموزش، نوع آموزش، زمان آموزش را برای خود و دیگر رزمندگان به فرمانده گردان پیشنهاد می داد اما آنچه کریم را از سایر رزمندگان متمایز و برجسته می کرد صبوری او در بزنگاهها و لحظات ماموریت های پر خطر بود. هیچ گاه در مواقع بحرانی دستپاچه نمی شد و همیشه مواجهه با خطرات جنگ را برای خود فرصت می شمرد و معتقد بود با بیشتر ماندن در خط مقدم و نبرد با دشمن مستوجب نعمت و پاداش از طرف خداوند متعال خواهد بود.

نیمه اسفند ۱۳۶۳ کریم از طرف یگان تخریب تیپ المهدی به گردان فجر مامور شده بود که در عملیات بدر شرکت کند. فرصت را غنیمت شمرد که به خانواده سرکشی نماید. والدینش از او درخواست می کنند با توجه اینکه دیگر برادرانش در جبهه هستند و خودشان سفر زیارتی سوریه

در پیش دارند در کنار خانواده بماند. مادر کریم نقل می‌کند: او ابتدا قبول نکرد، وسایلش را آماده و بسمت منطقه جنگی حرکت کرد. ساعتی نگذشته بود که به خانه مراجعه کرد، به ما گفت نتوانستم بدون رضایت شما بروم، شما در این چند سال مشوق من برای رفتن به جبهه بودید.

عمل آبان‌دیس و نجات معجزه آسای کریم

اوایل تیرماه ۱۳۶۴ چند ماهی از حضور کریم در یگان مهندسی رزمی می‌گذشت. او در کنار برادر علی کوهپیما^۱ «معاون مهندسی رزمی تیپ ۳۳ المهدی (عج)» آموزش کار با لودر، بیل مکانیکی و... به خوبی فرا گرفته بود به طوری که در مأموریت‌های مختلف شرکت فعال داشت. به نقل از محمد حیران، کریم در یگان مهندسی رزمی، راننده ای دلیر و شجاع بود و در صورت نیاز می‌توانست خاکریز احداث کند. یک هفته بعد... به یاد پاسداشت هم‌رزم شهیدش ذبیح الله عاشوری^۲ تصمیم گرفت عازم زادگاه شهید در یکی از روستاهای شهرستان داراب شود و یاد و خاطره او را زنده نگه دارد. از خصوصیات بارز کریم همین بود که دوستان هم‌رزم شهید و مجروح خود را هیچ‌گاه از یاد نمی‌برد. و شاید هم یکی از دلایلی

۱- علی کوه پیما معاون مهندسی رزمی تیپ المهدی در عملیات والفجر ۸ به شهادت رسید.

۲- ذبیح الله عاشوری در عملیات بدر به شهادت رسید.

که او راضی به مرخصی رفتن می شد تجدید خاطره با یاد همزمان و خانواده آنها بود.

بعد از اینکه از داراب به منزل پدری آمد، نیمه های شب از ناحیه شکم، درد زیادی احساس کرده و پدرش با موتور سیکلت او را به بیمارستان دکتر شریعتی فسا می‌رساند. پزشکان، بیماری او را ترکیدن آپاندیس تشخیص دادند. عمل سخت جراحی ۷ الی ۸ ساعت به طول کشید.

عبدالرسول در خاطراتش از برادر خود «کریم» می گوید: پس از به هوش آمدن او، بر بالینش حضور یافتم، اولین کاری که انجام فریضه دینی نماز بود. پرستاران و کادر درمانی تعجب کردند که یک جوان با این وضعیت، چقدر به مسایل مذهبی مقید است. سپس رو به من کرد و گفت به نظرت اگر من در این حالت فوت می کردم دوستانم از جبهه در مراسم تشییع جنازه ام شرکت می کردند. اشک در چشمانم جاری شد. او را در آغوش گرفته و پیشانی‌اش را بوسیدم. به او گفتم حیف تو نیست که این طوری از پیش ما بروی! تو باید در جبهه و خط مقدم به شهادت برسی و با شکوه و عظمت تشییع شوی.

دوره غواصی در بندرعباس

پاییز ۱۳۶۴ دوره نقاهت کریم پس از عمل جراحی آپاندیس به اتمام رسیده بود. در پادگان امام خمینی(ره) اهواز همراه با تعدادی از هم-رزمانش آماده بودند برای طی دوره غواصی اعزام شوند ولی محمد دهقانین از رزمندگان گردان فجر نقل می‌کند: قبل از عملیات والفجر ۸ حدود ۷۰ الی ۸۰ نفر از نیروهای گردان فجر که از ویژگی های منحصر به فردی برخوردار بودند «باتجربه تر، قدیمی تر، ورزیده تر» توسط مسئولین انتخاب گردیدند. چهل نفر که کریم هم جزو آنها بود با اتوبوس به سمت بندرعباس حرکت کردیم. در پادگان هوا دریا «شهید باهنر» نیروی دریایی ارتش مستقر شدیم. پس از یک روز استراحت توسط مربیان نیروی دریایی ارتش، توجهیات اولیه انجام گردید. آنها تاکید داشتند آموزش غواصی که برای شما در نظر گرفته شده مختص تکاوران دریایی است که روال عادی آن ۶ ماه است اما اساتید و مربیان غواصی برای متتخبان گردان فجر آموزش فشرده ۴۰ روزه در نظر گرفته بودند. به خاطر فشرده‌گی دوره مطالب آموزشی را فقط یکبار تکرار می کردند. آموزش شنا در سطح و عمق آب، فین زدن در خشکی و در استخر جهت ورزیدگی پاها و بدنشان خیلی زود شروع شد. بعد از ده روز که مطمئن شدند همه فن شنا و فین زدن در آب را فراگرفته اند کار روی دریا آغاز گردید. شب ها ساعت ۸ الی ۲ بامداد با قایق به ۵ تا ۱۰ کیلومتری ساحل دریا منتقل

می شدیم و سپس این مسافت را با لباس غواصی و فین شنا می کردیم. کریم و همزمانش در کسب آموزش های تخصصی غواصی بی نظیر بوده و تعجب اساتید این رشته را بر می انگيختند. قاسم افتخار از غواصان گردان فجر نقل می کند: بارها شاهد بودم که کریم در تمرین شنا کردن از دریا به خشکی از بقیه نیروها شتاب بیشتری می گرفت. او جزو نفرات اول بود که به ساحل می رسید، ما در یک ساختمان سه طبقه در پادگان شهید باهنر مستقر بودیم. پس از پایان آموزش بارها شاهد بودم که کریم پس از استراحتی کوتاه زودتر از بقیه بچه ها از خواب بیدار می شد و به نماز شب و راز و نیاز با خدا می پرداخت. یک بار نیمه های شب کریم را دیدم که جارو بدست گرفته و سالن خوابگاه را تمیز می کند. برای انجام وضو از کنارش رد شدم، به او گفتم کریم یه دعایی هم برای من بکن، او ناراحت شد. خودم متوجه شدم که چرا ناراحت شد. او در حال و هوای دیگری بود، شاید می خواست بگوید که من در برابر ذات باری تعالی دارای چه جایگاهی هستم که برای دیگران دعا کنم. در مدت آشنایی من با کریم مشاهده نکردم که او کاری برای خود نمایی و جلب توجه انجام دهد. روزهای آموزش غواصی در حال پایان گرفتن بود، ولی محمد دهقانان از همزمان کریم نقل می کند توسط مربیان نیروی دریایی ۶ نفر از نیروها «غلامحسین محمودی^۱ کریم، من و سه نفر دیگر» انتخاب شدیم

۱- غلامحسین محمودی، از همزمان کریم، در عملیات کربلای ۴ به شهادت رسید.

که مسیر ۱۴ کیلومتری درگهان تا اسکله شهید رجایی را در یک بازه زمانی مشخص شنا کنیم، این تمرین ویژه تکاوران دریایی بود که بعد از ۶ ماه آموزش، جهت تست نهایی این مسیر را شنا کرده و گواهی نامه آموزش غواصی دریافت می نمایند. آن روز کریم و پنج نفر منتخب در عین تعجب اساتید در زمانی زودتر از موعد مقرر، مسیر را شنا کرده و به اسکله شهید رجایی رسیدند. همه اساتید معتقد بودند که در طی هفتاد دوره آموزش، چنین نیروهای ورزیده ای را به چشم ندیده اند. به شوخی می گفتند شاید شما زمینی نیستید و از قدرت ماورایی برخوردار می باشید. آموزش ۴۵ روزه غواصی به اتمام رسید و کریم پس از استفاده از چند مرخصی خودش را آماده می کرد به جمع رزمندگان گردان فجر در پادگان امام خمینی^(ره) اهواز رساند.

مادر کریم نقل می کند: اوایل بهمن ماه ۱۳۶۴ بود که او با خانواده خداحافظی کرد. کوله پشتی و وسایل شخصی خود را به من سپرد و در ادامه گفت: «من به یک عملیات بدون بازگشت خواهم رفت». البته کریم قبل از عملیات والفجر ۸ نامه ای کوتاه برای برادرش می نویسد که بسیار تأمل برانگیز است، برادر عزیزم مرا حلال کن، اینکه می نویسم مرا حلال کنید، معنای آن این نیست که به شهادت می رسم. خودتان می دانید که من از این حلالیت ها بسیار طلبیده ام. شهادت چیزی نیست که مفت بدست آید، بنده خدا بودن می خواهد نه بنده هوا و هوس، بنده ای که

پایبند به بندگیش باشد، انسان با تقوی می خواهد. البته من نا امید نیستم، اگر خداوند لطف کند این بار عفوی که همه ما احتیاج داریم شامل می-شود. کریم یک عکس با لباس غواصی کنار اروند و نقاشی مقبره شهیدی مزین به گل‌های لاله را ضمیمه نامه تقدیم برادرش نموده بود و در انتهای نامه نوشته بود این کاغذ به ظاهر یک وصیت نامه است ولی در اصل، وصیت نامه من همان وصیت شهدا می باشد که پیام آن این است، صبر صبر صبر صبر صبر داشته باشید.

شرکت در عملیات والفجر ۸

اوایل زمستان ۱۳۶۴ زمانی بود که فرماندهان عالی رتبه نظامی ایران دست به کاری بزرگ زده و تصمیمات مهمی در خصوص ادامه جنگ در منطقه جنوب کشور گرفتند. حمله برق آسا به جزیره فاو، هدف نیروهای ایرانی بود که نتیجه ماهها تلاش و اجرای آموزشهای مداوم، سخت و نفس گیر را در ذهن هر انسان جنگاوری تداعی می کرد. در راس یگان هایی که آماده حمله به فاو بودند تیپ ۳۳ المهدی (عج) و به خصوص گردان فجر بود که گروهان غواص این یگان در نوک پیکان این حمله سرنوشت ساز قرار گرفته بود. آنها با کسب آموزشهای عمومی، آموزشهای عملی فشرده شامل قایقرانی، شنا، غواصی، ش م ر، رزم شبانه، در تاریکی شب آماده شروع حمله بودند. ماموریت اصلی گردان فجر شکستن خط اول دشمن در منطقه راس البیشه عراق توسط غواص های مهاجم بود، در

ادامه سایر نیروها با قایق هایی که در اسکله نهر حاج محمد مستقر بودند خود را به ساحل دشمن رسانده و نسبت به انهدام نیروها و سنگرهای دشمن اقدام و آماده می شدند در مقابل پاتک های دشمن مقابله و تثبیت هدف را به انجام برسانند.

نقش نیروهای غواص، تعیین کننده و حساس بود چون اولین نیرویی که ضربات کاری و شکننده را بر دشمن وارد می ساخت غواصان متهور و شجاع دل بودند. کریم و یاران غواص او از دریا، تاریکی و دشمن ترسی به دل نداشتند. آنها عاشقان واقعی وطن بودند و همیشه خود را در مسیر شهادت می دیدند. تمرینات موثر غواصی در رودخانه بهمن شیر آبادان، از آنها پولاد مردانی ساخته بود که همانندی نداشتند. هم چنین تمرین موفقیت آمیز در رزمایش آبی خاکی تیپ ۳۳ المهدی^(عج) در رودخانه بهمن شیر، اعتماد به نفس آنها را برای اجرای عملیات دو صد چندان نموده بود. کریم همراه با دیگر غواصان گردان فجر، ۱۰ روز قبل از شروع عملیات در ساحل اروند، بین نهر حاج محمد و بچارچره مستقر شدند و همزمان تامین آن منطقه را به عهده گرفتند. اما این تنها دلیل حضور آنها در ساحل اروند نبود، بلکه در ساعت ها و زمان های مختلف جزر و مد این رودخانه را ارزیابی و یادداشت می کردند. منطقه ای از ساحل که مستقر شده بودند در انتها الیه اروند بود. یعنی تیپ ۳۳ المهدی^(عج) آخرین یگان برای عملیات بود. در آخر دهانه اروند جایی که محل تلاقی اروند با خلیج

فارس است. اینها در واقع راس البیشه را تشکیل می دادند و آنها درست مقابل راس البیشه بودند.

در آن قسمت از ساحل، آب رودخانه با تمام مناطق دیگر فرق داشت. هیچ گونه سکونی نداشت، همیشه در حال جزر و مد بود، به خصوص در قسمت دهانه، که عرض آن تا ساحل دشمن به حدود ۲ کیلومتر می رسید. در شبانه روز دو بار آب اروند مد می شد. موقعی که آب بالا می آمد و از خلیج فارس بر می گشت نهادهای منشعب از اروند را پر می کرد و دوباره جزر می شد. وقتی جزر می شد سرعت آب به ۷۰ کیلومتر در ساعت می رسید. شاید به همین دلایل، اروند رود را وحشی ترین رودخانه ایران نام نهاده اند. به ظاهر آرام و روان است اما در عمق رودخانه، جریان آب تند و سریع بوده که برای هر شناگر ورزیده ای می توانست خطرناک باشد.

شب سومی بود که رزمندگان غواص گردان فجر در کنار ساحل مستقر بودند، کریم با یکی از همزمانش ساحل را می پاییدند، دقایقی بعد متوجه تعدادی از نیروهای اطلاعات تیپ «حسنعلی اشرفی و...» و هم چنین برادر حسین اسلامی «مسئول محور عملیاتی» می شود که پس از شناسایی ساحل دشمن به سمت آنها می آمدند. آشنایی و دوستی کریم با حسین اسلامی به قبل از تشکیل گردان فجر بر می گشت، با اصرار کریم، اسلامی مشاهدات خود را از آن سوی ساحل برایش بازگو کرد: «در ساحل دشمن با لایه های سیم خاردار و خورشیدی های کوچکی که روی زمین بود

مواجه شدیم، زیرخورشیدی های بزرگ، خورشیدی های کوچکی گذاشته بودند که کسی نتواند سینه خیز برود و از بین آنها عبور کند. سیم خاردارهای حلقوی هم بحثش جدا هست، پایه نبشی زده بودند و بعد سیم خاردارها را انداخته بودند روی سر همدیگر و یک دیواری از سیم خاردار درست کرده بودند، یعنی فقط سیم خاردار حلقوی نبود که بشود یک پتویی روی آن بیندازی و عبور کنی، یک دیواری از سیم خاردار بود. بعد از این ها می رسیدیم به موانع ضد هاورکرافت که با تیر آهن کار شده بود، بعدش می رسیدیم به یک خاکریزی که در واقع خاکریز نبود، یک دیوار گلی و چوبی بود. تنه درخت های نخل را قطع کرده بودند و گذاشته بودند سینه این خاکریز که هم با جزر و مد شسته نشود و هم مانعی باشد در مقابل نیروهای شناسایی، یک کشتی به گل نشسته هم در مسیر ما بود که احتمال می دهم عراقی ها در داخل آن دیدگاه و سنگر کمین داشته باشند. خلاصه کریم! کار مشکل است باید خیلی هوشیار بود، برای پیروزی بر بعثیون به ائمه باید متوسل شویم.»

کریم و همزمانش به همین شناسایی اطلاعات و عملیات قانع نبودند. برخی اوقات همراه دوستش «محمد حیران» بر فراز یک دکل (دکل علیشیر متعلق به قرارگاه نوح) که روی منطقه عملیاتی مسلط بود می رفتند، وقتی به منطقه راس البیشه در آن سوی ساحل دشمن، آب اروند، جزر و مدهای آن، باتلاقها و موانع متعدد نگاه می کردند نوعی تشویش خاطر به آنها

دست می داد و نگران می شدند، از خود به طور مداوم سوال می کردند که برآستی سرنوشت این عملیات چه خواهد شد. غروب ۲۰ بهمن ۱۳۶۴ کریم و دیگر غواصان گردان فجر لشکر ۳۳ المهدی^۱ (عج) لباس غواصی به تن کردند و کاملاً آماده بودند. آن هنگامی که به امامت حاج آقا بنایی (پدر معنوی گردان فجر) نماز مغرب و عشا را در کنار نهر حاج محمد به جا آوردند، حسین اسلامی^۲ (مسئول محور عملیاتی) لب به سخن گشود. عزیزان من، غواصان شجاع دل بدانید امشب شب عاشورا است، همه شما که امشب به خط دشمن می زنید شهید خواهید شد، هر فردی از شما مشکلی دارد و نمی تواند همراه این خط شکنان باشد می تواند صبر کند، فردا که خط دشمن شکسته شد و اوضاع تثبیت گردید به ما ملحق شود، هنوز کلام حسین اسلامی به پایان نرسیده بود.

که صدای گریه و زاری غواصان به آسمان برخاست، آنها یکدیگر را در آغوش گرفتند. آن شب، شب عاشورا نبود، اما کمتر از عاشورا نمی توانست باشد. هیچ کدام از آن عاشقان واقعی شهادت در آن شب یک گام

۱ - تیپ ۳۳ المهدی در تاریخ ۲۰ بهمن ۱۳۶۴ قبل از عملیات والفجر ۸ در پی رشادتهای کم نظیر یگان از طرف فرمانده کل سپاه به لشکر ارتقا یافت.

۲- حسین اسلامی (برادر شهید جلیل اسلامی) با شروع جنگ تحمیلی در عملیاتهای فتح المبین، بیت المقدس، رمضان، والفجر یک به عنوان مسئول محور، والفجر ۲، ۴، خبیر، بدر، والفجر ۸ نیز به عنوان مسئول محور عملیاتی، عهده دار هدایت دو گردان عمل کننده بود و در ادامه عملیات والفجر ۸ در ۲۶ بهمن ماه ۱۳۶۴ به درجه رفیع شهادت نائل آمد.

به عقب برنداشتند. با اراده ای محکم بر تعهد و قسم خود پافشاری نمودند. مرتضی جاویدی فرمانده گردان فجر همه غواصان شجاع دل را از زیر قرآن مجید عبور داد. آسمان سرد بود و زمستان در جنوب ایران خودنمایی میکرد. صدای نم نم باران، موسیقی عملیات غیر ممکن را در اذهان غواصان بی باک تداعی می نمود. آن شب، هزاران هزار فرشته در آسمان با نگاهی نگران و مضطرب عملیات فرشتگان زمینی را نظاره گر بودند. کریم و دیگر غواصان گردان فجر در آن لحظات تصوّر نمی کردند که در حال انجام یک عملیات نظامی تاکتیکی هستند که فقط از عهده ارتش های درجه اول دنیا بر خواهد آمد. این دریا دلان بی ادعا در سیاهی شب خود را به جریان رودخانه وحشی اروند سپردند تا به ساحل دشمن برسند. اروند همیشه در شب ترسناک به نظر می رسید، آن شب شرایط رودخانه ترسناک تر هم شده بود بطوری که همه برنامه ریزی ها و پیش بینی های فرماندهان بهم ریخت. باران شدید، رودخانه وحشی اروند را متلاطم کرده و امواج را با شدت تمام به ساحل می کوبید. نگرانی شدیدی بر حال غواصان حاکم شده بود. آنها ترسی از مرگ و شهادت نداشتند اما می خواستند در عملیات مثمر ثمر باشند ولی طبیعت وحشی اروند آن روی ناخوش خود را نشان داد. حتی کوچکترین اشتباه فردی در عملیات ممکن بود صدمه بزرگی به رزمندگان مهاجم وارد ساخته و مأموریت را با خطرات سنگینی مواجه سازد. آنها خود را به موجهای

خروشان سپردند اما امواج، غواصان را همانند پر کاهی به هر سو می کشیدند. بعضی به سمت دریا برده شدند و تعدادی هم به ساحل پرتاب می شدند. شدت امواج فروس (قدرت آب) چهار بود یعنی بدترین شرایط ممکن، در چنین آبی قایق هم به سختی حرکت می کرد و طبیعی بود که غواصان در لای امواج گم شوند. قاسم افتخار از غواصان گردان فجر در خاطراتش بیان می کند: روبروی ما یک کشتی متعلق به کشور چین در اوایل جنگ تحمیلی در دهانه اروند مورد اصابت قرار گرفته و همان جا به گل نشسته بود، عراقی ها از آن به عنوان سنگر کمین استفاده می کردند. مسیر غواصان به شکلی بود که باید از کنار این کشتی عبور می کردیم. کریم و گروهی از غواصان که به وسیله طناب به هم وصل بودند با تلاش فراوان از کنار این کشتی عبور کردند. امواج خروشان آب، طناب را از دست آنها گرفته و به پای آنها پیچید و با سرعت زیاد به سمت دریا برده می شدند. غواصان لحظات سخت و نفس گیری را تجربه می کردند.

کریم برای مادرش نقل می کند در وسط رودخانه اروند سرگردان بودم، تقلای زیاد و بیش از حد، نفسم را بریده بود. درحالت نیمه هوش از خداوند منان طلب یاری کردم. ای خدایی که حضرت موسی علیه السلام را در رود خروشان نیل نجات بخشیدی، تو را به همه مقدسات عالم قسَمَت می دهم که مرا نجات بده، پروردگارا تو شاهی که من برای این عملیات زحمات زیادی را به جان خریده ام، روا نیست که در این

رودخانه، دست خالی و بی نتیجه غرق شوم، من دوست دارم چنانچه شهادت نصیبم شد به عنوان یک بسیجی شهید شوم، که صدای شلیک پیاپی تیرهای رسام دشمن، کریم را به خود آورد.

سوزش دردناکی در پشت خود ناشی از اصابت گلوله رسام احساس می‌کرد. کریم از شدت سوزش درد گلوله لحظاتی خندید چون احساس کرد خواسته اش از طرف خداوند اجابت شده، در تاریکی روشنایی صبح در آن سوی ساحل اروند نزدیک خور عبدالله به هوش آمده بود. ضمیر خودآگاه او به کریم نهیب می‌زد، درسته گلوله خوردی ولی زیاد مهم نیست، برخیز! تازه ماموریت تو شروع شده! کریم از جا کنده شد. او دوان دوان به دنبال هم‌زمان و محل ماموریت خود می‌گشت.

شرکت در پاکسازی محور راس البیشه

عملیات والفجر ۸ ساعت ده شب ۲۲ بهمن ۱۳۶۴ با رمز یا فاطمه الزهرا علیه السلام با هدف تصرف فاو آغاز گردید. به دنبال مشکلاتی که برای غواصان لشکر ۳۳ المهدی^(عج) به وجود آمده بود فرماندهی لشکر، تصمیم گرفت دو دسته زبده از نیروهای تخریب و رزمی را برای شکستن خط دشمن در نظر بگیرد. این نیروها بوسیله چند فروند قایق از اسکله نهر حاج محمد به ساحل دشمن منتقل شدند تا پس از عبور از سنگرهای کمین و موانع، ماموریت خود را انجام دهند. انتقال نیروها در ساعت ۲۲:۲۰ به پایان رسید و دشمن در موج اول نتوانست قایق‌ها را منهدم کند

و در نهایت، رزمندگان ساعت ۲۲:۵۵ با دشمن درگیر شدند. محمد جعفرزاده از رزمندگان مهاجم در آن شب می گوید من و تعدادی از نیروها در قایقی بودیم که بدنبال قایق مسلم رستم زاده حرکت می کردیم. رستم زاده، از فرماندهان زبده و به نوعی دست راست مرتضی جاویدی در گردان فجر بود. آن شب آب رودخانه اروند در حالت مد کامل قرار داشت، به طوری که تمامی موانع زیر آب رفته بود. قایق ها از روی موانع عبور کردند و با دشمن درگیر شدیم. صبح روز بعد کریم را دیدم که از کیلومترها دورتر خود را از باتلاق های اروند نجات داده و به گردان فجر ملحق شده بود. کریم آرام و قرار نداشت. او تازه بعد از ساعت ها غواصی و جدال با رودخانه وحشی اروند آمده بود که به تکلیف خود عمل کند. لباس غواصی را از تن خود کند و جامه رزم پوشید. محمد، ناخود آگاه به کریم نزدیک می شود. او به بدن کریم نگاهی عمیق انداخته و متوجه می شود تیر رسام^۱ دشمن، ساییدگی در کمر او ایجاد کرده، به طوری که کریم درد می کشید ولی به روی خود نمی آورد. کمر درد شدید کریم مانع از بستن کوله مهمات آرپی جی هفت شده بود، در آن لحظات بحرانی و حساس جنگ، کریم درنگ را جایز ندانست. با بستن یک چفیه دور کمر خود دو عدد موشک آرپی جی هفت را در اطراف آن قرار داد و یک عدد

۱- رسام: گلوله هایی که به خاطر موادی که در مرمی گلوله قرار دارد، خط سیر خود را با رنگ سرخ نشان می دهد.

موشک هم روی قبضه مسلح نمود. همزمان مسلم رستم زاده^۱ از راه رسید و کریم را در آغوش کشید.

جعفرزاده می گوید: در آن لحظات که مسلم را دیدم به یاد حرفهای او قبل از عملیات افتادم که او می گفت: بچه ها! اگر می خواهید در جنگ بمانید با نیروهای شجاع و جسور همراه باشید و به آنها تکیه کنید. با افرادی که در جنگ تجربه پیدا کرده و آبدیده شده اند. من از مسلم پرسیدم مثلاً کدام نیرو مد نظر شماست، مسلم بدون درنگ گفت: مثل کریم ریسی! مسلم می گفت: اگر کریم، دست به قبضه آرپی جی هفت ببرد و پشت موتور سیکلت سوار باشد، هر قسمت از تانک دشمن که اراده کند خواهد زد.

کریم موشک آرپی جی هفت را به کمر بست و راهی منطقه پاکسازی نشده دشمن در راس البیشه شد. همراه خود تعدادی نارنجک دستی هم داشت. بهزاد نگهداری^۲ به اصرار زیاد، کمک آرپی جی کریم را در عملیات

۱ - مسلم رستم زاده فرمانده مقتدر و دلاور گروهان در گردان فجر، پس از سالها شرکت در عملیات های مختلف، سرانجام در عملیات کربلای ۴ به درجه رفیع شهادت نائل آمد و پیکر مطهرش پس از ۱۱ سال بعد به وطن بازگشت. دوستی و همزمی کریم با شهید رستم زاده به سال ۶۱ باز می گشت و در عملیات ها، دوشادوش همدیگر جنگیدند.

۲- بهزاد نگهداری در سال ۱۳۴۶ در روستای کوشک شهرستان نیریز به دنیا آمد، برای اولین بار سال ۱۳۶۱ به جبهه اعزام شد، در عملیاتهایی مختلف شرکت کرد، با کریم، دوستی دیرینه ای داشت. در عملیات کربلای ۵ به درجه شهادت نائل آمد.

پاکسازی به عهده گرفت. کریم در جلو و بهزاد به دنبال او حرکت می‌کرد. بهزاد نگهداری بعد از پاکسازی سنگرها نقل می‌کند با کریم بودن، در عملیات لذت دیگری داشت. من از مهارت و شجاعت کریم باخبر بودم که کمک آرپی جی او شدم.

کریم، داخل هر سنگری که تصور می نمود دشمن کمین کرده، با پرتاب نارنجک پاکسازی را تکمیل می نمود. و به هر هدف یا موضعی که روی دژ بود با آرپی جی مورد اصابت قرار می داد، من هم برایش گلوله آماده می کردم. در گرماگرم نبرد و پاک سازی سنگرها در کناره خورعبدالله، نزدیک دهانه سنگری استراحت کوتاهی داشتیم. ما تصور می کردیم که آن سنگر پاکسازی شده، آرپی جی کریم روی زانوهایش قرار داشت و مسلح بود، در حال گفتگو بودیم که ناگهان دو عراقی اسلحه به دست از سنگر خارج شدند. هر دو طرف چند لحظه شوکه شدیم و حاج و واج ماندیم. کریم درنگ نکرد، همان طور که آرپی جی روی زانوهایش قرار داشت بدون توجه به نزدیکی آنها، شلیک کرد. سنگر و عراقی ها با هم منفجر شدند. شانسى که آوردیم همزمان با شلیک به پشت خوابیدیم که از ترکش و موج انفجار در امان بمانیم. با این وجود، پر از گرد و خاک و دود شدیم و کمی هم موج انفجار ما را گرفت. کریم با این پیش دستی هم سنگر دشمن را پاکسازی کرد و هم اینکه جانمان را نجات داد. بعد از آن با احتیاط بیشتر بقیه سنگرها را پاکسازی کردیم. محمد جعفرزاده نقل

می‌کند: در عصر روز دوم عملیات والفجر ۸ تعداد زیادی تانک به قصد پاتک روبروی ما قرار گرفتند، موضعی که کریم در حال تیراندازی به سمت تانک‌ها بود در نزدیکی‌های ما قرار داشت، ساعاتی از نبرد با تانک‌ها می‌گذشت، آنها سرگردان شده بودند. آتش مینی کاتیوشای نیروهای خودی هم آنها را بیشتر گیج کرده بود. تعدادی از خدمه تانک‌ها پیاده شدند و درحال فرار بودند. کریم بلافاصله آرپی جی هفت را زمین گذاشت و با سرعت خود را به اولین تانک رسانید. همه بچه‌ها که شاهد ماجرا بودند تعجب کردند و نگران کریم شدند چون هنوز اطراف تانک‌های دشمن بوسیله مینی کاتیوشای خودی زیر آتش بود. کریم بدون توجه به خطری که او را تهدید می‌کرد، تیربار دوشیکای روی تانک را چرخانید و در یک اقدام مته‌ورانه با شلیک مسلسل تمامی نیروهای دشمن در حال فرار را به هلاکت رسانید. برادر حسین اسلامی مسئول محور منطقه عملیاتی در آن لحظه با دیدن اقدام شجاعانه کریم گفت: این کریم ما به دنبال شهادت است! در آن لحظات که بقایای دشمن در حال فرار بودند، کریم بیکار نشست، با خمپاره ۶۰ میلیمتری که به غنیمت گرفته بود و با مهماتی که محمود کفاش، جعفر کتویی و رضا نوبخت آماده می‌کردند شلیک مداوم به سمت عراقی‌ها را ادامه می‌داد. (تصاویر شلیک‌های پیاپی کریم با خمپاره ۶۰ میلیمتری به سمت دشمن تا مدت‌ها سرتیتر اخبار سیمای جمهوری اسلامی ایران بود).

سید جلال رضوی نقل می‌کند: من در بهداری پشت خط مقدم در حال پانسمان مجروحین بودم. کریم را دیدم که دست و پهلویش زخمی شده بود. به او اصرار کردم که به پشت جبهه جهت مداوا اعزام شود. به من گفت سید! الان موقع اعزام نیست، پس از مداوا با خمپاره ۶۰ چریکی که همراه داشت مجدداً به خط مقدم بازگشت. غروب از راه رسید و راس البیسه و خور عبدالله از وجود بعثیون پاکسازی و استقرار نیروهای خودی در منطقه تقریباً تثبیت شده بود.

مصدوم شیمیائی شدن و اعزام به تهران

یک هفته بعد در تاریخ ۱۳۶۴/۱۲/۲۷ زمانی بود که لشکر ۳۳ المهدی (عج) در مرحله دوم عملیات والفجر هشت شرکت می‌کرد. هدف آنها تصرف و انفجار پل صدام واقع بر روی یک کانال آب، حد فاصل خور عبدالله و دریاچه نمک بود. این پل در محور فاو - ام القصر قرار داشت. کریم همراه با آرپی جی زن های منتخب گردان فجر وظیفه داشتند تانک های دشمن در مسیر پیش روی را نابود کنند و راه را برای ادامه عملیات گردان کمیل هموار سازند. گردان کمیل در حین عملیات به علت عدم الحاق یکی از یگانها در محاصره قرار می‌گیرد. تعداد زیادی از رزمندگان به شهادت می‌رسند. عبدالرضا نقیبی و احمد فیروزی از نیروهای گردان کمیل که در این مرحله از عملیات به شهادت رسیدند با کریم دوستی دیرینه و عمیقی داشتند.

مدتی نگذشته بود که دشمن بعثی با استفاده از سلاح شیمیایی، منطقه را بمباران کرد. کریم از ناحیه چشم مصدوم و جهت مداوا به پشت جبهه و سپس به تهران^۱ اعزام شد. اما دیری نپایید که بعد از بهبودی، مجدداً در منطقه فاو حاضر شد.

چند هفته بعد... کریم در خانه پدری در شهرستان فسا حضور داشت، او زخمی شدنش از ناحیه پهلوی را از خانواده مخفی کرده و به مداوای خود می پرداخت. در اخبار سراسری متوجه می شود نیروهای گارد ریاست جمهوری عراق در منطقه فاو پاتک سنگینی اجرا کرده است. با توجه به اینکه جراحتش هنوز درمان نشده بود، سراسیمه خودش را به منطقه فاو می رساند.

حاج ابراهیم علیزاده (پسر عمه کریم) در خاطراتش می گوید: من در سنگری در خط مقدم در حال استراحت بودم که متوجه کریم بالای سر

۱ - یکی از برادران کریم نقل می کند در بیمارستان امام خمینی تهران به ملاقات او رفتم. چشمانش به علت عوارض شیمیایی به مانند کاسه خون شده بود. او بیش از اینکه نگران سلامتی خود باشد، از شهادت دوستانش ناراحت بود. از شهید حسین اسلامی می گفت، اینکه یکسال بعد از شهادت برادرش جلیل به او ملحق شد. کریم همیشه از جلیل اسلامی به نیکی یاد می کرد و در نامه هایش از او با عنوان برادر شهیدمان، فرمانده دلاورمان نام می برد. در ادامه دلتنگی اش نسبت به دوستان شهیدش به من گفت غلامعلی هم رفت! منظورش طلبه شهید غلامعلی جعفرزاده بود، نخبه علمی شهرستان فسا که در مدت چهار سال تحصیل دوره دبیرستان فقط موقع امتحانات در خرداد از جبهه برمی گشت و با نمره ممتاز قبول می شد

خود شدم، او گفت به محض این که اخبار پاتک عراق را شنیدم خودم را به اینجا رساندم. وجود کریم در خط پدافندی برای ما نعمت بود و از تجربیات او استفاده می کردیم.

کریم تا اواسط مرداد ۱۳۶۵ پس از بازسازی و سازماندهی مجدد گردان فجر در خط پدافندی فاو- ام القصر و دریاچه نمک حضوری فعال داشت. اواخر مرداد ۱۳۶۵ زمانی بود که همراه با دوستان همزمش «ابوالفضل صادقی، احمد رشیدی، حسن اجرا و...» در گردان کمیل لشکر ۳۳ المهدی^(عج) خودش را جهت ماموریت به منطقه ایلام و شرق جاده صالح آباد آماده می نمود.

درسوک دوستان همزم

نیمه آبان ۱۳۶۵ زمانی بود که ماموریت لشکر ۳۳ المهدی^(عج) در منطقه غرب کشور (ایلام) به اتمام رسید و در پادگان امام خمینی (ره) اهواز مستقر شدند. کریم از فرصت استفاده می کند و با توجه به اینکه مدت خدمت سربازیش در لشکر تمام شده بود، تسویه حساب کرده و به شهرستان فسا مراجعت می کند.

در آذر ۱۳۶۵ به علت بارندگی شدید و سیل ویرانگر صدمات زیادی به خانه ها و مزارع اهالی روستای کوشک قاضی وارد شده بود. مرام و منش پهلوانی کریم آن قدر بزرگ بود که نتوانست بیکار بنشیند و تماشاگر

باشد. با همت اهالی خیر اندیش روستا و دوستانش در محله میدان شهدای کوشک قاضی به کمک آسیب دیدگان سیل شتافت و در مرمت خانه های آنها از هیچ تلاشی فروگذاری نکرد، این در حالی بود که همزمانش هم زمان در جبهه جنوب در عملیات کربلای ۴ شرکت کرده و اکثریت آنها به شهادت رسیده و یا مفقودالثر شده بودند. اما این همه دغدغه اصلی کریم نبود، او با حضور خود در مراسم تشییع شهید عبدالرسول صفری که در عملیات کربلای ۴ به شهادت رسیده بود بیشتر اندوهگین به نظر می رسید ولی زمانی که در مراسم پاسداشت همزمان مفقودالثرش: مسلم رستم زاده، کریم آزادی، ابراهیم رضاییان، ابراهیم تولایی نژاد و...) از زبان برادر خود (عبدالرسول) در خصوص دوست و همزمانش غواص شهید حسن اجرا شنید که دشمن بعثی در کربلای ۴ نیروهای خودی را در وضعیت محاصره قرار می دهد و به سر شهید حسن اجرا تیر خلاص شلیک می کند، خونس به جوش و قلبش به درد آمد و صدایی که ناخواسته هر دم به گوشش می رسید «هل من ناصرأ ینصرنی» بود. کریم کوله پستی جبهه اش را که تنها دارایی او در این دنیای خاکی بود برداشت تا به جبهه برود. مادر، اشک هایش را با چادر نمازش پاک کرد، اشک‌هایی که در وقت بدرقه پسر جوانش، چشمانش را می‌شست تا او را سیر ببیند. شاید نگران حادثه‌ای بود که دلش گواهی می داد. کریم در سالهای نبرد مقابل دشمن بعثی بارها از پدر و مادر، برادران و خواهرش

خداحافظی کرده بود. اما در دی ۱۳۶۵ شرایط روحی این رزمنده سخت کوش متفاوت بود. آن چه که همرمز کریم (محمد جعفرزاده) نقل می کند نشان از زخمی عمیق بر قلب او بود. طوری که او از قول کریم می گفت: «من طاقت دوری همزمان شهیدم را ندارم».

کریم باور داشت که در عملیات بعدی (که کربلای ۵ بود) به شدت زخمی خواهد شد و این تصور را به دوستان و خانواده خود در لحظه خداحافظی القا می نمود. مادر کریم می گوید: در لحظه خدا حافظی، انگار به پدر کریم چیزی الهام شده بود. پدری که همیشه موتور سیکلت خود را روشن می کرد و فرزندش را تا محل اعزام نیروهای رزمنده بدرقه می نمود به یکباره دست و پایش به لرزیدن افتاده بود. پدرش گفت: من توان بدرقه و همراهی کریم ندارم، این خدا حافظی با خانواده چندین بار تکرار شد.

عملیات کربلای ۵ و استراتژی فرماندهان نظامی

سال ۱۳۶۵ از مهمترین مقاطع جنگ ایران و عراق به شمار می رفت و به سال سرنوشت جنگ نام گذاری شده بود. بر این اساس عملیات کربلای ۴ به منزله یک نبرد تعیین کننده در دستور فرماندهان نظامی قرار گرفت اما از آنجا که در این عملیات نتیجه مطلوب حاصل نشد پیامدهای این روند می توانست دستاوردهای پیروزی پیشین در سال ۱۳۶۴ را به مخاطره افکند. انجام عملیات کربلای پنج که آزاد سازی شلمچه و تهدید

شهر بصره را در پی داشت بار دیگر توانایی ایران جهت تحقق خواسته خود برای پایان دادن به جنگ به رخ دشمن کشید.

حاج اصغر ماهوتی فرمانده گردان کمیل لشکر ۳۳ المهدی^(عج) در دفاع مقدس در خاطراتش نقل می کند: پس از عدم موفقیت در عملیات کربلای ۴ نیروهای گردان در مرخصی بسر می بردند. حاج اسدی فرمانده لشکر با من تماس گرفت و گفت بچه های گردان را آماده کنید و سریعاً به منطقه بیایید. علی رغم پراکندگی نیروها در شهرهای مختلف بیش از ۹۵ درصد آنان ظرف کمتر از ۲۴ ساعت خود را به منطقه عملیاتی شلمچه رساندند.

عملیات کربلای ۵

عملیات کربلای ۵ در تاریخ ۱۹ دی ۱۳۶۵ ساعت یک بامداد با رمز یا زهرا (س) در منطقه شلمچه و شرق بصره به وسعت ۱۵۰ کیلومتر مربع با هدف آزاد سازی شلمچه، جزیره بوارین، جزیره ام الطویل، جزیره فیاض، دریاچه بویان و کانال پرورش ماهی آغاز شد. لشکر ۳۳ المهدی^(عج) به عنوان جناح دار منطقه عملیاتی از جمله ماموریت هایش تصرف پاسگاه بویان، عبور از کانال پرورش ماهی و تصرف سرپل در غرب کانال بود. در ساعت ۷:۳۰ شب، در مرحله اول عملیات، غواص های لشکر به آب

زدند و فاصله شش کیلومتری تا خط دشمن را طی کردند و به نقطه رهایی رسیدند. هرچند مقاومت دشمن زیاد بود اما خط را در جناح راست تثبیت کردند. در مرحله دوم، لشکر ۳۳ المهدی به غرب نهر جاسم برای گرفتن سرپل عملیات کرد. بین لشکر انصار و لشکر ۳۳ المهدی الحاق شد. پاتک شدید دشمن در نهر جاسم آغاز شد. لشکر ۳۳ المهدی به عملیات وارد شد اما باران شدید و گل و لای چسبیده و زمین لغزنده توان پیاده روی را از نیروها گرفت و سلاح ها غیر قابل استفاده شد، بنابراین فرمانده لشکر به منظور انجام عملیات در فرصت مناسب دستور عقب نشینی داد. در تاریخ ۱۴ اسفند ۱۳۶۵ دوباره عملیات ادامه یافت. در خط لشکر ۳۳ المهدی قسمتی از دژ ۵۰۰ تصرف شد. عراق پاتک شدیدی کرد. در این پاتک، فرمانده گردان لشکر ۲۵ و تعدادی از نیروهایش شهید شدند و جناح المهدی دچار ناهماهنگی و کمبود نیرو شد و دشمن از آن جا نفوذ کرد. فرمانده لشکر دستور عقب نشینی به سمت دژ اصلی داد. در نهایت با سرسختی رزمندگان خط در سمت جنوب کانال ماهی ترمیم شد و از دو طرف الحاق صورت گرفت و با تاکتیک های ویژه عملیاتی خط دژ ۵۰۰ تثبیت شد. دشمن با نیروهای زرهی و آتش شدید بالگردها و توپخانه، عقبه خودی را گلوله باران کرد. اما با مقاومت مثال زدنی رزمندگان لشکر ۳۳ المهدی^۱ دژ و سرپل نهر جاسم را حفظ کردند. خط لشکر ۳۳

۱ - در عملیات کربلای ۵ فرماندهان بزرگی به شهادت رسیدند، همچون خلیل مطهرنیا (فرمانده طرح و عملیات)، مرتضی جاویدی (فرمانده گردان فجر)، رضا بدیعی (جانشین گردان

المهدی از کانال زوجی تا نهر جاسم و از نهر جاسم^۱ تا کانال پرورش ماهی به هم متصل شد و خط پدافندی شکل گرفت^۲.

شرکت در مرحله اول عملیات کربلای پنج

۱۸ دی ۱۳۶۵ زمانی بود که کریم، همراه با تعدادی از همزمانش (ابراهیم علیزاده، یوسف ریسی، محمد حیران، محمد محمد پور) با شور و نشاط و با سرعت هرچه تمام‌تر خود را به منطقه عملیاتی شلمچه رساندند. لشکر ۳۳ المهدی^(عج) در مرحله اول عملیات کربلای پنج ماموریت داشت پاسگاه بویان عراق را تصرف کند و تامین جناح راست منطقه عملیاتی را برقرار سازد و علاوه بر آن تامین عقبه کلی منطقه برای عبور سایر یگانها هم به عهده داشت. آنچه که محمد حیران در خاطراتش نقل

فجر)، احمد صادقی (فرمانده گردان مالک اشتر)، عبدالعلی ناظم پور (فرمانده واحد تخریب)، عزیز بابایی (مسئول محور اطلاعات)، طمراس چگینی (جانشین عملیات)، حسین کرمی (فرمانده گردان سلمان)، سید ابوالحسن طبیبی (مسئول یگان دریایی) و...

۱ - نهر جاسم به منزله مانع مهم پدافندی موضوعیت داشت، طول آن ۵/۴ کیلومتر و عرضش ۱۵ متر بود و عمق آن موقع مد بیش از ۳ متر می رسید.

۲ - دو لشکر فجر و ۳۳ المهدی. اکبر صحرایی

می کند، برای رسیدن به خط دشمن، یک منطقه آب گرفتگی وجود داشت.^۱

آنها باید حدود ۲ کیلومتر روی آب با قایق می رفتند تا به دژ شلمچه، یعنی خط اول دشمن می رسیدند. کریم، حیران، محمدپور نوزدهم دی ماه اواخر شب، خودشان را به نیروهای گردان فجر به فرماندهی مرتضی جاویدی نزدیک دژ می کردند که به کنترل خودشان در آورده بودند رسانند. برای تصرف پاسگاه بوبیان باید از کانالی که وسط این دژ احداث شده بود و عراقی ها علاوه بر مین گذاری و سیم خاردار، با تیربار چهار لول از آن محافظت می کردند عبور می کردند. شدت آتش تیربارها در داخل کانال به

۱ - بعد از عملیات رمضان در منطقه شلمچه، ارتش عراق به حالت پدافند درآمد، علاوه بر خطوط پدافندی مثلثی شکل، آب گرفتگی وسیعی به منظور جلوگیری از تحرک رزمندگان اسلام در منطقه به وجود آورد. طول این آبگرفتگی ۱۳ کیلومتر و عرض آن ۲ و نیم تا ۸ کیلومتر بود. از جمله استحکامات دشمن در این منطقه عبارت بود از: پدافند ساحلی در جزیره بوارین، پدافند صحرایی در حد فاصل جنوب شلمچه تا پاسگاه زید و پدافند عمق دار تا ساحل شط العرب (اروند رود).-میدان های مین و سیم خاردارهای داخل آبگرفتگی بوبیان و شلمچه به دو صورت زیر آبی و سطح آبی-دژ یا خط پدافندی در قسمت پنج ضلعی (حداصل آبگرفتگی بوبیان، کانال پرورش ماهی، آبگرفتگی شلمچه) و منطقه شلمچه در چند نقطه ساخته شده بود. خط اول شامل سه ردیف خاکریز به فاصله صد متر، خاکریزهای هلالی و مواضع پیاده تانک که جلوی هر کدام، کانال و نهادهای طبیعی و مصنوعی وجود داشت. خط های دوم و سوم پدافندی، پشت نهر دوعیجی و جاسم ساخته شده بودند و در صد متری آنها مواضع هلالی وجود داشتند. در داخل هریک از دژها، سنگرهای بتونی، جایگاه تانک و پدافند هوایی ساخته شده بودند که با کانال به یکدیگر راه داشتند. (شب های قدر کربلای ۵، نصرت محمود زاده)

حدی بود که بچه‌ها در حین پیشروی اگر خم می‌شدند، گلوله به سرشان برخورد می‌کرد و اگر به سمت عراقی‌ها می‌دویدند گلوله تیربار به پاهایشان اصابت می‌کرد. تعدادی از رزمندگان شهید شدند و آنانی هم که زخمی می‌شدند به علت اینکه امکان تخلیه مجروحین وجود نداشت، در مسیر کانال بر اثر خونریزی به شهادت می‌رسیدند. کریم، حیران و محمد پور در این موقعیت در چاله‌ای که بر روی دژ کنده شده بود موضع گرفتند، آنها به تناوب از چاله خارج شده و به سمت تیربارهای دشمن آتش گشوده و سپس در چاله، سنگر می‌گرفتند. با تلاش و مقاومت رزمندگان گردان فجر این کانال تا اوایل صبح روز بعد به تصرف در آمد و خودشان را به سه راهی بعد از کانال، نزدیک پاسگاه بویان رساندند. به طوری که این اقدام شجاعانه در ابتدای امر برای فرماندهی لشکر باور کردنی نبود. این که چگونه توانسته بودند این موانع را پشت سر بگذارند و به سه راهی بعد از کانال برسند برای آنها سوال برانگیز بود. به همین دلیل فکر می‌کردند رزمندگان اشتباه می‌کنند. وقتی متوجه شدند واقعا بچه‌ها از کانال عبور کردند آنها را تحسین کردند. اوایل صبح روز بعد آتش دشمن قدری کاهش پیدا کرد، فرصتی شد که کریم با هم‌رزمانش اوضاع منطقه درگیری را به درستی بررسی نمایند. متوجه شدند در نزدیکی آنها یگان‌های تانک دشمن در حال استراحت و دریافت وعده صبحانه می‌باشند، تانک‌ها در تیررس آنها قرار گرفته بود، فرصت را

غنیمت شمرده و با سلاح آرپی جی هفت و نارنجک دستی، ضمن انهدام و از کار انداختن چند دستگاه تانک وعده صبحانه دشمن را به کام آنها تلخ نمودند. عصر همان روز بود که عراقی ها با آتش سنگین توپخانه و تعداد زیادی تانک پاتک کردند، کریم و رزمندگان گردان به مقابله پرداختند، به نقل از محمد حیران در حین پاتک، یک مجروح عراقی که نوجوان بود، پشت خاکریز تلاش می کرد که خودش را تسلیم کند، به دلیل آتش سنگین بچه ها می خواستند او را مورد اصابت گلوله قرار دهند که کریم مانع آنها شد.

شرکت در مرحله دوم عملیات کربلای پنج

ماموریت لشکر ۳۳ المهدی^(عج) در مرحله دوم عملیات کربلای ۵ عبور از نهر جاسم و ضربه زدن به نیروهای دشمن بود. از خاطرات مهمی که دو روز قبل از شروع عملیات می توان به آن اشاره کرد، دورهمی دوستانه «کریم، جعفر مستقیم، محمد حیران، سید احمد رشیدی»، پشت خاکریز منتهی به دشمن بود که از زبان محمد محمدپور نقل می گردد:

این دوستان همرمز یک محفل عرفانی تشکیل داده و در واقع به نوعی برای یکدیگر وصیت می نمودند. نوبت به کریم که رسید رو به من کرد و گفت: محمد! اگر من شهید شدم یک سری وسایل شخصی داخل کوله پشتی دارم آنها را تحویل مادرم بده! من در طول سالها جنگ و رفاقت با

کریم از او چنین حالاتی ندیده بودم. صورتش، حرف زدنش، درد دل‌هایش، دلتنگی‌هایی که برای دوستان شهیدش داشت، همگی حکایت از یک اتفاق عجیب داشت...

محمد پور وسایل داخل کوله پستی کریم را تحویل گرفت اما کریم از جمع دوستان جدا شد و قبل از ملحق شدن به گردان کمیل در پشت دژ شلمچه با برادر بزرگترش (عبدالرسول) ملاقات نمود. ملاقاتی که خیلی بیشتر از یک دیدار معمولی به نظر می‌رسید. اینکه دو برادر در جبهه جنگ از هم خداحافظی می‌کنند روایت خیلی غریبی نیست. بلکه تقدیر الهی چنین بود که آنها در آن نقطه از کره خاکی یکدیگر را در آغوش بگیرند. برادرم مرا حلال کن که اینگونه با تو وداع می‌کنم، تو را به خدا می‌سپارم.

کریم از برادرش جدا شد و به گردان کمیل^۱ پیوست. (عبدالرسول پس از سالها که از آن خداحافظی می‌گذرد با بغضی می‌گوید: ای کاش شال سیاهی که کریم دور کمرش بسته بود، جهت تبرک و یادگاری از او گرفته بودم).

۱- کریم در مرحله دوم عملیات کربلای پنج به جمع دوستان همزمش از جمله: ابوالفضل صادقی، جعفر مستقیم و... به گردان کمیل لشکر ۳۳ المهدی ملحق می‌شود. (به نقل از محمد محمد پور، کریم به دلیل خصوصیات اخلاقی و شجاعتی که داشت شاید بتوان گفت او بیشترین دوست و همزمز صمیمی در سطح لشکر و حتی یگانهای دیگر داشت).

حاج اصغر ماهوتی فرمانده گردان کمیل لشکر ۳۳ المهدی (عج) در مرحله اول عملیات کربلای پنج مجروح و جهت درمان به تهران اعزام و سپس به نیریز می‌رود بنا به دستور فرمانده لشکر خود را به منطقه عملیاتی شلمچه پشت نهر جاسم می‌رساند. او در شرایطی در مرحله دوم عملیات قرار می‌گیرد که دشمن بعثی به شدت منطقه درگیری را زیر آتش قرار داده بود. حاج اصغر ماهوتی در خاطراتش می‌گوید: آنقدر به دشمن نزدیک شده بودیم که نمی‌شد بلند صحبت کرد. در زیر همان آتش بود که نیروها را هم آوردند. در همین موقع از طریق بی سیم مرا صدا زدند، از فرماندهی لشکر (حاج اسدی) بود. گفت: اصغر آماده هستید، گفتم بله!...

بچه‌های گردان از طریق پل‌هایی که روی نهر جاسم زده شده بود جلو رفتند و با دشمن درگیر شدند. بعد از نهر جاسم دژی وجود داشت که در وسط آن یک کانال به عرض دو متر حفر شده بود. جلوی کانال میدان مین و با آتش تیربار آن را پوشش داده بودند. تعدادی از رزمندگان تا رسیدن به دژ و داخل کانال شهید و زخمی شدند. فردای آن روز آتش سنگین دشمن شروع شد و تا ساعت سه عصر ادامه پیدا کرد، به طوری که حتی توپوتاهایی که جهت پشتیبانی و تدارکات مهمات و تجهیزات به پشت منطقه درگیری آمده بودند، همگی هدف آتش قرار گرفتند. درگیری نیروهای لشکر ۳۳ المهدی (عج) و نیروهای دشمن بعثی به شدت ادامه داشت. حاج محمدتقی صادقی از رزمندگان گردان کمیل که در مرحله

دوم عملیات کربلای پنج به عنوان یکی از کمک آربی جی های کریم انجام وظیفه می نمود حقایقی عجیب را بازگو می کند. او بواسطه برادرش ابوالفضل، از سال ۱۳۶۲ با کریم آشنایی پیدا کرده بود. سابقه دوستی کریم و ابوالفضل به قبل از تاسیس گردان فجر برمی‌گشت. کریم تمام خصوصیات شهید علیرضا کیهانپور را در وجود ابوالفضل صادقی جستجو می کرد.

کریم از نگاه حاج محمدتقی صادقی، فردی متواضع، کم حرف، مهربان، دوست داشتنی بود و همیشه لبخندی بر لب و با اخلاق خوب خود همواره در قلب همه، خودش را جا کرده بود. اما در کنار آن همه صفات خوب انسانی، جنگجویی همه فن حریف بود و در میدان نبرد با دشمن، سرِ نترسی داشت، بیشتر فنون رزم را آموخته بود، از ساده ترین تک تیراندازی تا تخریب، کار با خمپاره و هدایت نیرو. حاج محمد صادقی در ادامه، روایت میکند: قبل از شروع پاتک عراق، همراه کریم با عبور از نهر جاسم پشت خاکریز جدیدالاحداث مستقر بودیم. عرض خاکریز شش متر بود. یگان سمت راست ما لشکر ۴۱ ثارالله و سمت چپ ما ادامه گردان کمیل بود، و ما اولین نفراتی بودیم که با لشکر ثارالله الحاق انجام داده بودیم. عصر اولین روز پدافند تویوتایی آمد و مهمات زیادی تخلیه کرد و سریع از منطقه خارج شد که بعد از رفتن تویوتا متوجه مهمات شدیم. کریم که شاهد تخلیه مهمات ها بود به من گفت: برو! به بچه ها خبر بده تا هر رزمنده ای، سهمیه اش را ببرد، دقایقی بعد، فقط تعداد کمی مهمات برای خودمان ماند که زیر چند گونی خاک پنهان کردیم. نیمه های همان

شب با شلیک مستقیم گلوله تانک دشمن قسمتی از خاک ریز صاف و مهمات ها منفجر شدند، شاید نیم ساعتی طول کشید تا به حال خودم بیایم. تازه متوجه شدم که کریم مرا از زیر خاک و گونی‌ها بیرون می‌آورد. نگاهی به اطراف انداختم، اصغر جعفری از شهرستان زرقان و سعید آینه وند^۱، طلبه ای که برای تبلیغ از تهران به گردان آمده بود به طرز دلخراشی شهید شده بودند و محمد رضا ایلی شدیداً مجروح شده بود. ساعتی بعد آمبولانس آمد، به کمک کریم و زنده یاد کاظم حاتم زاده^۲، شهدا و مجروحین را به عقب منتقل کردیم. صبح که شد تکه پاره های بدن مطهر شهدا که در منطقه باقی مانده بود با کمک کریم و کاظم جمع کردیم و همان جا به خاک سپردیم. اگر تجربه و درایت کریم نبود و به موقع مهمات ها تقسیم نمی شد معلوم نبود با انفجار آن حجم مهمات چه تعداد نیروها شهید می شدند. رفته رفته صدای درگیری فروکش کرد تا نزدیکی ظهر منطقه کمی آرام به نظر می رسید. فرصتی شد که با استفاده از چندین گونی، سنگر و جانپناه برای خودمان فراهم نماییم. اما دشمن بعضی بیکار نشستہ بود. حدوداً ساعت ۲ بعد از ظهر برای چندمین مرتبه پاتک خود را آغاز کرد. اما این بار شدیدتر و با تانک و نفرات بیشتر. هر لحظه که از پاتک دشمن می گذشت به تعداد شهدا و مجروحین اضافه می شد.

۱- بین سعید و کریم و ابوالفضل علاقه عجیبی وجود داشت، انگار از شهادت هم خبر داشتند.
 ۲- زنده یاد کاظم حاتم زاده از مردان قدیمی دفاع مقدس، بعد از شهادت برادرش شهید هاشم حاتم زاده در عملیات بدر، به گردان فجر و کمیل پیوست و علیرغم متأهل بودن تا آخر جنگ ماند و رشادت‌های بسیاری-از غرب تا جنوب- از خود بجا گذاشت... او که همیشه در فراق یاران شهیدش می‌سوخت و پیوسته از آنها یاد می‌کرد پس از سالها مشتاقانه به دوستان شهیدش پیوست. مزار این رزمنده دلاور در قطعه ایثارگران زرقان است. روحش شاد و یادش گرامی

لحظه دیدار با معبود و هم‌زمان شهید

در گرماگرم نبرد خونین در ساحل نهر جاسم، جعفر مستقیم، یکی دیگر از کمک آرپی جی زن های کریم و یار همیشگی، که او را در شکار تانک های دشمن، همراهی می نمود، در خاطراتش نقل می کند: قبل از شروع پاتک سنگین عراقی ها، کریم در کنار نهر جاسم، علی رغم هوای سرد غسل شهادت کرد. ساعتی بعد... برای چندمین بار بود که گلوله آرپی هفت را آماده می کردم، کریم گلوله را در قبضه گذاشت، مسلح کرد. استوار و مردانه بدون هیچ گونه ترسی تمام قد از خاکریز بلند شد، با اعتماد به نفسی که مخصوص خودش بود به من گفت: جعفر! کجای تانک بزنم! من بهش گفتم بزن زیر برجکش! شلیک کرد و لبخند رضایت کریم، حاکی از اصابت دقیق گلوله بود. در آن روز جعفر شاهد بود که بر اثر شلیک تعداد زیاد گلوله های آرپی جی هفت، از هر دو گوش کریم خون جاری می شد. «چون در آن زمان تیراندازان آرپی جی از محافظ گوش استفاده نمی کردند». اما هیچ عاملی باعث نمی شد که کریم و هم‌زمان جان بر کف دست، از مقابله با بعثیون بردارند. آن روز آسمان شلمچه، جور دیگری بود، فرشته ها در کنار هم قرار گرفته بودند و آدمهای زمینی را به تشویق مشغول بودند.

چیزی شبیه قیامت در حال شکل گرفتن بود، اما نه از ترس خبری بود و نه از اضطراب، انگار مرگ آنجا برای کسی هول آور و هراس انگیز نبود، مردانه می جنگیدند و سینه سپر می کردند. کریم پشت خاکریز می نشیند و قبضه آرپی جی هفت را مسلح می کند و تمام قد می ایستد به نشانه رفتن! چقدر دیدنی بود آن هیبت! آن قامت رشید با آن شال سیاهی که به دور کمر بسته بود. دوباره

شلیک و دوباره انفجار تانک! این بار همزمان با شلیک گلوله آرپی جی؛ شلیک دیگری که کریم را نشانه رفته بود، همه چیز را به هم می ریزد. دقت سرباز عراقی که پشت کالیبر تانک نشسته بود یا قدرت سرنوشت، و یا جذبه سینه ستبری که مردانه در مقابل تانک ها مقاومت می کرد. آن طرف تانک آتش می- گیرد و این طرف دل مادری که در انتظار برگشتن فرزند دلبندش دست به دعا نشسته است. حاج محمدتقی صادقی در ادامه خاطراتش می گوید: گلوله کالیبر تانک سینه مردانه کریم را شکافت. به ذهنم گذشت که جای آن به اندازه یک سیب سرخ بود. به آرامی در آغوشم جای گرفت و روی زمین خواباندمش، طوری که سرش روی زانوانم بود. با صدای ضعیف طلب آب می کرد، نگاه کردم نه قمقمه خودم آب داشت نه قمقمه زنده یاد کاظم حاتم زاده، از او خواستم سریع آب پیدا کند. کاظم گفت آب برای مجروح خوب نیست، گفتم زود برو و پیدا کن نمی خواهم لب تشنه شهید شود. لحظاتی بعد کاظم با قمقمه ای در دست آمد ولی دیر شده بود. کریم از دست اربابش امام حسین(ع) سیراب شده بود. همین طور مات و متحیر به چهره و زخم کریم خیره شده بودم. برای آخرین بار صورت نورانی اش را بوسیدم. هنوز بعد از سالها مرور این خاطرات قلبم را به درد می آورد. ساعتی نگذشته بود که آمبولانس آمد. به اتفاق کاظم بدن مطهرش را به عقب منتقل کردیم.

خبر شهادت کریم را به صمیمی ترین رفیقش (برادرم ابوالفضل) رساندم، خیلی به هم ریخت و ناراحت شد. بعد از شهادت کریم خیلی احساس تنهایی

می‌کرد که خودش هم در عملیات کربلای ۸ به شهادت رسید^۱. کریم همان طور که سالها آرزو می‌کرد که اگر شهادت نصیبش شد به عنوان بسیجی شهید شود در ۲۹ دی ۱۳۶۵ به جمع یاران و همزمان شهیدش پیوست و پیکر پاکش با تشییع باشکوه در قطعه شهدای روستای کوشک قاضی شهرستان فسا آرام گرفت. والسلام

۱ - سردار شهید محمد حسن صادقی مشهور به ابوالفضل فرزند آقا کوچک متولد ۱۵ فروردین ۱۳۴۴ شهر باستانی و شهید پرور زرقان فارس، از بنیانگذاران و از خط شکنان گردان فجر و کمیل، پس از شش سال نبرد با متجاوزین بعثی و بارها مجروح شدن و از دست دادن اکثر همزمانش نهایتاً در تاریخ ۱۹ فروردین ۱۳۶۶ در عملیات کربلای ۸ در ۲۲ سالگی در خط خونین شلمچه به آرزوی دیرینش که شهادت بود رسید و آسمانی شد و به مولایش سیدالشهدا و یاران شهیدش پیوست. ابوالفضل در هنگام شهادت تدارکات گردان کمیل را به عهده داشت. مزار مطهر این عارف حماسه ساز در قطعه دوم گلزار شهدای زادگاهش زرقان است.

اسامی مقدس شهدای گرانقدر روستای کوشک قاضی

داشتن ۵۰ شهید در یک روستا یعنی آنجا یکی از پُر شهیدترین و پُر رزمنده ترین روستاهای کشور نسبت به جمعیت و وسعت محسوب می شود. حدود چهار دهه قبل، جمعیت روستا بسیار کمتر از این تعداد بوده و تعداد شهدا به نسبت جمعیت آن دوران و حتی در حال حاضر بسیار زیاد و چشمگیر است که نشان از ولایتمداری و شهامت و از خودگذشتگی و وقت شناسی و بصیرت مردم شریف روستای کوشک قاضی (که اکثراً کشاورز و کارگر بوده و هستند) دارد. لذا شایسته است نام این روستا و مناطق مشابه، به عنوان نامهای مقدس و ارزشمند بر تارک تاریخ ایران زمین و همچنین در ذهن مسئولین استانی و کشوری نقش ببندد.

لازم به ذکر است که مزار مطهر این شهیدان عزیز در گلزار شهدای روستای کوشک قاضی است، مزار چندین شهید نیز در شهرستانهای دیگر است که جلو نام شریفشان ذکر شده است.

- ۱- مسعود عبدی / حاج محمدقلی / ۱۳۴۴/۱/۱ / بسیج / دهلران ۱۳۶۱/۸/۲۰
- ۲- ابراهیم تیموری / قدم / ۱۳۴۲/۶/۴ / ارتش / حمیدیه ۱۳۶۷/۸/۳۰
- ۳- فتح الله حسن زاده / حاجی خان / ۱۳۴۷/۶/۲۰ / بسیج / شلمچه ۱۳۶۵/۱۱/۸
- ۴- محمد کاظم بذرافشان / حاجی جلیل / ۱۳۴۰/۱۲/۲۹ / بسیج / فیاضیه ۱۳۶۰/۷/۵ جاوید الاثر
- ۵- نادر ریسی / حاجی ناصر / ۱۳۴۲/۱/۱ / سرباز / موسیان ۱۳۶۲/۱/۲۴
- ۶- محمد نبی بازبازی / خلیل / ۱۳۴۹/۲/۱ / بسیج / شلمچه ۱۳۶۵/۱۱/۸
- ۷- کریم ریسی / حاج حسن / ۱۳۴۴/۶/۲۹ / بسیج / شلمچه ۱۳۶۵/۱۰/۲۹
- ۷- ابراهیم چوپانی / ولی / ۱۳۴۳/۶/۹ / بسیج / فاو ۱۳۶۴/۱۱/۲۷
- ۱۰- اسماعیل تولایی / نژاد / حاج اصغر / ۱۳۴۰/۴/۱۰ / پاسدار / جزیره مجنون ۱۳۶۳/۱۲/۲۴
- ۱۱- ابراهیم رضاییان / قربان علی / ۱۳۳۸/۴/۱۸ / بسیج / شلمچه ۱۳۶۵/۱۰/۴
- ۱۲- عبدالرسول صفری / قدم / ۱۳۳۵/۴/۲۱ / بسیج / شلمچه ۱۳۶۵/۱۰/۴

- ۱۳- مسعود رستم پور/ رستم / ۱۳۴۱/۸/۱ / بسیج/ جفیر ۱۳۶۲/۱۲/۲۳
- ۱۴- قدرت الله قصابی/ قلی / ۱۳۵۲/۶/۳ / سرباز/ سردشت ۱۳۷۲/۶/۱۲
- ۱۵- باقر رجایی/ اکرم / ۱۳۴۹/۳/۱۰ / بسیج/ شلمچه ۱۳۶۶/۱/۸
- ۱۶- غلام عباس رمضانپور / احمد/ ۱۳۴۰/۱/۱۰ / ارتش/ گیلان غرب ۱۳۶۲/۱۰/۸
- ۱۷- حبیب الله رضوانی نژاد/ حاج محمد / ۱۳۴۰/۱۰/۱۰ / ارتش/ قصر شیرین ۱۳۶۴/۷/۵
- ۱۸- علیرضا اولاد حسینی/ درویش / ۱۳۳۶/۲/۲ / ارتش/ آبادان ۱۳۶۱/۳/۳
- ۱۹- غلامعلی جعفرزاده/ حاج قدم / ۱۳۴۵/۲/۱۱ / بسیج/ فاو ۱۳۶۴/۱۱/۲۱
- ۲۰- عبدالکریم صالحی/ یدالله / ۱۳۴۱/۱/۲ / سرباز/ مهاباد ۱۳۵۸/۸/۱۱
- ۲۱- علیمراد کاروان/ سلیمان / ۱۳۳۸/۱/۵ / پاسدار/ آبادان ۱۳۶۰/۴/۳
- ۲۲- عبدالله شیرافکن/ شیرخان / ۱۳۴۵/۳/۲ / بسیج/ خرمشهر ۱۳۶۵/۸/۱۵
- ۲۳- عبدالرزاق احمد زاده/ محمد / ۱۳۴۴/۱۱/۹ / بسیج/ شلمچه ۱۳۶۵/۱۰/۲۴
- ۲۴- وحید بادپا/ شیرمحمد / ۱۳۴۳/۱/۱ / بسیج/ شلمچه ۱۳۶۵/۱۲/۲۲
- ۲۵- حسین رحیم زاده/ میرزا یحیی / ۱۳۴۲/۱/۱ / بسیج/ شلمچه ۱۳۶۵/۱۱/۱۸
- ۲۶- محمدجواد صادقی/ صادق / ۱۳۴۰/۱۲/۱۹ / پاسدار/ طلایه ۱۳۶۲/۱۲/۱۲ مزار مطهر: فسا
- ۲۷- گل میرزا مرادی/ عبدالحسین / ۱۳۳۳/۴/۷ / بسیج/ بیرانشهر ۱۳۶۲/۵/۱ مزار مطهر: فسا
- ۲۸- محمد کریم علی پرست/ علی / ۱۳۴۳/۸/۱۵ / بسیج/ شوش ۱۳۶۱/۴/۱ مزار مطهر: شیراز
- ۲۹- روح الله بهارلو / رضا / ۱۳۵۸/۴/۱ / سرباز/ بندرعباس ۱۳۸۱/۲/۱۸
- ۳۰- منصور برفی زاده / قنبر / ۱۳۴۲/۱۲/۱۹ / بسیج/ شلمچه ۱۳۶۵/۱۰/۲۴ مزار مطهر: فسا
- ۳۱- حسین زهدی/ حبیب الله / ۱۳۴۴/۹/۳۰ / بسیج/ فتح المبین ۱۳۶۱/۱/۷ مزار مطهر: فسا
- ۳۲- جلال عباسی/ سیاه / ۱۳۴۰/۷/۱ / ارتش/ پاسگاه زید ۱۳۶۱/۱/۱۴
- ۳۳- حمید صابری/ محمدنبی / ۱۳۰۹/۱/۲۵ / بسیج/ فکه ۱۳۶۱/۲/۲
- ۳۴- رحیم رحمدار/ عزیزقلی / ۱۳۴۸/۳/۳۱ / بسیج/ شلمچه ۱۳۶۵/۳/۳۱
- ۳۵- رحیم صابری/ حمید / ۱۳۴۸/۶/۲۵ / بسیج/ شلمچه ۱۳۶۵/۱۰/۲۹
- ۳۶- محمد صادق بذرافشان / ایرج / ۱۳۴۷/۶/۲۵ / بسیج / شلمچه / ۱۳۶۶/۱/۲۰
- ۳۷- محمد مهدی صالحی/ آقابزرگ/ ۱۳۴۲/۶/۲۰ / بسیج/ خرمشهر ۱۳۶۵/۷/۲۲ مزار مطهر: مرودشت
- ۳۸- علی کوه پیم/ قلی / ۱۳۳۷/۵/۲۳ / پاسدار/ فاو ۱۳۶۴/۱۱/۲۸ مزار مطهر: فسا
- ۳۹- علی رضا فرهنگد/ رضا / ۱۳۴۵/۹/۱۹ / سرباز/ زبیدات ۱۳۶۵/۱۲/۱۲ مزار مطهر: فسا
- ۴۰- حکمت الله فدایی / محمد / ۱۳۴۶/۱/۱ / بسیج/ شلمچه / ۱۳۶۶/۱/۲۵ مزار مطهر: فسا
- ۴۱- ناصر رحیم زاده/ نصرالله / ۱۳۳۰/۱۱/۱ / بسیج/ هویزه ۱۳۶۵/۷/۱۴ مزار مطهر: فسا
- ۴۲- نصرت الله فیروزیان / مهدی / ۱۳۴۵/۷/۱۳ / بسیج/ آبادان ۱۳۶۷/۴/۲۵ مزار مطهر: فسا

- ۴۳- عبدالکریم زارعی/عبدالرحمن ۱۳۴۹/۱/۱ بسیج/ خرمشهر ۱۳۶۵/۱/۱ مزار مطهر: شیراز
- ۴۴- محمد مهدی اکبر پور/اصغر/ ۱۳۴۳/۲/۱ بسیج/ بستان ۱۳۶۰/۹/۹ مزار مطهر: فسا
- ۴۵- علی قلی مرادی/ قلی / ۱۳۳۳/۱۱/۲۳ بسیج/ موسیان ۱۳۶۲/۸/۵ مزار مطهر: فسا
- ۴۶- عباس درستکار/ عوض / ۱۳۴۱/۶/۱ بسیج/ جزیره مجنون ۱۳۶۱/۱۲/۹ مزار مطهر: فسا
- ۴۷- کرامت الله حسین زادگان/ حاج محمدصادق ۱۳۳۳/۱/۵ ارتش/ کوشک ۱۳۶۱/۷/۳ مزار مطهر: فسا
- ۴۸- وحید حافظی پور/ یدالله / ۱۳۴۹/۵/۱ بسیج/ شلمچه ۱۳۶۵/۱۰/۴ مزار مطهر: فسا
- ۴۹- علیرضا کشاورز/ محمد / ۱۳۴۴/۳/۱۵ بسیج/ زبیدات ۱۳۶۲/۷/۷ مزار مطهر: شیراز
- ۵۰- محمد مهدی صولتی/ اکبر / ۱۳۴۶/۳/۱ بسیج/ زبیدات ۱۳۶۶/۸/۸ مزار مطهر: شیراز
- ۵۱- عباس کیانی/ جمعه / ۱۳۳۵/۳/۱ بسیج/ زبیدات ۱۳۶۶/۳/۲۷ مزار مطهر: داراب

اگرچه تمام شهیدان دین و میهن از یک خانواده اند و تمایز و جدائی بین هیچکدام از آنها و خانواده های معززشان نیست ولی به لحاظ رعایت اصول علمی مستند نگاری و پژوهش در زندگینامه نویسی در ذکر اسامی بستگان مهم و تأثیرگذار در خانواده و جامعه، ذکر این نکته ضروری است که شهید نادر ریسی پسرعمو، شهید محمد نبی بازیاری پسرخاله و شهید ابراهیم رضاییان برادر زن عموی شهید کریم ریسی و شهید فتح الله حسن زاده از بستگان همسر برادر ایشان می باشد.

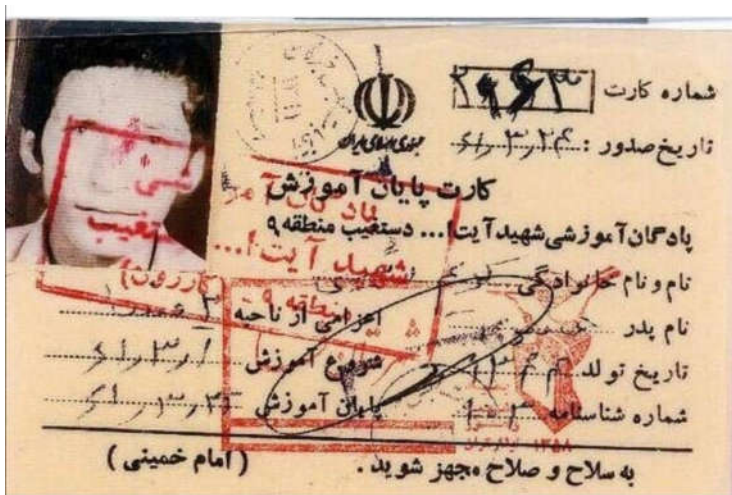
شهیدای هم‌رزم و یا شهدای هم‌خانواده، عزیزی هستند که آنها و خانواده هایشان یا از شهید تأثیر گرفته اند و یا بر تکامل معنوی شهید تأثیری فزون تر از حد معمول و تصور گذاشته اند.

روحشان شاد، یادشان گرامی و راهشان پر رهرو باد
نثار ارواح مطهر و منور شهدا صلوات و فاتحه

جلوه گاه خاطرات مصور



شهید کریم ریسی همراه با مادر بزرگش در سفر زیارتی مشهد مقدس



کارت پایان آموزش نظامی



پدر و مادر گرامی شهید کریم رئیسی



مادر شهید کریم رئیسی و مادر شهید محمدنبی بازیاری (خالہ کریم)



شهدای روستای کوشک قاضی



اولین اعزام به جبهه در ۱۶ سالگی



اولین اعزام با برادرش حاج عبدالصمد رئیسی



با همرزمانش شهید کیهان پور ، الهی ، مشغول



با همرزمانش شهید کیهان پور ، بی زوال ، زمانی در جبهه جنوب



با همرزمانش شهید کیهانپور، الهی، سروستانی و.. دهلران



با همرزمانش شهید کیهانپور، بی زوال، و.. جبهه جنوب



با همزمانش شهیدان کیهانپور، اسلامی، رستم زاده و الهی، ریسی، مشغول؛ جبهه جنوب



جبهه جنوب



با حاج ابراهیم علی زاده، حاج یوسف ریسی؛ جبهه جنوب



با شهید شاهپور شادمانی جبهه جنوب



با همرزمانش ؛ جبهه جنوب



جبهه جنوب



آموزش هلی برن با شهید جلیل ثابت قدم و محمد حیران



با همزمش محمد حیران ، پایگاه امیدیه



آموزش هلی برن



آموزش غواصی



با شهیدان محمودی، اکبری، سلیمانی، عبداللہی، و افتخار. آموزش غواصی بندر عباس



آموزش غواصی بندر عباس



جبهه جنوب



جبهه جنوب

فرستنده برادر محمد الهی



جبهه جنوب - فاو



جبهه جنوب - فاو



جبهه غرب. اشنویه



با همزمانش جمشید ثمردار، جعفر مستقیم. اشنویه



جبهه جنوب. فاو



جبهه غرب : اشنویه



با شهید سید احمد رشیدی، جعفر مستقیم، جبهه غرب؛ ایلام



با شهید حسن اجرا، جعفر مستقیم، جبهه غرب؛ ایلام



جبهه غرب؛ اشنویه



جبهه غرب؛ ایلام



جبهه غرب؛ اشنویه





شهید حمید عارف



شهیدان جاویدی ، بدیهی ، اسلامی ، فرمانده هان گردان فجر



با شهید جاویدی، شهید محب، یوسفپور، الهی، شیعه . جبهه جنوب ؛ فاو



نذری هر ساله در روز عاشورا در منزل پدری



شہیدان: محمد رضا حاج زمانی و عبدالاحد خدابی



شہیدان: محمد حسن صادقی (ابوالفضل)، سید محمود بہارلو و عباس گل محمدی



با هم‌رزمش غواص شهید غلام حسین محمودی؛ جبهه فاو



آموزش غواصی، بندرعباس



سمت راست زنده یاد کاظم حاتم زاده از زرقان، روحانی شهید سعید آینه وند از تهران و شهید علی اصغر جعفری از زرقان





با شهید کیهانپور و بقیه همزمان. جبهه جنوب



با برادرش حاج عبدالصمد ، جبهه جنوب



با حاج ابراہیم علی زادہ و زمانی .جیبہ جنوب



جیبہ جنوب؛ فاو



با همرزمانش شهید کیهانپور، حاج محمد الهی، هادی مشغول. جبهه جنوب



با شهید محب و هادی مشغول



پایگاہ امیدہ



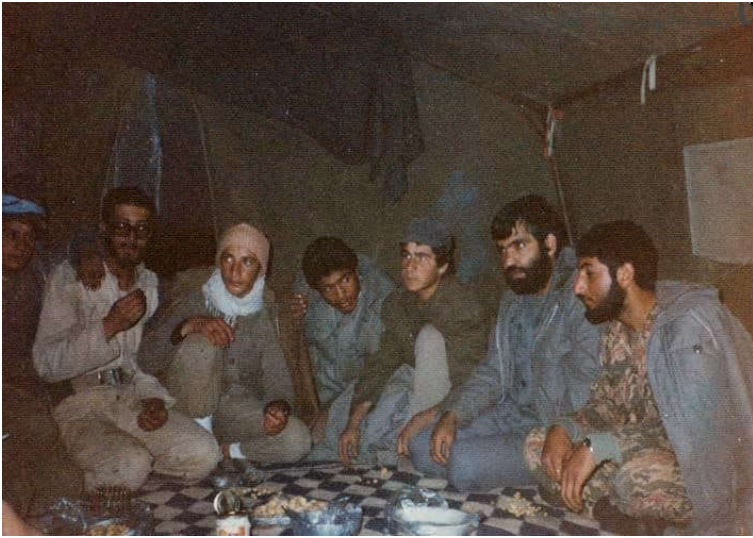
با شہید محمد صادق ذاکری. پایگاہ امیدہ



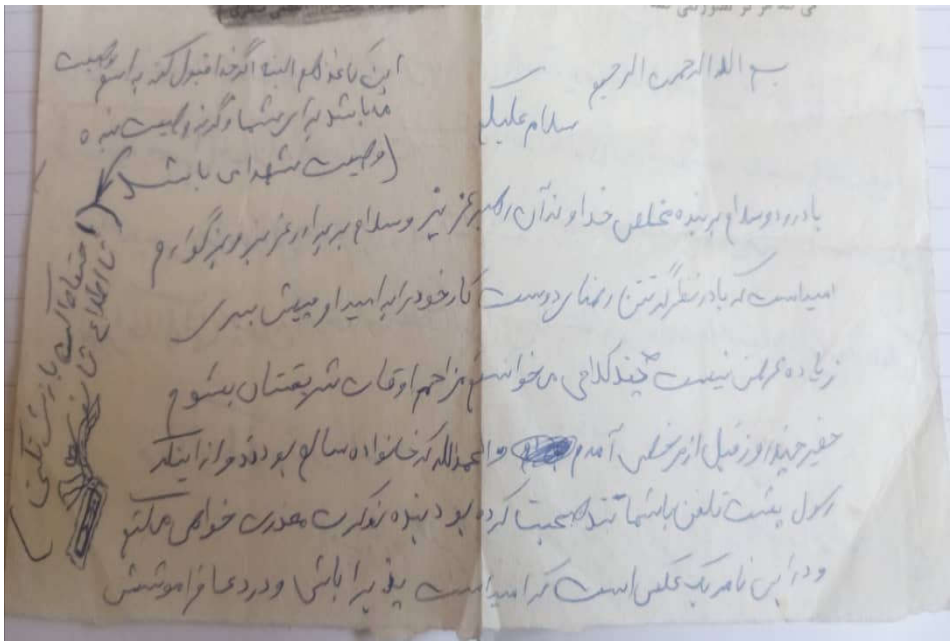
همراه با شهید حسنعلی اشرفی، هادی مشغول، جبهه جنوب



همزمان شهرستان کارزون در منزل پدری شهید

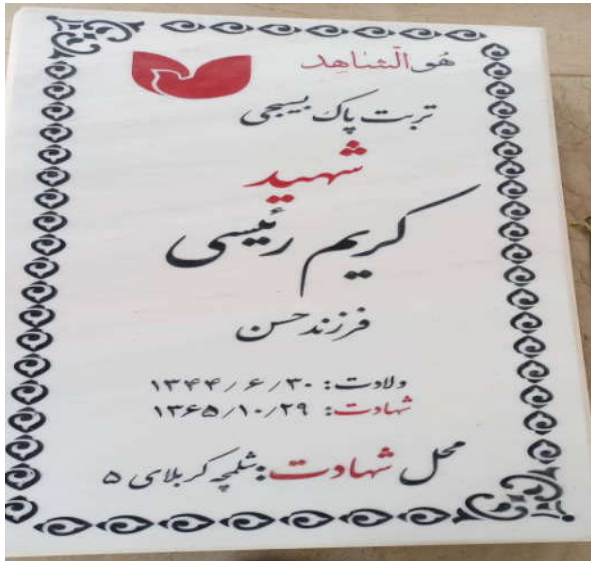


با شهید جلیل اسلامی، علی رضا کیهانپور و... جبهه جنوب





گلزار شهدای روستای کوشک قاضی



کتابنامه

- ۱- گلزار شهیدان گردان فجر، عبدالله عمیدی / محسن عظیم پور. نشر کتابدار، ۱۴۰۰
- ۲- شب های قدر کربلای پنج، نصرت الله محمود زاده، انتشارات شهید کاظمی ۱۳۹۷
- ۳- نه مثل غرب، نه مثل جنوب، بابک طیبی. سریر ۱۳۹۱
- ۴- جبل تا رقابیه، عباس علیخانی / محمود ضیایی ها. انتشارات مینودر ۱۴۰۲
- ۵- دو لشکر فجر و ۳۳ المهدی، اکبر صحرایی. انتشارات شهید کاظمی ۱۴۰۱
- ۶- واحد تبلیغات سپاه و بنیاد شهید استهبان. مصاحبه شهیدان بدیهی، خیرات، پیرامون، زکی پور، مخبری ۱۳۶۲
- ۷- مصاحبه شهید جاویدی بعد از عملیات والفجر ۲ / ۱۳۶۲
- ۷- تپه های جاویدی و راز اشلو، اکبر صحرایی. انتشارات ملک اعظم ۱۳۹۹
- ۸- امام زادگان عشق، پرتوی از زندگانی ۲۶۵ شهید شهرستان زرقان فارس، محمدحسین صادقی، انتشارات هدهد، ۱۴۰۱